



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۱

۲

امربه معروف ونهی از منکر؛



دو فریضه برتر
در سیره معصومین

پژوهشگاه
امربه معروف
وانهی از منکر

موسسه تخصصی پژوهش‌های



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام

نویسنده:

محمود مدنی بجستانی

ناشر چاپی:

معروف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	جلد اول
۱۸	اشاره
۲۲	«فهرست مطالب»
۳۲	اشاره
۳۳	سخن آغازین: نیاز جامعه برین
۳۳	اشاره
۳۴	ضامن اجرای قانون
۳۴	توجه به شرایط
۳۶	امر به معروف و نهی از منکر در سیره معصومین:
۳۸	بخش اول: اهمیت امر به معروف و نهی از منکر
۳۸	اشاره
۳۹	اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در سیره معصومین (علیهم السلام)
۳۹	اشاره
۴۱	فصل اول: امر به معروف و نهی از منکر از آغاز تا انجام زندگی
۴۱	اشاره
۴۱	پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کودکی
۴۳	امام حسن (علیه السلام) و امر به معروف در کودکی
۴۴	نهی از منکر امام حسین (علیه السلام) در کودکی
۴۷	نهی از منکر در گهواره
۴۷	رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روزهای واپسین
۴۹	نهی از منکر به هنگام رحلت

۵۰	علی(ع) در آخرین روزها
۵۲	امام حسن(علیه السلام) در بستر شهادت
۵۳	آخرین دیدار امام صادق(علیه السلام)
۵۴	آخرین امر به معروف معصومین(علیهم السلام)
۵۵	فصل دوم:تلاش فوق العاده
۵۵	اشاره
۵۶	امر به معروف و نهی از منکر تا پای جان
۵۸	امر به معروف با جنگ طلبان
۵۸	هدایت اسیر
۵۹	هدایت خواهی قاتل حمزه
۶۰	تحمل گرما برای امر به معروف و یاری مظلوم
۶۱	درون آتش رفتن
۶۳	فصل سوم:بدگویی از تارکان امر به معروف و نهی از منکر
۶۳	اشاره
۶۴	امام حسین(علیه السلام) در عرفات
۶۶	امام صادق(علیه السلام) و ترک کنندگان امر به معروف
۶۷	پذیرش امر به معروف و نهی از منکر
۶۸	دفاع از فرد معترض
۶۹	امت مقدس
۷۰	پذیرفتن سخن در موقعیت دشوار
۷۰	هدیه ای برادرانه
۷۱	شنیدن انتقاد و پاسخ به آن
۷۲	بخش دوم:شرایط امر به معروف و نهی از منکر
۷۲	اشاره
۷۳	فصل اول:شناخت معروف و منکر
۷۳	شرایط امر به معروف و نهی از منکر

۷۴	شناخت معروف و منکر
۷۵	مسئولیت امر و نهی بدون شناخت
۷۵	حکم بدون علم
۷۶	بازداشت از دو خصلت
۷۶	آگاه سازی ناآگاهان
۷۸	مؤمن ناآگاه
۷۹	نهی فرماندار
۸۰	دستور تبیین معروف و منکر
۸۰	شکوه از اظهار نظرهای ناآگاهانه
۸۱	پیامد گفتار بدون شناخت
۸۳	فصل دوم: احتمال تأثیر
۸۳	اشاره
۸۴	ترک مبارزه با بدعت
۸۵	خودداری از موعظه
۸۶	نهی نکردن دروغگو
۸۹	فصل سوم: نداشتن پیامدهای ناروا
۸۹	اشاره
۹۰	سکوت برای حفظ حکومت اسلامی
۹۲	سرانجام افشای اسرار
۹۴	اظهار حقیقت در موقعیت نامناسب
۹۵	سکوت در مقابل دشنام
۹۸	بخش سوم: مراحل امر به معروف و نهی از منکر
۹۸	اشاره
۹۹	مراحل امر به معروف و نهی از منکر
۹۹	اشاره
۱۰۰	فصل اول: اظهار خشم و نفرت

- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۱ پیامبر(ص) و فاطمه زهرا(س)
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۲ نهی از بدحجابی تنها با اظهار خشم و نفرت
- ۱۰۲ نفرت و خشم قلبی، پایین ترین درجه نهی از منکر
- ۱۰۴ اندوه آشکار پیامبر(ص)
- ۱۰۴ اندوه فاطمه(س)
- ۱۰۴ اندوه امام رضا(ع)
- ۱۰۶ فصل دوم: امر به معروف و نهی از منکر گفتاری
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ ۱. خطابه های عمومی
- ۱۰۶ الف. سخنرانی های پیامبر اکرم(ص)
- ۱۰۸ ب. خطبه های امیرمؤمنان(ع)
- ۱۰۹ ج. سخنرانی های فاطمه زهرا(س)
- ۱۰۹ د. گفتارهای امام حسن و امام حسین(ع)
- ۱۱۰ ۲. امر به معروف و نهی از منکر با گفت گوی دوجانبه
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ الف. پیامبر(ص) و گفت گوی دوجانبه
- ۱۱۱ ب. امیرمؤمنان(ع) و گفت گوی دوجانبه
- ۱۱۳ ج. امام رضا(ع) و گفت گوی دوجانبه
- ۱۱۴ د. گفت گوی دوجانبه امام جواد(ع)
- ۱۱۵ ۳. امر به معروف و نهی از منکر از طریق گفت گوی خصوصی
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۶ الف. پیامبر(ص) و ثروتمند مغرور
- ۱۱۷ ب: نهی از منکر در بازار
- ۱۱۷ ج. نهی از غیبت

- ۱۱۸ د. غذای سگ های جهنم
- ۱۱۸ و. نهی از سخن چینی
- ۱۱۸ ۴. انجام وظیفه در هر موقعیت
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۹ الف. نهی از منکر در زندان
- ۱۱۹ ب. امر به معروف در لشکرگاه
- ۱۱۹ ج. امر به معروف در بازار
- ۱۲۰ د. نشان دادن راه گریز از منکر
- ۱۲۰ و. نهی از منکر در حال عبور
- ۱۲۱ ه. امر به معروف در طول سفر
- ۱۲۲ فصل سوم: اقدامات عملی
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ ۱. خشکاندن زمینه های گناه
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۳ الف. زمینه های اقتصادی گناه
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۳ تألیف قلوب
- ۱۲۴ پاداش مادی
- ۱۲۴ پاداش ناسزاگو
- ۱۲۶ یتیم نوازی زمینه اصلاح
- ۱۲۷ کمک مادی برای جلوگیری از اختلاف
- ۱۲۷ توصیه های اقتصادی
- ۱۲۹ کار، مایه عزت
- ۱۲۹ اول کمک مادی، سپس نهی از منکر
- ۱۳۱ کمک همراه با نهی از منکر
- ۱۳۲ اصلاح گنه کاران با کمک مادی

- ب. زدودن زمینه های فساد جنسی ۱۳۳
- اشاره ۱۳۳
- ازدواج با حمایت بیت المال ۱۳۴
- یک شب بدون همسر ۱۳۴
- پیشنهاد ازدواج ۱۳۴
- ج. از بین بردن زمینه فکری گناه ۱۳۵
- اشاره ۱۳۵
- آگاه سازی در زمینه غضب خلافت ۱۳۵
- امام صادق(ع) و مرگ اسماعیل ۱۳۶
- امام کاظم(ع) و واقفیه ۱۳۸
- امام رضا(ع) و حکومت عباسیان ۱۳۹
۲. برخورد مستقیم ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- برخورد آرام ۱۴۲
- برطرف کردن عملی منکر ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- بیرون آوردن زیور زرّین ۱۴۳
- بیرون آوردن لباسها ۱۴۴
- نهی از منکر با شلاق ۱۴۵
- تنبیه مرد قصه گو ۱۴۵
- نهی نمازگزار ۱۴۵
- تنبیه مردم آزار ۱۴۵
- نهی از منکر با اجرای حدود ۱۴۷
- اشاره ۱۴۷
- اجرای حد برای همه ۱۴۸
- تبعیض در اجرای حدود ۱۴۸

- ۱۴۹ اجرای حدود وظیفه الهی
- ۱۴۹ برخورد بسیار شدید
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۰ فرمان ترور
- ۱۵۱ از آثار نشر معروف:
- ۱۵۳ جلد دوم
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۷ «فهرست مطالب»
- ۱۶۷ سخن آغازین
- ۱۷۱ بخش سوم: اهمیت روش ها
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۵ شیوه اول: گسستن رابطه اجتماعی و بی‌اعتنایی
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۶ الف. برخورد تند
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۶ ۱. انفاق گر خطاکار
- ۱۷۷ ۲. تأدیب وزیر گناهکار
- ۱۸۰ ب. قطع رابطهای شدیدتر
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۰ ۱. جنگ گریزان پشیمان
- ۱۸۵ ۲. مدعیان ناآگاه
- ۱۸۷ ج. قطع رابطه همیشگی
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۸ ۱. پسر عموی خطا پیشه
- ۱۸۹ ۲. برادر خطاکار
- ۱۸۹ ۳. فقیه کج اندیش

- ۱۹۰ ۴. انکارگر مرتد
- ۱۹۶ شیوه دوم:تشویق شایستگان
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۷ ۱. فرزند شایسته
- ۱۹۸ ۲. ارزشگذاری به عمل کفار
- ۱۹۹ ۳. سخاوتمند مرتد
- ۲۰۰ ۴. تشویق نامه
- ۲۰۲ شیوه سوم:تهدید
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۳ ۱. تهدید به آتش زدن خانه
- ۲۰۳ ۲. تهدید جاسوس
- ۲۰۵ ۳. تهدید به عذاب الهی
- ۲۰۶ ۴. تهدید سهل انکار
- ۲۰۷ ۵. شهروندان حق گریز
- ۲۱۰ شیوه چهارم:اعلام عمومی
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۱ ۱. رعایت حقوق اجتماعی
- ۲۱۲ ۲. دعوت به پروا پیشگی
- ۲۱۲ ۳. استفاده از اجتماعات
- ۲۱۷ شیوه پنجم:عفو و بخشش
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۷ ۱. ناسزاگویی برخاشگر
- ۲۱۹ ۲. خویشاوند ناآگاه
- ۲۲۱ ۳. عیب جویان
- ۲۲۱ ۴. استاندار معزول
- ۲۲۲ ۵. جنگجوی پشیمان

۶. آتش افروز شکست خورده ۲۲۳
- شبیوة ششم: تحریک عواطف ۲۲۵
- اشاره ۲۲۵
۱. گریه های سیاسی ۲۲۵
۲. یادآور کربلا ۲۲۶
۳. ثواب عزاداری ۲۲۷
۴. زیارت امام حسین علیه السلام ۲۲۹
۵. گریستن بر شهیدان ۲۳۰
- اشاره ۲۳۰
- زیارت حضرت حمزه و گریه بر او ۲۳۱
۶. نهی از منکر با گریه ۲۳۲
- شبیوة هفتم: افشاگری و رازداری ۲۳۵
- اشاره ۲۳۵
- الف. پنهان کاری و سر نگه داری ۲۳۶
۱. افشاگری ممنوع ۲۳۶
۲. افشا نکردن شکرانه به سلامت ماندن ۲۳۷
۳. افشا نکردن پدر ۲۳۸
- ب. لزوم افشاگری ۲۳۹
- اشاره ۲۳۹
۱. افشای مردم گریزان ۲۴۱
۲. افشای همسایه بد اخلاق ۲۴۲
۳. افشای مدعی پروا پیشگی ۲۴۳
۴. افشا و اصلاح توطئه گر ۲۴۵
- شبیوة هشتم: خشونت و مدارا ۲۴۷
- اشاره ۲۴۷
- الف. اصالت مدارا ۲۴۷

- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۸ ۱. انبیا و مدارا
- ۲۴۹ ۲. فرستادگان تندخو
- ۲۵۲ ۳. درخواست گر پرخاشجو
- ۲۵۴ ۴. رفق و مدارا در هدایت‌گری
- ۲۵۶ ۵. آسان‌گیری در نماز جماعت
- ۲۵۸ ۶. مدارا با خویشان
- ۲۵۸ ب. شدت و خشونت
- ۲۵۸ اشاره
- ۲۶۰ ۱. خشونت در راه خدا
- ۲۶۱ ۲. خشونت با فتنه‌گران
- ۲۶۱ ۳. عاشقان گمراه
- ۲۶۲ ۴. گناهکاران بی‌پروا
- ۲۶۳ ۵. تسامح در عقیده هرگز
- ۲۶۵ ۶. خشونت با اهانت‌گر
- ۲۶۷ شیوه نهم: طرفداری از آمران و ناهیان
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۸ ۱. ارزش‌گذاری نهی از منکر
- ۲۷۰ ۲. پشتیبانی از تبعیدی آزاده
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۳ ابودر در شام
- ۲۷۵ وداع با ابودر
- ۲۷۶ ۳. طرفداری از قیام‌آمران به معروف
- ۲۷۷ ۴. پشتیبانی از قیام‌زید
- ۲۷۷ ۵. روحیه بخشی به قیام‌گران
- ۲۷۹ ۶. رفع اتهام

- ۲۸۰ ۷. پشتیبانی از معترضان بر ضد تباهی
- ۲۸۶ شیوه دهم استفاده از سلاح هنر
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۹۰ الف. هنر در راه هدایت
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۲ نمونه های تأثیر قرآن
- ۲۹۴ ب. معصومین و استفاده از هنر
- ۲۹۹ ج. تشویق هنرمندان در مبارزه با منکرات
- ۲۹۹ اشاره
- ۲۹۹ ۱. کوبنده تر از هر سلاح
- ۲۹۹ ۲. جنگ هنری
- ۳۰۰ ۳. دادخواهی با زبان هنر
- ۳۰۱ ۴. شعری کوبنده در کنار کعبه
- ۳۰۵ ۵. هنرمندترین شاعر عرب
- ۳۰۷ ۶. امام باقر (علیه السلام) و شاعر حق گرا
- ۳۰۷ ۷. امام صادق (علیه السلام) و تشویق شاعر
- ۳۰۸ ۸. نجات دادن کمیت
- ۳۰۹ د. هنر داستان در خدمت امر به معروف
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۳ دو گونه قصه
- ۳۱۴ و. دو گونه هنر
- ۳۱۴ ه. شعر متعهد و غیرمتعهد
- ۳۱۵ ی. هنرهای صوتی
- ۳۱۹ «منابع»
- ۳۲۱ از آثار نشر معروف:
- ۳۲۳ از سری چهل حدیث ها:

امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مدنی بجستانی، محمود، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام / تالیف سیدمحمود مدنی بجستانی؛ [به سفارش] ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر، پژوهشکده امر به معروف و نهی از منکر.

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: قم: معروف، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۲-۱-۰۴ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۲-۴-۰۳ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۲-۸-۰۵ :

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ دوم).

یادداشت: عنوان عطف: دو فریضه برتر در سیره معصومین.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان عطف: دو فریضه برتر در سیره معصومین.

موضوع: امر به معروف و نهی از منکر

موضوع: چهارده معصوم -- کلمات قصار

شناسه افزوده: ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر. پژوهشکده امر به معروف و نهی از منکر

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ م/۴ الف ۸/BP۱۹۶/۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۷۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۹۱۸۹۲

ص: ۱

جلد اول

اشاره

سخن آغازین: نیاز جامعه برین ۱۲

ضامن اجرای قانون ۱۳

توجه به شرایط ۱۳

امر به معروف و نهی از منکر در سیره معصومین ۱۵

بخش اول:

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در سیره معصومین ۱۸

فصل اول:

امر به معروف و نهی از منکر از آغاز تا انجام زندگی ۲۰

پیامبر (ص) در کودکی ۲۰

امام حسن (ع) و امر به معروف در کودکی ۲۲

نهی از منکر امام حسین (ع) در کودکی ۲۳

نهی از منکر در گهواره ۲۶

رسول خدا (ص) در روزهای واپسین ۲۶

نهی از منکر به هنگام رحلت ۲۸

امام علی (ع) در آخرین روزها ۲۹

امام حسن (ع) در بستر شهادت ۳۱

آخرین دیدار امام صادق (ع) ۳۲

آخرین امر به معروف معصومین (ع) ۳۳

فصل دوم:

تلاش فوق العاده ۳۴

امر به معروف و نهی از منکر تا پای جان ۳۵

امر به معروف با جنگ طلبان ۳۷

هدایت اسیر ۳۷

هدایت خواهی قاتل حمزه ۳۸

تحمل گرما برای امر به معروف و یاری مظلوم ۳۹

درون آتش رفتن ۴۰

فصل سوم:

بدگویی از تارکان امر به معروف و نهی از منکر ۴۲

امام حسین (ع) در عرفات ۴۳

امام صادق (ع) و ترک کنندگان امر به معروف ۴۵

پذیرش امر به معروف و نهی از منکر ۴۶

دفاع از فرد معترض ۴۷

امت مقدس ۴۸

پذیرفتن سخن در موقعیت دشوار ۴۹

هدیه ای برادرانه ۴۹

شنیدن انتقاد و پاسخ به آن ۵۰

بخش دوم:

شرایط امر به معروف و نهی از منکر ۵۱

فصل اول: شناخت معروف و منکر

شرایط امر به معروف و نهی از منکر ۵۲

ص: ۶

شناخت معروف و منکر ۵۳

مسئولیت امر و نهی بدون شناخت ۵۴

حکم بدون علم ۵۴

بازداشت از دو خصلت ۵۵

آگاه سازی ناآگاهان ۵۵

مؤمن ناآگاه ۵۷

نهی فرماندار ۵۸

دستور تبیین معروف و منکر ۵۹

شکوه از اظهار نظرهای ناآگاهانه ۵۹

پیامد گفتار بدون شناخت ۶۰

فصل دوم:

احتمال تأثیر ۶۲

ترک مبارزه با بدعت ۶۳

خودداری از موعظه ۶۴

نهی نکردن دروغگو ۶۵

فصل سوم:

نداشتن پیامدهای ناروا ۶۸

سکوت برای حفظ حکومت اسلامی ۶۹

سرانجام افشای اسرار ۷۱

اظهار حقیقت در موقعیت نامناسب ۷۳

سکوت در مقابل دشنام ۷۴

بخش سوم:

مراحل امر به معروف و نهی از منکر

مراحل امر به معروف و نهی از منکر ۷۸

ص: ۷

فصل اول:

اظهار خشم و نفرت ۷۹

پیامبر و فاطمه زهرا(س) ۸۰

نهی از بدحجابی تنها با اظهار خشم و نفرت ۸۱

نفرت و خشم قلبی، پایین ترین درجه نهی از منکر ۸۱

اندوه آشکار پیامبر(ص) ۸۳

اندوه فاطمه(س) ۸۳

اندوه امام رضا(ع) ۸۳

فصل دوم: امر به معروف و نهی از منکر گفتاری

۱. خطابه های عمومی ۸۵

الف. سخنرانی های پیامبر اکرم ۸۵

ب. خطبه های امیرمؤمنان(ع) ۸۷

ج. سخنرانی های فاطمه زهرا(س) ۸۸

د. گفتارهای امام حسن و امام حسین(ع) ۸۸

۲. امر به معروف و نهی از منکر با گفت گوی دوجانبه ۸۹

الف. پیامبر و گفت گوی دوجانبه ۸۹

ب. امیرمؤمنان و گفت گوی دوجانبه ۹۰

ج. امام رضا و گفت گوی دوجانبه ۹۲

د. گفت گوی دوجانبه امام جواد ۹۳

۳. امر به معروف و نهی از منکر از طریق گفت گوی خصوصی ۹۴

الف. پیامبر و ثروتمند مغرور ۹۵

ب: نهی از منکر در بازار ۹۶

ج. نهی از غیبت ۹۶

د. غذای سگ های جهنم ۹۷

و. نهی از سخن چینی ۹۷

ص: ۸

۴. انجام وظیفه در هر موقعیت ۹۷

الف. نهی از منکر در زندان ۹۸

ب. امر به معروف در لشکرگاه ۹۸

ج. امر به معروف در بازار ۹۸

د. نشان دادن راه گریز از منکر ۹۸

و. نهی از منکر در حال عبور ۹۹

ه. امر به معروف در طول سفر ۱۰۰

فصل سوم: اقدامات عملی

۱. خشکاندن زمینهای گناه ۱۰۲

الف. زمینه های اقتصادی گناه ۱۰۲

تألیف قلوب ۱۰۲

پاداش مادی ۱۰۳

پاداش ناسزاگو ۱۰۳

یتیم نوازی زمینه اصلاح ۱۰۵

کمک مادی برای جلوگیری از اختلاف ۱۰۶

توصیه های اقتصادی ۱۰۶

کار، مایه عزت ۱۰۸

اول کمک مادی، سپس نهی از منکر ۱۰۸

کمک همراه با نهی از منکر ۱۰۹

اصلاح گنه کاران با کمک مادی ۱۱۰

ب. زدودن زمینه های فساد جنسی ۱۱۱

ازدواج با حمایت بیت المال ۱۱۲

یک شب بدون همسر ۱۱۲

پیشنهاد ازدواج ۱۱۲

ج. از بین بردن زمینه فکری گناه ۱۱۲

ص: ۹

آگاه سازی در زمینه غضب خلافت ۱۱۳

امام صادق و مرگ اسماعیل ۱۱۴

امام کاظم و واقفیه ۱۱۶

امام رضا و حکومت عباسیان ۱۱۷

۲. برخورد مستقیم ۱۱۸

برخورد آرام ۱۲۰

برطرف کردن عملی منکر ۱۲۱

بیرون آوردن زیور زرین ۱۲۱

بیرون آوردن لباسها ۱۲۱

نهی از منکر با شلاق ۱۲۲

تنبيه مرد قصه گو ۱۲۳

نهی نماز گزار ۱۲۳

تنبيه مردم آزار ۱۲۳

نهی از منکر با اجرای حدود ۱۲۴

اجرای حد برای همه ۱۲۵

تبعیض در اجرای حدود ۱۲۵

اجرای حدود وظیفه الهی ۱۳۵

برخورد بسیار شدید ۱۲۶

فرمان ترور ۱۲۷

تقدیم به آن که جان خویش را برای اقامه امر به معروف و

نهی از منکر، تقدیم کرد؛

او که به همه آزادگان، راه و رسم امر به معروف

و نهی از منکر را آموخت؛

در پیشگاه عظمت حق، سرور جوانان بهشت

جاوید شد و در حافظه تاریخ و ضمیر

انسان های آگاه و مبارز، جاودانه شد.

تقدیم به سردار سرافرازِ عاشورا، امام احرار، حسین بن علی (علیهما السلام)

انسان ها از ابتدای آفرینش تا کنون، همواره برای ایجاد جامعه ای برتر و مدینه ای فاضله، تلاش کرده اند و جان و مال بر سر این آرزو نهاده اند. این تلاش، کوششی از سر بیهودگی و سرگرمی نبوده، بلکه نیازی فطری است که خداوند در ضمیر آنان نهاده و برای برآورده شدن آن، تمامی نیروهای جهان هستی را به خدمت آنان گمارده است؛ چنان که خود در کتاب جاویدش می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ...)^(۱)

همانا فرستادگانمان را با نشانه هایی روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان را نازل کردیم؛ تا آدمیان به اقامه قسط برخیزند و آهن را فرود آورده ایم که دارای نیرویی شدید و منافی برای مردم است...

برای تشکیل این جامعه برتر و این مدینه فاضله، چه شرایط و اموری ضروری است و برای برآورده شدن این آرزوی دیرپای انسان، کدامین اسباب و افعال باید فراهم آید؟

در پاسخ بدین سؤال، اولین چیزی که به ذهن می آید، کلمه «قانون» است. بدون شک جامعه ای که دارای قانون نیست، یا قانونی صحیح بر آن حکومت نمی کند، راه به ساحل سعادت نمی برد و روی فلاح و رستگاری نمی بیند. بنابراین، قانون صحیح، اولین سنگ بنای جامعه برین است. خدای بزرگ برترین قانون را که - از علم نامتناهی او سرچشمه گرفته است - به بشر ارزانی داشته و همگان را به پیروی از آن، دعوت کرده و حیات طیبه را در گرو عمل بدان شمرده ^(۲) و دوری گزیدن از آن را سبب اصلی زندگی ناخوشایند و

ص: ۱۲

۱- حدید، آیه ۲۶.

۲- «من عمل صالحان ذکر او انشی وهو مؤمن فلنحيينه حياه طيبه»، آیه ۹۷.

سراسر سختی و فشار دانسته است. (۱) اکنون این سؤال باقی است که آیا تنها وجود قانونی صحیح و کامل، سعادت جامعه را تضمین می کند و آرزوی دیرینه بشری را برای رسیدن به جامعه نمونه، برآورده می سازد؟ بدون تردید، پاسخ، منفی است؛ زیرا آن چه موجب برآورده شدن این آرزو و تحقق یافتن این خواسته است، پیاده شدن این قانون و به مرحله اجرا درآمدن آن از طرف تمامی افراد جامعه است.

قانون، مانند نسخه شفابخشی است که تنها وجود آن، دردی را دوا نمی کند؛ بلکه به دست آوردن دارو و مصرف دقیق و صحیح آن، بشارت دهنده سلامتی و تضمین کننده زندگی و شادابی است.

از این رو، قانون صحیح، نیازمند ضامن اجرایی قوی است؛ تا کسی حدود آن را زیر پای نگذارد و مرزهایش را رعایت کند و در میدان عمل، آن را به فراموشی نسپارد. باید نیرویی در جامعه انسانی باشد؛ تا کسانی را که از روی نادانی و یا از سر هوس، به قانون پشت پا زده، آن را پایمال می کنند و وظایف انسانی خویش را نادیده می انگارند، وادار به انجام وظیفه و تدارک خطاهای گذشته کند.

ضامن اجرای قانون

در تمامی نظام های سیاسی دنیا، گروهی خاص مأمور اجرای قانون و نظارت مستقیم بر چگونگی اجرای آن هستند؛ اما در نظام سیاسی اسلام، تنها برگزیدگان جامعه، مسئول نظارت بر اجرای قانون نمی باشند؛ بلکه هر فرد جامعه اسلامی، موظف به نظارت بر اجرای قانون و پاسداری از حدود آن است و این حق نظارت و دخالت، ویژه افرادی مخصوص و یا مواردی ویژه نیست؛ بلکه همه افراد نسبت به همه قوانین و نیز نسبت به تمامی طبقات جامعه، حق نظارت و دخالت در اجرای قوانین دارند. این حق نظارت عمومی که ضامن اجرای عدالت و قسط و تضمین کننده رسیدن جامعه به کمال و سعادت است، «امر به معروف و نهی از منکر» نامیده می شود.

توجه به شرایط

فریضه امر به معروف و نهی از منکر، همانند سایر دستورات اسلامی، دارای شرایط، مراتب، شیوه ها و بایدها و نبایدهای بسیاری است که آمران به معروف و ناهیان از منکر، باید به خوبی از آنها آگاه بوده، با توجه به آنها، وظیفه خویش را به انجام رسانند.

ص: ۱۳

۱- «ومن اعرض عن ذکرى فان له معیشه ضنکا»، طه، آیه ۱۲۴.

اگر بدون توجه به این شرایط، امر به معروف و نهی از منکر انجام شود، ممکن است این نسخه شفافبخش، به سم قاتل و زهر کشنده تبدیل شود و جامعه را از اهداف الهی و انسانی خود دور سازد. امام صادق (علیه السلام) اثر اقدامات ناآگاهانه و بدون پایه معرفتی را این گونه بیان می فرماید:

العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق لایزیده سرعه السیر الأبعدا؛ (۱)

آن کس که بدون شناخت و بصیرت، اقدام به انجام دادن عملی می کند، چونان رونده ای است که مسیر اشتباهی را می پیماید که شتاب بیشتر، تنها او را از مقصد دورتر می کند.

متأسفانه در جوامع اسلامی کنونی، وظیفه بسیار سترگ «امر به معروف و نهی از منکر»، به فراموشی سپرده شده است و حتی بدان پایه که به وظایف کوچک و شخصی اهمیت داده می شود، نسبت به برپای داشتن این فریضه بزرگ و فراگیر و سرنوشت ساز، توجه نمی شود. گویا اصلاً خدا این فریضه را بر عهده ایشان قرار نداده است و در آخرت، از آن بازخواست نخواهد کرد.

از طرف دیگر، با فراموشی عملی این فریضه، بحث از باید و نبایدها و شرایط و خصوصیات آن نیز بسیار کم رنگ و اندک شده است و در حالی که درباره موضوعاتی بی اهمیت و یا کم اهمیت قلم فرسایی ها می شود و کتاب ها و مقالات مفصل و پی در پی نوشته می شود، درباره این فریضه حسّاس، ظریف و مربوط به لحظه لحظه زندگی امروز و فردای ما کمتر سخن گفته و یا کتاب و مقاله نوشته می شود و به شرایط و شیوه های پیاده کردن آن در جهان امروز - که به حق آن را جهان تبلیغ و امواج نام نهاده اند - توجه بسیار اندکی می شود.

امام باقر (علیه السلام) در فرازی از سخنان خویش عامل این سهل انگاری و فراموشکاری را دنیادوستی و لذت طلبی می داند و می فرماید:

یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مرأون یتقرؤن ویتنسکون حدثاء سفهاء لایوجبون امرام بمعروف ولا نهیا عن منکر الا اذا أمنوا الضرر یطلبون لانفسهم الرخص والمعاذیر یتبعون زلّاه العلماء وفساد عملهم یقبلون علی الصلاه والصیام وما لا یکلمهم فی نفس ولا مال. ولو اضرت الصلاه بسائر ما

ص: ۱۴

يعملون باموالهم وابدانهم لرفضوها كما رفضوا اسمى الفرائض واشرفها؛ (۱)

در زمان آخرین، گروهی می باشند که از افراد ریاکاری که قرائت قرآن و عبادت را به خود می بندند و تازه به دوران رسیده های نادانی هستند، پیروی می کنند. آنان، امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی شمارند؛ مگر بدان هنگام که ضرری بر ایشان نداشته باشد. آنان همواره برای خویش، به دنبال راه چاره، فرار و عذرتراشی می گردند و در جستجوی لغزش دانشمندان و اعمال تباه آنانند. به نماز و روزه و آن چه به مال و جانشان آسیبی نمی رساند، روی می آورند؛ ولی اگر نماز به مال و جانشان آسیب رساند، آن را به دور افکنند؛ همان گونه که برترین واجبات و بزرگ ترین آنها (یعنی امر به معروف و نهی از منکر) را دور انداخته اند.

امر به معروف و نهی از منکر در سیره معصومین:

احکام و دستورات دین مقدس اسلام از چهار منبع اصلی، «قرآن، سنت، عقل، اجماع» گرفته می شوند که در میان این منابع چهارگانه، مهم ترین آنها سنت است؛ زیرا کتاب (قرآن مجید) اگرچه اصلی ترین، مقدس ترین و قطعی ترین سند دینی ماست، ولی به سبب محدودیت زمان نزول و محدودیت مخاطبان، تنها به اصول اساسی قوانین پرداخته و مجال باز کردن و تشریح خصوصیات، اجزا و شرایط کامل احکام را نداشته است و عقل، اگرچه پیامبر درونی خوانده می شود و مبنا و ریشه تمامی اعتقادات و احکام است، ولی در گستره احکام و با توجه به دانش اندک بشری و مخلوط شدن احکام عقلی انسان با خواسته ها و امیال غریزی او، احکام قطعی عقلی که شرایط لازم را برای استفاده قانون و حکم دارا باشد، بسیار اندک است.

اجماع نیز برای استنباط احکام، کاربرد زیادی ندارد؛ زیرا در فقه شیعه، اجماع تنها هنگامی دارای اعتبار و ارزش است که بیان گر نظر پیامبر و یا امام و متضمن رأی معصوم باشد. بنابراین، نمی توان آن را منبع مستقلی در کنار سنت شمرد.

آری، اقیانوس مواعی که در طول دو بیست و پنجاه سال رسالت و امامت فراهم آمده است و دست به دست و سینه به سینه به ما رسیده است، سنت پیامبر و ائمه معصوم (علیهم السّلام) است که پشتوانه ای بسیار قوی در امر قانون گذاری و حلّ تمامی مشکلات زندگی شخصی و اجتماعی است. سنت، گفتار، کردار و تقریر معصومین (علیهم السّلام) است و کردار معصومین که

ص: ۱۵

گاهی آن را سیره می نامیم، یکی از مهم ترین راه های به دست آوردن احکام و معارف الهی است؛ یعنی برای برطرف کردن نیازهای امروز و فردای جوامع انسانی، باید با مراجعه به چگونگی برخورد معصومین با حوادث مختلف، احکام گوناگون، شرایط و اوضاع متنوع و زمان های مختلف، حقائق معارف و احکام و شیوه های عملی آن را به دست آورد.

سعی ما در این نوشتار بر آن است که به سراغ سیره معصومین (علیهم السّلام) درباره امر به معروف و نهی از منکر برویم و برخورد عملی آنان را با این فریضه سترگ الهی، بررسی کرده، در این زمینه از این الگوهای الهی، درس بگیریم.

به امید آن که با احیای این فریضه فراموش شده و توجه به درس های بسیار مهم در شیوه های عملی و بایدها و نبایدهای این فریضه در میدان های مختلف، بتوانیم مصداق آن جامعه نمونه و برین باشیم که قرآن از آن چنین گزارش فرموده است:

(وَلْيُنْذِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْذِرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ. الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)؛ (۱)

همانا کسی که خدا را یاری رساند، خدا نیز حتما یاری اش می کند؛ به راستی خداوند، قدرتمند و شکست ناپذیر است.

آنان که چون در زمین قدرت و سلطه یابند، نماز برپای می دارند و زکات می پردازند و به معروف فرمان می دهند و از منکر باز می دارند و عاقبت امور، از آن خداوند است.

این نوشتار در پی بررسی سیره معصومین (علیهم السّلام) درباره امر به معروف و نهی از منکر است. بنابراین، سعی کمتر به توضیح و تحلیل مباحث پرداخته شده، تنها در حد ضرورت و اختصار و در ابتدای هر فصل، توضیحی آمده و سپس نمونه های مختلف سیره عملی معصومین (علیهم السّلام) بیان شده است.

خداوند همه ما را از آمران به معروف و ناهیان از منکر قرار دهد؛ انشالله.

(حوزه علمیه قم سید محمود مدنی بجستانی آبان هزار و سیصد و هفتاد و پنج)

ص: ۱۶

بخش اول: اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

فصل اول: از آغاز تا انجام زندگی

فصل دوم: تلاش فوق العاده

فصل سوم: بدگویی از تارکان

فصل چهارم: پذیرش امر به معروف و نهی از منکر

ص: ۱۷

اشاره

فرمان های خداوند بزرگ، چون خواسته اوست، عظمت و اهمیت والایی دارد و سعادت انسان، در گرو فرمانبری و رعایت دقیق همه آنهاست؛ ولی با توجه به تأثیرات و عواقب و آثار فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی و نیز جنبه کلیدی برخی از این قوانین، در آیات و روایات و سخنان معصومین (علیهم السلام) نسبت به رعایت آنها، تأکید بیشتری شده است و این قوانین، دارای اهمیت ویژه ای می باشد.

نافرمانی نسبت به برخی از این دستورات نیز گناه کبیره (بزرگ) و نسبت به برخی دیگر گناه صغیره (کوچک) نامید می شود. در میان دستورات اسلامی و واجبات الهی، «امر به معروف و نهی از منکر»، جایگاه ویژه ای دارد؛ تا آن جا که امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

انّ الامر بالمعروف والنهي عن المنكر سبيل الانبياء ومنهاج الصلحاء فريضه عظيمه بها تقام الفرائض وتأمين المذاهب وتحلّ المكاسب وتردّ المظالم وتعمر الارض وينتصف من الاعداء ويستقيم الامر؛^(۱)

همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و شیوه صالحان است و

ص: ۱۸

فریضه بزرگی است که به واسطه آن، واجبات دیگر به پا داشته می شوند و به وسیله، آن پیشه ها روا و حلال، ستم ها برطرف و زمین، آباد می شود. دشمنان به واسطه این فریضه، مجبور به انصاف شده، امر (دنیا و دین) استوار می شود.

برای شناخت اهمیت و عظمت این فریضه در سیره معصومین (علیهم السلام)، باید به رفتارهای ویژه آنان هنگام رو به رو شدن با این فریضه الهی، در مقاطع گوناگون زندگی بنگریم و ما در چهار فصل، به گزارش این موضوع می پردازیم.

ص: ۱۹

اشاره

هر بررسی کننده آگاه و تیزبین، هنگام بررسی تاریخ زندگی معصومین (علیهم السّلام) ، این نکته را به روشنی مشاهده می کند که امر به معروف و نهی از منکر، پیوندی ناگسستنی با تمامی مقاطع زندگی آنان داشته است و آنان در تمامی مقاطع سنّی - از کودکی گرفته تا پایان عمر - پیوسته برپادارنده این فریضه بزرگ بوده اند و حتی در زمانی که کودکان دیگر غافل از امر و نهی و ناآگاه نسبت به ارزش ها و ضدا ارزش ها هستند، معصومین (علیهم السّلام) ، این دست پروردگان خداوند و بهره مندان از منبع علوم غیبی، نسبت به اجرای فرمان الهی، بسیار حساس بوده، نسبت به شکسته شدن مرزها و زیر پا گذاشتن قوانین الهی، هشدار می دادند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کودکی

روزی محمد (صلی الله علیه و آله) به حلیمه سعدیه گفت: مادر! برادرانم کجا می روند؟

حلیمه پاسخ داد: آنان گوسفندان را برای چرا به بیابان می برند.

محمد(صلی الله علیه و آله) فرمود: یا اُمّاه، ما انصفتنی؛ مادرا! تو منصفانه با من رفتار نکردی.

حلیمه سؤال کرد: چرا؟

محمد(صلی الله علیه و آله) فرمود:

اكون أنا فی الظل واخوتی فی الشمس والحزّ الشدید وأنا أشرب منها اللبن؛ (۱)

من در سایه بیاسایم و برادرانم در زیر آفتاب و گرمای شدید به سر ببرند و من از آن شیر بیاشامم.

سپس آن حضرت تقاضا کرد که فردا او نیز به همراه برادرانش برای چرای گوسفندان، به بیابان برود. حلیمه می گوید: فردای آن روز، او را آماده ساختم؛ تا به همراه برادرانش، گوسفندان را به چرا ببرد و گردن بندی از جزع یمانی که برای جلوگیری از چشم زخم و حفاظت به گردن کودکان می آویختند، به گردن وی آویختم؛ اما محمد(صلی الله علیه و آله) آن گردن بند را از گردن خویش بیرون آورد و فرمود: مادرا! کسی با من هست که مرا حفظ می کند. (۲)

می بینیم که پیامبر(صلی الله علیه و آله) در سنین کودکی نیز مادر را به رعایت انصاف و عدالت بین فرزندان، فرمان می دهد و او را از خرافات و پناه بردن به اشیایی که سود و زیانی ندارند، باز می دارد.

وی به هنگام کودکی، عموی خویش را نیز از حضور در مقابل بت ها باز می داشت.

آمنه دختر ابی سعید سهمی می گوید: ابوطالب پس از بازگشت از سفر شام، نزد بت های قریش (لات و عزی) نمی آمد. قریشیان با او به مجادله و بحث پرداختند و از علت این کار سؤال کردند. ابوطالب با اشاره به پیامبر(صلی الله علیه و آله) - که کودکی خردسال بود - گفت: من نمی توانم این کودک را تنها بگذارم و نمی توانم نیز با او مخالفت کنم. او حاضر نیست نزد بت ها بیاید و یا سخنی درباره آنها بشنود و نیز

ص: ۲۱

۱- مجلسی ، بحارالانوار ، ج ۱۵ ، ص ۳۷۶.

۲- همان، ص ۳۹۲.

ناخوش می دارد که من نیز نزد بت ها بیابم.

قریشیان گفتند: او را رها مکن که این گونه سخن ها بگوید؛ تادیش کن، تا او نیز به پرستش بت ها بیاید و به این کار عادت کند.

ابوطالب گفت: هیئات! گمان نمی کنم شما هرگز او را در مقابل بت ها ببینید و هیئات که او به این خواسته شما گردن نهد. [\(۱\)](#)

در واقعه ای دیگر محمد(صلی الله علیه و آله) عموی خود ابوطالب را از نگاه کردن به بدن خویش باز می داشت. ابوطالب برای برادرش عباس این گونه نقل می کند:

من به محمد(صلی الله علیه و آله) دستور می دادم که هنگام خواب لباسهایش را تعویض کند و او می گفت:

یا عمّاه، اصرف وجهک عنی حتی اخلع ثیابی وادخل فراشی؛ عموجان! صورتت را برگردان؛ تا لباسم را بیرون آورم و به بستر وارد شوم. به او گفتم: چرا؟ گفت: لاینبغی لاحد من الناس ان ینظر الی جسدی؛ [\(۲\)](#) سزاوار نیست که هیچ کس به بدن من نگاه کند.

امام حسن(علیه السلام) و امر به معروف در کودکی

ابوسفیان، یکی از سران مشرکین مکه بود و تا توان داشت، در راه مبارزه با پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) تلاش می کرد؛ اما چون احساس کرد که نیروی پیامبر به حدی رسیده که توان مقابله با آن را ندارد، به فکر مصالحه با پیامبر و امضای پیمان با آن حضرت افتاد و بدین جهت، به مدینه سفر کرد و به دنبال شخصی می گشت تا نزد پیامبر وساطت کند و بدین منظور به خانه امیرمؤمنان(علیه السلام) رفت و این تقاضا را با آن حضرت در میان گذاشت و گفت: از تو خواهش می کنم همراه من نزد پسر عمویت، محمد(صلی الله علیه و آله) بیا و از او درخواست کن که با ما پیمانی ببندد!

ص: ۲۲

۱- همان، ص ۳۵۸. البته بنا به عقیده شیعه، ابوطالب (علیه السلام) همواره مؤمن به خداوند بوده، ولی درمقابل کفار قریش تقیه می کرده، چنان که در روایات بسیاری نیز به این موضوع اشاره شده است.

۲- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۶۰.

امیرمؤمنان (علیه السلام) این تقاضا را رد کرد. ابوسفیان که به دنبال چاره می گشت، متوجه شد که فاطمه زهرا (علیها السلام) به همراه امام حسن (علیه السلام) - که کودکی چهارده ماهه بود. پشت پرده نشسته است؛ پس روی به سمت او کرده، با اشاره به امام حسن (علیه السلام) گفت: ای دختر محمد! از این کودک بخواه تا نزد پدر بزرگش از ما شفاعت کند؛ تا عرب و عجم را رهین منت خویش سازد و بر همگان سروری یابد.

امام حسن (علیه السلام) دست کوچک خود را بر بینی ابوسفیان گذاشت و با دست دیگر ریش او را گرفت و گفت:

یا اباسفیان، قل لا اله الا الله، محمد رسول الله، حتی اکون شفيعا؛^(۱)

ای ابوسفیان! به یکتایی خدا و پیامبری محمد گواهی ده؛ تا شفاعت کنم.

برخی این جریان را مربوط به زمانی دانسته اند که کفار مکه، پیمان صلح حدیبیه را زیر پا نهاده بودند و ابوسفیان برای عذرخواهی و تجدید پیمان صلح به مدینه آمده بود. بنابراین، امام حسن (علیه السلام) در آن زمان، کودکی پنج ساله بود.

نهی از منکر امام حسین (علیه السلام) در کودکی

امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: وقتی ابوبکر به خلافت رسید، روز جمعه ای از منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بالا رفت و آماده ایراد خطبه های جمعه شد. امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) نیز برای شرکت در نماز جمعه، آماده شدند. امام حسین (علیه السلام) زودتر از برادرش وارد مسجد شد و به سوی ابوبکر شتافت و گفت: این منبر، جایگاه خطابه پدر من است؛ نه منبر و جایگاه خطابه پدر تو. ابوبکر گریست و گفت: راست گفתי؛ این منبر، از آن پدر توست و پدر مرا منبری نیست.^(۲)

هنگامی که خلافت به عمر رسید نیز امام حسین (علیه السلام) او را نیز از منکر بزرگ غضب خلافت، نهی کرد. طبرسی می گوید: عمر بن خطاب بر منبر رسول

ص: ۲۳

۱- همان، ج ۴۳، ص ۳۲۶.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۱۱۰.

خدا(صلی الله علیه و آله) بالا رفته، برای مردم سخنرانی می کرد و در ضمن سخنانش گفت: من نسبت به مؤمنان، سزاوارتر هستم از خود ایشان.

امام حسین(علیه السلام) از گوشه مس-جد فریاد برآورد:

انزل ایها الکذاب عن منبر ابی رسول الله(صلی الله علیه و آله) لامنبر اییک؛

ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرود آی. این، منبر پدر تو نیست.

عمر گفت: به جان خودم سوگند! این منبر، منبر پدر توست و منبر پدر من نیست. آیا پدرت علی این سخنان را به تو آموخته است؟

امام حسین(علیه السلام) فرمود: اگر آن چه را پدرم بفرماید، فرمان برم، او هدایت گر و من هدایت شده خواهم بود. بیعت پدرم که جبرئیل آن را از جانب خدا نازل فرمود، در گردن این مردمان است و آن را انکار نمی کند؛ مگر آن که کتاب خدای را منکر شود. این مردم با قلب هایشان آن را شناخته اند و به زبان هایشان منکر شده اند و وای بر آنان که حق ما اهل بیت را انکار کنند. چگونه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با آنان روبه رو خواهد شد؟ با خشمی مدام و عذابی شدید.

عمر گفت: ای حسین! لعنت خدا بر کسی که حق پدرت را انکار کند؛ ولی مردم ما را به خلافت برگزیدند و ما نیز پذیرفتیم.

امام حسین(علیه السلام) فرمود: ای پسر خطاب! کدامین مردم تو را به خلافت برگزیدند؟ قبل از آن که تو ابوبکر را به خلافت و ریاست برگزینی، تا او نیز تو را رئیس و امیر مردم قرار دهد! در حالی که هیچ حجّتی از جانب پیامبر در دست نداری و اهل بیت او نیز به این کار رضایت نداده اند.

آیا خواسته شما، خواسته پیامبر بود؟ و یا پیامبر خواسته اهل بیتش را ناخوش و ناپسند می داشت؟ به خدا سوگند! اگر زبان را مجال سخن گفتن بود که تصدیق آن به درازا می کشید و اقدامی صورت می گرفت که مؤمنان آن را یاری می رساندند، هرگز تو بر گردن اهل بیت محمد(صلی الله علیه و آله) قدم نمی گذاردی و از منبر ایشان بالا نمی رفتی و هرگز بر اساس قرآنی که پیچیدگی هایش را نمی دانی و تأویلش را

نمی فهمی - مگر آن چه از دیگران شنیده ای - بر مردم حکم نمی رانیدی. اکنون خطاکار و درست کردار پیش تو مساوی اند؛ خدا جزایت دهد و نسبت به آن چه کرده ای، مورد بازخواستی سخت قرار دهد.

عمر با شنیدن این سخنان آتشین، به شدت خشمگین شده، از منبر پایین آمد و همراه با گروهی از مردم به در خانه امیرمؤمنان(علیه السلام) آمد و اجازه ورود خواست و به خانه وارد شد و به امیرمؤمنان(علیه السلام) گفت: ای ابوالحسن! امروز پسر حسین، با صدای بلند در مسجد رسول خدا با من سخن گفت و اوباش و اراذل مدینه را بر ضد من تحریک کرد.

امام حسن(علیه السلام) که حاضر بود، فرمود: آن کس که حق حکومت ندارد، بر حسین، فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خشم می گیرد و همکیشان خود را اوباش و اراذل می نامد. به خدا سوگند! تو جز با همدستی اوباش و فرومایگان، به این مقام ها نرسیدی؛ پس خدا لعنت کند کسی را که اوباش و فرومایگان را شوراند.

امیرمؤمنان(علیه السلام) به امام حسن(علیه السلام) فرمود: آرام ای ابامحمد! زیرا تو هرگز تندخو و فرومایه نبوده ای... سختم را بشنو و در گفتار، شتاب مکن.

عمر ضمن اشاره به امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) به امیرمؤمنان(علیه السلام) گفت:

این دو در درون خویش، مقصودی جز خلافت ندارند.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: آن دو را نسبتی نزدیک تر به رسول خداست از این که قصد کنند ای پسر خطاب! آنان را با دادن حَقشان، خشنود ساز؛ تا آیندگان نیز از تو خشنود باشند.

عمر گفت: رضایت آنها در چیست؟

امیرمؤمنان(علیه السلام) پاسخ داد: رضایت و خشنودی آنان در بازگشت از خطا و توبه از معصیت است.

عمر گفت: ای ابالحسن! پسرانت را ادب فرما؛ تا با سلاطین و پادشاهان این گونه سخن نگویند.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) فرمود: من گنه کاران را به سبب گناهشان، تأدیب می کنم و آنان را که بیم هلاکت و لغزش بر آنان می رود نیز ادب می کنم؛ اما آن کس که پدرش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است و ادب را از او به ارث برده است نمی توان بهتر از ادبی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به او بخشیده، تأدیبش کرد و تو نیز ای پسر خطاب! آن را بپذیر و بدان خرسند باش. (۱)

نهی از منکر در گهواره

یعقوب سراج می گوید:

خدمت امام صادق(علیه السّلام) رسیدم. امام کنار گهواره فرزندش موسی ایستاده بود و با او سخن می گفت. من نشستم تا امام صادق(علیه السّلام) از سخن گفتن با فرزندش فارغ شد؛ پس برخاستم. امام صادق(علیه السّلام) به من فرمود: نزدیک سرورت بیا و به او سلام کن. من نزدیک گهواره رفتم و به کودک سلام کردم. امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) از درون گهواره با زبانی فصیح و گویا، سلام را پاسخ گفت و فرمود:

اذهب فغیر اسم ابنتک الّتی سمّيتها أمس فانّه اسم یغضه الله؛

برو و نامی را که بر دختر خویش نهاده ای، تغییر ده؛ زیرا این اسم را خدا دشمن دارد. آن گاه امام صادق(علیه السّلام) فرمود: به دستور فرزندم عمل کن؛ تا هدایت یابی. من نیز به دستور آن حضرت عمل کردم و نام حمیرا، دختر یک روزه ام را تغییر دادم. (۲)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در روزهای واپسین

عبدالله بن مسعود می گوید: پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) یک ماه قبل از وفاتش ما را از مرگ خویش باخبر ساخت و چون وعده فراق نزدیک شد، همه ما را به خانه اش دعوت کرد. وقتی در محضرش حضور یافتیم، به ما نگاه کرد؛ سپس گریست و برای ما دعا کرد و فرمود:

ص: ۲۶

۱- همان، ص ۱۱۸.

۲- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۹

اوصيكم بتقوى الله واوصى الله بكم انى لكم نذير مبين ان لا- تعلوا على الله فى عباده وبلاده فان الله تعالى قال لى ولكم:
(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (۱)

وقال سبحانه: (أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) (۲).

شما را به پروايشگى سفارش مى كنم و رعايت شما را از خداى مى خواهم؛ همانا من بيم دهنده اى آشكارم. نسبت به خداوند درباره بندگان خدا و شهرهايش، سركشى نكنيد؛ زيرا خداوند به من و شما فرمود: اين خانه آخرت را براى كسانى قرار مى دهم كه قصد سركشى و برترى و فساد در زمين را نداشته باشند و عاقبت از آن پروايشگان است و نيز فرمود: آيا جاىگاه متكبران در جهنم نيست؟

ام سلمه مى گويد: پيامبر در آخرين بيمارى اش، در حالى كه اصحاب او خانه را پر کرده بودند، فرمود:

اى مردم! ممكن است من به زودى از دنيا بروم. اكنون اين سخنان را به عنوان عذر و حجت خويش نسبت به شما بيان مى كنم؛ همانا من كتاب خدا و اهل بيت خويش را در ميان شما مى گذارم؛ سپس دست على (عليه السلام) را بلند كرد و فرمود: اين على با قرآن است و قرآن با على است؛ دو جانشين كمك كار كه از همدىگر جدا نمى شوند؛ تا نزد حوض به حضور من رسند و از آنان پرسم كه پس از من با آنها چگونه رفتار شد. (۳)

امام موسى بن جعفر (عليه السلام) فرمود: رسول خدا (صلى الله عليه و آله) در واپسين بيمارى خود، گاهى از هوش مى رفت و زمانى به هوش مى آمد. يك بار كه آن حضرت از هوش رفت، وقت اذان شد و مؤذن اذان گفت. عايشه به عمر گفت: با مردم نماز بخوان. عمر پاسخ داد: ابوبكر نماز بخواند. لحظاتى بعد پيامبر به هوش آمد و فرمود: عباس

ص: ۲۷

۱- قصص، آيه ۸۳

۲- زمر، آيه ۶۰.

۳- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۶.

عمویم را نزد من بخوانید.

عباس به محضر آن حضرت آمد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) همراه او و امیرمؤمنان(علیه السلام) به مسجد رفت و خود با مردم نماز گزارد؛ سپس در حالی که مردم به شدت می گریستند، از منبر بالا-رفت و با آنها سخن گفت؛ گاهی در میان گفتارش سکوت می کرد و پس از اندکی، دوباره به سخن ادامه می داد. آن حضرت فرمود:

ای مردم! فردا [قیامت] بدین گونه در پیشگاهم حاضر نشوید که عروس دنیا را به خانه خویش برده اید؛ ولی اهل بیت مرا آشفته و غبارآلود، مقهور و مظلوم کنید و در حالی که خون هایشان جاری باشد، به پیشگاهم حاضر شوند. پرهیزید از بیعت های گمراه گر و شورای جاهلانه... (۱).

امام صادق(علیه السلام) در گزارش آخرین خطبه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

پیامبر در آخرین فصل سخنانش فرمود: اذکر الله الوالی من بعدی علی امتی الا- یرحم علی جماعه المسلمین فاجل کبیرهم ورحم ضعیفهم ووقر عالمهم ولم یضربهم فیزلهم ولم یفقرهم فیکفرهم ولم یغلق بابہ دونهم فیأکل قویهم ضعیفهم ولم یجرهم فی ثغورهم فیقطع نسل امتی. «ثم قال: «قد بلغت فاشهدوا»؛

خدا را به یاد والی و حاکم پس از خویش می آورم؛ تا بر امت من رحم آورد؛ بزرگانشان را محترم دارد؛ بر ضعیفانشان ترحم کند؛ دانشمندانشان را بزرگ شمارد و آزارشان نرساند؛ تا دلیل شوند و به تنگدستی مبتلایشان نکند؛ تا به کفر گرایند؛ در [خانه] خویش را بر رویشان نبندد؛ تا قدرتمندان، ضعیفان را بخورند و آنان را در مرزها بسیار نگه ندارد؛ تا نسل امت من قطع شود؛ سپس فرمود: گواه باشید که من [رسالت خویش را] ابلاغ کردم. (۲)

نهی از منکر به هنگام رحلت

امام باقر(علیه السلام) به عمرو بن ابی المقدم، یکی از اصحابش، فرمود: آیا می دانی

ص: ۲۸

۱- همان، ص ۴۷۶.

۲- همان، ص ۴۹۵.

معنای آیه (وَلَا يُعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ) (۱) چیست؟ عمرو گفت: نه. امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بستر مرگ به دخترش یاد آور شد که چون من از دنیا رفتم، برایم صورت مخراش؛ موی پریشان نکن؛ فریاد بر میاور و برایم با صدای بلند عزداری مکن و فرمود: این همان معروفی است که در آیه (وَلَا يُعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ) (۲) فرمود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بستر مرگ روی به خویشانش کرد و فرمود:

یا بنی هاشم، یا بنی عبدالمطلب، لا تبغضوا علیاً ولا تخالفوا عن امره ولا تحسدوه وترغبوا عنه فتکفروا؛

ای فرزندان هاشم! ای فرزندان عبدالمطلب! با علی دشمنی نکنید و با فرمان او مخالفت نکنید که گمراه می شوید و بر او رشک نبرید و از او روی نگردانید که کافر خواهید شد. (۳)

علی (ع) در آخرین روزها

آخرین ماه رمضان زندگی امیرمؤمنان (علیه السلام) بود. ام کلثوم می گوید: دو گرده نان، کاسه ای شیر و اندکی نمک کوبیده در طبقی گذاشته، نزد پدرم؛ علی (علیه السلام) بردم تا روزه بگشاید. علی (علیه السلام) نماز گزارد؛ سپس به طرف سفره افطار آمد؛ نگاهی به آن کرد و بلند بلند گریست و فرمود:

دخترم! در یک طبق، دو غذا نزد پدرت می آوری؟ آیا می خواهی ایستادن من در محضر عدل الهی و در روز قیامت به طول انجامد؟ دخترکم! به راستی که حلال دنیا مورد حسابرسی قرار می گیرد و حرامش به عذاب الهی می انجامد.

دخترکم! دنیا، خانه فریب و جایگاه فرومایگی و پستی است. هر کس چیزی پیش فرستد، آن را [در آخرت] خواهد یافت. (۴)

امام علی (علیه السلام) آن شب را به دعا و مناجات سپری کرد و چون فجر دمید، آهنگ

ص: ۲۹

۱- ممتحنه، ۱۲.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۶.

۳- همان، ص ۵۰۱.

۴- همان، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

مسجد کرد. مرغابی ای که برای امام حسین (علیه السلام) هدیه آورده بودند، برخلاف شب های دیگر در صحن خانه به دنبال امام علی (علیه السلام) به راه افتاد؛ بال های خویش را تکان داد و فریاد برآورد. امام علی (علیه السلام) فرمود: لا اله الا الله؛ فریادگرانی که به دنبال آنان نوحه گراند... سپس فرمود:

دخترم! تو را به حقی که بر تو دارم سوگند می دهم که این حیوان را آزاد بگذار؛ حیوانی را محبوس کرده ای که زبان ندارد و هنگام تشنگی و گرسنگی، توان سخن گفتن ندارد. یا او را سیر و سیراب کن یا رهایش کن؛ تا خود از گیاهان زمین تغذیه کند. (۱)

بدین گونه، امام علی (علیه السلام) در حقیقت اس ترین لحظات زندگی اش نیز به امر به معروف و نهی از منکر می پردازد و درباره رعایت حقوق حیوانات، سفارش می کند. آن بزرگوار در بستر شهادت نیز تمامی فرزندان خود را جمع کرده، به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت و وصیت معروف و مفصل خویش را بیان کرد. در این وصیت نامه آمده است:

اللّٰهُ اللهُ فِي الْاِيْتَامِ؛ خدای را خدای را درباره ایتام [در نظر بگیرید].

اللّٰهُ اللهُ فِي الْقُرْآنِ؛ خدای را خدای را درباره قرآن [به یاد آورید]. (۲)

اللّٰهُ اللهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ؛ خدای را خدای را درباره خانه خدایتان [در نظر آورید].

اللّٰهُ اللهُ فِي الصَّلَاةِ؛ خدای را خدای را درباره نماز [به یاد آورید].

امیرمؤمنان (علیه السلام) در وصیتی خصوصی تر، امام حسن (علیه السلام) را فراخواند و فرمود:

ثم إنني أوصيك يا حسن - وكفي بك وصيًا - بما أوصاني به رسول الله (صلى الله عليه وآله) فإذا كان ذلك يا بني الزم بيتك وابك على خطيئتك ولا تكن الدنيا أكبر همك وأوصيك بالصلاة عند وقتها والزكاه في أهلها عند محلها

ص: ۳۰

۱- همان، ص ۲۷۸.

۲- این وصیت نامه را به صورت مفصل در نهج البلاغه، نامه ۴۷ و در بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۴۸ می توان دید.

سپس ای حسن! تو را وصیت می کنم - و تو برای وصیت من کافی هستی - به آن چه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا بدان توصیه فرمود؛ پس چون این امر واقع شد [من وفات یافتم یا خلافت را غصب کردند یا...] در خانه ات بنشین و بر خطای خویش گریه کن و دنیا را برترین مقصد خویش مشمار.

تو را توصیه می کنم به نماز گزاردن به هنگام فرارسیدن وقت آن و به زکات دادن به موقع، در جایگاه شایسته اش و سکوت، هنگام شبه و میانه روی و عدالت در وقت خرسندی و خشم. فرزندم! من در نصیحت تو کوتاهی نکردم و اینک زمان جدایی میان من و توست.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در آخرین لحظات برای پیش گیری از انتقام خونین خویشانش فرمود:

یا بنی عبدالمطلب لا- أَلْفَيْكُمْ تَخُوضُونَ دَمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا- لَا يَقْتُلَنَّ بِي الْأَقَاتِلِي. وَنَهَى عَنِ الْمِثْلَةِ؛

ای فرزندان عبدالمطلب! شما را نیابم در حالی که می گوید امیر مؤمنان را کشتند، در خون مسلمین غوطه ور شده اید. هشدار که در برابر قتل من، جز قاتل مرا مکشید و گوش و بینی اش را مژید! (۲)

امام حسن (علیه السلام) در بستر شهادت

جناده بن امیه می گوید: وقتی در آخرین بیماری امام حسن (علیه السلام)، به حضورش رسیدم، در برابرش تشتی پر خون مشاهده کردم و گفتم: مولای من! چرا به معالجه خویش نمی پردازی؟

فرمود: ای بنده خدا! با چه چیز مرگ را مداوا کنم؟

گفتم: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». پس ای پسر رسول خدا! مرا اندرز ده!

امام در این لحظات بسیار سنگین و دشوار، به امر به معروف و نهی از منکر

ص: ۳۱

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۵

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹.

استعدّ لسفرک وحصّل زادک قبل حلول اجلک واعلم أنّک تطلب الدنيا والموت يطلبک. واعمل لدنياک کأنّک تعيش ابدا واعمل لآخرتک کأنّک تموت غدا واذا أردت عزّا بلا عشيره وهيبه بلا سلطان فاخرج من ذلّ معصيه اللّٰه الی عزّ طاعه اللّٰه؛ (۱)

برای سفر خویش، مهیا شو و قبل از رسیدن مرگ، توشه ات را به دست آور و بدان تو در جستجوی دنیایی و مرگ در جستجوی توست... برای دنیایت چنان بکوش که گویی همواره در آن خواهی زیست و برای آخرت چنان تلاش کن که گویا فردا خواهی مرد. اگر عزّتی بی پشتوانه قوم و قبیله و هیبت و عظمتی بی تکیه بر مقام و قدرت می خواهی، از ذلّت معصیت خدا خارج شو و به عزّت طاعت او درآی... .

جناده بن امیه می گوید: امام حسن (علیه السلام) به سخنانش ادامه داد؛ تا آن گاه که نفسش به شمارش افتاد؛ رنگش به زردی گرایید و وحشت سراسر وجودم را فرا گرفت. (۲)

آخرین دیدار امام صادق (علیه السلام)

ابوبصیر، یکی از یاران امام صادق (علیه السلام)، هنگام شهادت آن حضرت در مدینه نبود؛ چون به مدینه بازگشت، برای عرض تسلیت به خانه امام صادق (علیه السلام) رفت. او می گوید: چون با همسر امام صادق (علیه السلام) رو به رو شدم، او به شدت گریست و مرا نیز به گریه واداشت؛ سپس فرمود: ای ابامحمد اگر امام صادق (علیه السلام) را در آخرین لحظاته می دیدی، در شگفت می ماندی. امام در لحظات آخر، چشمانش را گشود و فرمود: همه خویشاوندانم را نزد من آورید. ما نیز همه خویشان را به گردش فراخواندیم. امام صادق (علیه السلام) به آنها نگریست و فرمود:

ص: ۳۲

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰.

۲- همان، ص ۱۴۰.

اِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مَسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ؛ (۱)

همانا شفاعت ما به کسی که نماز را سبک می شمارد، نمی رسد.

آخرین امر به معروف معصومین (علیهم السلام)

امام باقر (علیه السلام) فرمود: چون لحظه وفات پدرم زین العابدین (علیه السلام) فرا رسید، مرا به سینه اش چسباند و فرمود: تو را توصیه می کنم به آن چه پدرم در آخرین لحظات عمر خویش، مرا به آن سفارش کرد؛ پدرم گفت که پدرش [امیرمؤمنان] نیز در آخرین لحظات عمر خویش، او را به همین وصیت سفارش کرده است؛ سپس ضمن سفارش هایش فرمود:

یا بنی اصبر علی الحق وان کان مُرًّا؛ (۲)

فرزندم! بر حق، پایدار باش؛ اگر چه تلخ و ناگوار باشد.

بعد آن حضرت در جمله ای دیگر فرمود:

یا بنی ایاک وظلم من لا یجد علیک ناصرًا الا الله؛ (۳)

فرزندم! پرهیز از ستم روا داشتن بر کسی که در مقابل تو، جز خدا یآوری ندارد.

ص: ۳۳

۱- همان، ج ۴۷، ص ۲.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۹۱.

۳- همان، ص ۳۳۱.

خداوند، پیامبران و ائمه معصومین (علیهم السّلام) را برای هدایت بشر، زنده کردن معروف ها و از بین بردن منکرات، برانگیخت و آنان در ادای این رسالت الهی از هیچ تلاشی فروگذار نکردند و حتی گاهی بیش از حد مسئولیت و فراتر از محدوده رسالت خویش، بر این کار اصرار داشتند. تلاش و اصرار آنان به سبب اهمیتی بود که برای این فریضه الهی قائل بودند و آنها به دلیل رأفت و رحمت، نسبت به مردم، حاضر نبودند هیچ کس به منکرات آلوده شده، به خشم خدایی گرفتار آید؛ تا آن جا که گاه خداوند آنان را از این همه تلاش و دل سوزی و اصرار باز میداشت.

(فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا)؛ (۱)

گویا تو می خواهی از شدت تأسف بر اعمال ایشان، خویش را تباه گردانی که چرا به این حدیث ایمان نمی آورند.

و همچنین خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ص: ۳۴

(لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ)؛ (۱)

شاید تو جان خویش را تباه سازی که چرا آنان ایمان نمی آورند.

امر به معروف و نهی از منکر تا پای جان

در آغاز دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، قریشیان نزد ابوطالب آمدند و گفتند: ای ابوطالب! فرزند برادرت به محل اجتماع ما می آید و مطالبی می گوید که ما را می آزارد.

ابوطالب به فرزندش عقیل فرمان داد تا آن حضرت را بیابد و به حضور او دعوت کند. عقیل حضرت را در خانه کوچکی از خانه های ابوطالب یافت و در حالی که آثار خستگی شدید از چهره مبارکش آشکار بود، به حضور ابوطالب آورد. ابوطالب سخنان قریشیان را با آن حضرت در میان گذاشت. حضرت در جواب سخنان ابوطالب فرمود:

برای من واگذاری این دعوت و ترک این وظیفه، مشکل تر از آن است که آنان پاره ای از خورشید را فرود آرند.

ابوطالب روی به قریشیان کرده، فرمود: به خدا سوگند! پسر برادرم هرگز سخن به دروغ نگفته است. (۲)

پس از گذشت زمانی، بار دیگر مشرکان نزد ابوطالب آمده، مطالب پیشین را تکرار کردند و ابوطالب نیز سخنان آنان را با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در میان گذاشت و آن حضرت فرمود:

يا عم! لو وضعت الشمس في يميني والقمر في يساري ما أتركتُ هذا الامر حتى يظهره الله او اهلك في طلبه؛ (۳)

عمو جان! اگر خورشید در دست راستم و ماه در دست چپم گذارده شود، من این حقیقت را ترک نمی گویم؛ تا این که خدا آن را پیروز و آشکار سازد یا

ص: ۳۵

۱- شعراء، آیه ۳.

۲- کاهلونندی، حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳- همان، ص ۴۶؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۸۴.

من در جستجوی آن تباه و هلاک کردم. (۱)

قریشیان باز هم ناامید نشدند و بار دیگر عتبه بن ربیع را به عنوان نماینده خویش برای مذاکره با آن حضرت تعیین کردند و او در مذاکرات خود با آن حضرت، پیشنهادهای قریش را چنین مطرح کرد:

اگر نیاز مادی داری، آن قدر مال و ثروت برایت گرد آوریم که ثروتمندترین مرد قریش شوی. اگر رغبت شهوانی داری، هر زنی از قریش بخواهی، برگزین و به جای یکی، ده زن را به همسری ات در می آوریم... .

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جواب عتبه، آیاتی از قرآن مجید را تلاوت کرد که عتبه را منقلب و متحیر ساخت. (۲) قریشیان بار دیگر خود بدون واسطه و به صورت مستقیم با آن حضرت وارد مذاکره شدند. ابن هشام در «السیره النبویه» می نویسد:

شبی قریشیان در کنار کعبه گرد آمدند و با خود گفتند: محمد را بخواهید و با او صحبت کنید... حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به گمان این که شاید قصد ایمان آوردن دارند، به سرعت در جمع آنان حاضر شد. چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد، رؤسای قریش گفتند: ای محمد! ما کسی را ندیده ایم که چنین به خویشانش آسیب رساند؛ پدرانمان را ناسزا گفتی؛ عقیده مان را عیناک خواندی و خدایانمان را به بدی یاد کردی... اکنون اگر در پی گردآوری ثروت هستی، ما آن قدر ثروت برای تو گرد می آوریم؛ تا ثروتمندترین مرد جامعه شوی و اگر در جستجوی شرف و حیثیت اجتماعی هستی، تو را به عنوان سرور خود برمی گزینیم و اگر هوای پادشاهی در سر داری، تو را پادشاه خویش می سازیم و اگر دچار بیماری شده ای، اموال بسیار صرف می کنیم؛ تا بهبود یابی.

رسول اکرم پس از شنیدن سخنان آنها، بار دیگر بر اصرار خویش تاکید فرمود و فرمود:

آن چه شما می گوئید، در من نیست. خداوند مرا به پیامبری و رسالت

ص: ۳۶

۱- همان، ص ۴۷.

۲- همان.

برانگیخته، اگر شما دعوت را بپذیرید، در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و اگر نپذیرید، من بر فرمان خداوند، صبر و استقامت خواهم ورزید؛ تا خدا میان من و شما حکم فرماید. (۱)

امر به معروف با جنگ طلبان

در جنگ خیبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با دشمنان کینه توزی روبه رو بود که در مقابل تمامی الطاف و مراحم او جز توطئه و شرارت، پاسخی نداده بودند و در حساس ترین لحظات درگیری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکان، پیمان خود را شکسته، از پشت به مسلمانان خنجر زدند؛ ولی باز هم چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پرچم نبرد با آنان را - پس از فرار برخی از سران سپاه خود - به امیر مؤمنان (علیه السلام) واگذار کرد، به او فرمود:

به سوی آنان حرکت کن. چون به قلعه آنان رسیدی، ابتدا آنان را به اسلام دعوت کن... به خدا سوگند! اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت فرماید، برایت بهتر از آن است که شتران سرخ موی داشته باشی. (۲)

هدایت اسیر

مقداد می گوید: در یکی از جنگ ها من حکم بن کیسان را اسیر کردم؛ اما فرمانده ما قصد کشتن او را داشت. من به فرمانده گفتم: بگذار او را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ببریم.

فرمانده قبول کرد و او را به اسلام دعوت کرد. کم کم سخنان آنان به طول انجامید؛ ولی حکم بن کیسان سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نمی پذیرفت.

عمر رو به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرده، فریاد زد: چرا با این مرد سخن می گویی ای رسول خدا! به خدا سوگند! او ابدا ایمان نخواهد آورد. بگذار گردن او را بزنم؛ تا به جهنم برود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اصرار عمر بن خطاب را نپذیرفت و به سخن گفتن با

ص: ۳۷

۱- السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲- حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۴۰.

حکم بن کیسان ادامه داد و آن قدر با او سخن گفت که وی اسلام را پذیرفت؛ سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رو به اصحاب کرده، فرمود: اگر سخن شما را می پذیرفتم و او را می کشتم، او داخل آتش می شد.

بعدها عمر می گفت: حکم بن کیسان، اسلام را پذیرفت و بسیار نیکو به اسلام وفادار ماند و جهاد کرد؛ تا در «بئر معونه» به شهادت رسید و در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از او راضی بود، وارد بهشت شد. (۱)

هدایت خواهی قاتل حمزه

یکی از مشکل ترین و تلخ ترین حوادث برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، شهادت فجیع عمومی بزرگوارش، حضرت حمزه سیدالشهدا بود. قاتل او (وحشی) پس از کشتن حمزه، پهلوی او را درید و جگرش را به عنوان هدیه برای هند، همسر ابوسفیان برد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیدن منظره فجیع شهادت حمزه، سوگند یاد کرد که به تلافی این جنایت، هفتاد نفر از مشرکان را بکشد؛ اما نه تنها این کار را نکرد؛ بلکه قاتل جنایتکار او را نیز به اسلام دعوت کرد و برای هدایت او اصرار و پافشاری شگفت آوری کرد.

ابن عباس این جریان را چنین گزارش داده است:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) شخصی را نزد وحشی، قاتل عمویش، فرستاد تا او را به اسلام دعوت کند. وحشی به فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: به او بگو تو می گویی آن که مرتکب قتل یا شرک یا زنا شود، در روز قیامت با ذلت، گرفتار عذابی دردناک خواهد شد و من تمام این کارها را مرتکب شده ام؛ آیا باز هم برایم راه بازگشتی هست؟ پس خداوند این آیه را فرو فرستاد:

(إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ)؛ (۲)

ص: ۳۸

۱- همان، ج ۱، ص ۴۱.

۲- الفرقان، آیه ۷۰.

مگر آن که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد؛ پس خداوند اعمال زشت ایشان را به اعمال نیک، تبدیل می کند.

وحشی با شنیدن این آیه، دوباره به پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیغام داد، توبه و ایمان و عمل صالح، شرط های بسیار مشکلی هستند و من توان انجام آنها را ندارم. پس از مدتی این آیه نازل شد.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)؛

به راستی که خداوند، شرک و ورزیدن را نخواهد بخشید؛ ولی آنچه را کمتر از آن است برای آن که خود بخواند، خواهد بخشید.

وحشی در پیامی دیگر گفت: خداوند در این آیه، وعده مغفرت را به کسانی داده که خود بخواند و من نمی دانم خدا دلش می خواهد مرا ببخشد یا نه؟

پس از گذشت زمانی این آیه نازل شد:

(قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)؛ (۱)

بگو: ای بندگان من! ای کسانی که بر خویش اسراف روا داشته اید! از رحمت خداوند نومید مشوید. به راستی که خداوند، همه گناهان را می بخشد همانا او آمرزنده و مهربان است.

وحشی با شنیدن این آیه گفت: اکنون آری و آن گاه به محضر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مشرف شد و اسلام را پذیرفت. (۲)

تحمل گرما برای امر به معروف و یاری مظلوم

امام باقر(علیه السلام) می فرماید: امیرمؤمنان(علیه السلام) در شدت گرمای هوا وارد خانه اش شد؛ زنی را دید که برای شکایت از شوهرش به خانه آن حضرت آمده است. حضرت به او فرمود: صبر کن تا اندکی از گرمای هوا کاسته شود؛ سپس همراهت می آیم؛ ان

ص: ۳۹

۱- الزمر، آیه ۵۳.

۲- حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۴۱.

شاء الله. زن پاسخ داد: در این صورت، خشم شوهرم بیشتر خواهد شد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) سرش را پایین انداخت و اندکی بعد فرمود: به خدا! حق مظلوم را بدون سستی بازستانم و بعد همراه زن به راه افتاد؛ تا به خانه او رسید. آن گاه فرمود: السلام علیکم. جوانی از خانه خارج شد. امیر مؤمنان (علیه السلام) به او فرمود:

یا عبدالله اتق الله فانک قد أخفتها وأخرجتها؛

ای بنده خدا! از خدا پروا پیشه کن؛ زیرا همسرت را ترسانده ای و از خانه بیرون رانده ای.

جوان گفت: به تو چه ربطی دارد؟ به خدا سوگند! به خاطر همین حرف تو، او را آتش می زنم.

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

آمرک بالمعروف وأنهاک عن المنکر تستقبلنی بالمنکر وتنکر المعروف؛

من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم؛ تو در برابر من منکر دیگری مرتکب می شوی و معروف را انکار می کنی؟

افرادی که از کوچه می گذشتند، بر امیر مؤمنان (علیه السلام) سلام کردند و به او احترام گذاشتند. جوان از احترام گذاشتن مردم، حضرت را شناخت و از کار خود پشیمان شد و گفت: ای امیر مؤمنان! اشتباه مرا ببخش! به خدا سوگند! در مقابل همسرم همچون زمینی آرام خواهم بود؛ تا پا بر روی من بگذارد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) شمشیر خود را غلاف کرد و فرمود: ای کنیز خداوند! به منزل برو و همسرت را به این کارها مجبور نکن. (۱)

درون آتش رفتن

در مقابل رهبران الهی، مدعیان دروغین، همواره در صدد سوء استفاده و اغفال ساده دلان بوده اند. یکی از این مدعیان دروغین، عبدالله فرزند امام صادق (علیه السلام) بود که در مقابل امام موسی بن جعفر (علیه السلام) ادعای امامت کرد. آن حضرت برای هدایت

ص: ۴۰

او و کسانی که ادعای دروغین او را پذیرفته بودند، تلاش زیادی کرد و دشواری های زیادی را تحمل کرد.

مفضل بن عمر می گوید: یک روز امام موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمان داد مقدار زیادی هیزم در وسط حیاط منزل گرد آورند و آن گاه برادرش عبدالله و گروهی از شیعیان را به حضور خود دعوت کرد. وقتی همگی حاضر شدند، به امر امام، هیزم ها را آتش زدند؛ تا کاملاً برافروخته شدند. آن گاه امام موسی بن جعفر (علیه السلام) برخاست و به درون آتش رفت و با لباس، در میان آتش نشست و به سخن گفتن با حاضران پرداخت و پس از مدتی برخاست و از آتش بیرون آمد و رو به برادرش کرد و فرمود: ای عبدالله! اگر گمان می کنی پس از پدرت تو امام و پیشوای مردم هستی، برخیز و در آتش بنشین. رنگ عبدالله، تغییر کرد؛ برخاست و به سرعت از خانه آن حضرت خارج شد. (۱)

ص: ۴۱

۱- همان، ج ۴۸، ص ۶۷.

اشاره

معصومین (علیهم السّلام) در تبیین اهمیّت فریضه امر به معروف و نهی از منکر، تنها به بیان وجوب و ضرورت این مهم اکتفا نمی کردند؛ بلکه در موارد مختلف کسانی را که از این وظیفه مهم شانه خالی کرده، بدان بی اعتنایی می کردند، مورد عتاب قرار می دادند.

امیر مؤمنان (علیه السّلام) در جریان جنایات اصحاب جنگ جمل، ترک نهی از منکر را جنایت و مجازات آن را مرگ می دانست.

چون طلحه و زبیر و یاران شان وارد بصره شدند، هفتاد نفر از نگهبانان بیت المال بصره را با شکنجه به شهادت رساندند و عثمان بن حنیف، حاکم بصره را بیرون راندند وقتی خبر این وقایع به امیر مؤمنان (علیه السّلام) رسید، فرمود:

فو الله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلاً واحداً متعمّدين لقتله بلا جرم لحلّ لی قتل ذلك الجیش کله اذ حضروه ولم ینکروا ولم یدفعوا عنه بلسان ولایده؛ (۱)

ص: ۴۲

به خدا سوگند! اگر آنان تنها یک مسلمان را بدون جرم کشته بودند، بر من روا بود که تمامی این لشکر را بکشم؛ زیرا آنان حاضر بودند و نهی از منکر نکردند و با دست و زبان، در برطرف کردن آن نکوشیدند.

امام حسین (علیه السلام) در عرفات

در آخرین سال حکومت معاویه، امام حسین (علیه السلام) به سفر حج رفت و در این کنگره عظیم سیاسی - عبادی، حضور یافت و به بهترین نحو از آن مراسم بهره برداری کرد. امام حسین (علیه السلام) در عرفات دستور داد که تمامی بزرگان و دانشمندان امت اسلامی و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را گرد آورند و آن گاه خطبه ای طولانی و مهم ایراد کرد و فرمود:

اعتبروا ايها الناس بما وعظ الله به اوليائه من سوء ثنائه على الاحبار اذ يقول:

(لَوْلَا يَنْهِيهِمُ الرَّبِّيَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ) وقال: (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) الى قوله: (لبئس ما كانوا يفعلون) (١)

وَأَمَّا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظَّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: (فَلَا تَخْشَوْنَ النَّاسَ وَاخْشَوْنَ) (٢)

وقال: (الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (٣) فبدأ الله بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضه منه لعلمه بأنها اذا اديت واقامت استقامت الفرائض كلها هيئها وصبعها... لقد خشيت عليكم ايها المتؤمنون على الله ان تحل بكم نقمه من نقمانه لانكم بلغتم من كرامه الله منزله فضلتكم بها ومن يعرف بالله لا تكرمون وانتم بالله في عباده تكرمون وقد ترون عهود الله منقوضه فلا تفزعون وانتم لبعض ذمم ابائكم تفزعون وذمه رسول الله محقوره والعمى

ص: ٤٣

١- مائده، آيه ٦٣.

٢- مائده، آيه ٤٤.

٣- التوبه، آيه ٧١.

والبکم والزمن فی المدائن مهمله لا-ترحمون ولا فی منزلتکم تعملون ولا من عمل فیها تعتبون وبالادهان والمصانعه عند الظلمه تأمنون؛ (۱)

ای مردم! از پندهای خداوند نسبت به دوستان و اولیای خود پند بگیرید؛ آن جا که از احبار بدگویی کرده، می فرماید:

چرا ربانیون و احبار (علمای یهود و نصاری)، آنها را از سخن گناه آلودشان نهی نمی کنند؟

همچنین می فرماید: لعنت شده اند آن گروه از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم؛ زیرا نافرمانی و تجاوزگری پیشه کردند؛ آنان از منکری که مرتکب می شدند، دست برنمی داشتند و چه زشت کرداری انجام می دادند.

خداوند از آنان بدگویی کرد؛ زیرا آنان از ستمگرانی که نزد آنان بودند، منکر و فساد را می دیدند؛ ولی به سبب تمایل به آن چه از ستمگران به آنان می رسید و به خاطر ترس از ستمگران، نهی از منکر نمی کردند؛ در حالی که خداوند می فرماید:

از مردم مهراسید و از من بترسید و نیز فرمود: مردان و زنان مؤمن، برخی سرپرست بعضی دیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند. خداوند [در توصیف مؤمنان] ابتدا امر به معروف و نهی از منکر را بیان کرد؛ زیرا می داند که امر به معروف و نهی از منکر، فریضه ای است که اگر به صورت شایسته به پا داشته شود، تمامی واجبات آسان و دشوار استوار و پا برجا خواهد شد... ای کسانی که از خداوند خواهش ها و آرزوها دارید! بیم دارم که عذابی از عذاب های الهی، بر شما فرود آید؛ زیرا شما به سبب کرامت خداوند، به منزلتی دست یافته اید که بر دیگران فضیلت و برتری جسته اید؛ اما آنان را که به خدا شناخته می شوند (با خداوند رابطه دارند و به خداپرستی معروفند)، گرامی نمی دارید؛ در حالی که خود به واسطه خداوند (در جامعه) محترم شمرده می شوید. شما می بینید که پیمان های الهی شکسته شده است و فریاد برنمی آورید؛ در حالی که به خاطر پیمان پدرانتان داد می زنند؛ ولی پیمان های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بی اعتبار شمرده می شوند. کوران، گنگ ها، لال ها و ناتوانان در شهرها رها شده اند و کسی به آنها ترحم نمی کند؛ نه خود شما اقدام می کنید و نه آنان را که مسئول این کارهایند سرزنش می کنید و به

ص: ۴۴

سبب سازشکاری با ستمگران نزد آنان آرامش و امان می جوید.

امام صادق (علیه السلام) و ترک کنندگان امر به معروف

امام صادق (علیه السلام) برخی از مسلمانانی را، که این فریضه الهی را ترک کرده اند، مورد نکوهش قرار می دهد و بی گناهان چنین جامعه ای را نیز سزاوار مجازات می داند و می فرماید:

اِنَّهٗ قد حقَّ لی ان آخذ البرای منکم بالسقیم وکیف لا یحقَّ لی ذلک وانتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح ولا تنکرون علیه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتی یترکه؛ (۱)

همانا مرا سزد که بی گناهان شما را نیز به جرم گناهکاران، مجازات کنم و چگونه این حق را نداشته باشم؛ در حالی که به شما خبر می رسد که مردی از شما مرتکب عمل زشتی شده است، ولی شما او را نهی نکرده، عملش را زشت نمی شمارید و از او دوری نمی گزینید و او را نمی آزارید؛ تا عمل زشتش را ترک کند.

حارث بن مغیره می گوید: شبی در یکی از کوچه های مدینه امام صادق (علیه السلام) را دیدم. آن حضرت فرمود:

ای حارث! هشدار! که گناه سبک مغزان شما، بر عهده دانشمندان تان خواهد بود.

امام پس از گفتن این جمله به راه خویش ادامه داد. پس از مدتی، خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! چرا فرمودی گناه سبک مغزان شما بر عهده دانشمندان تان خواهد بود؟ این سخن برای من بسیار سنگین و گران بود.

امام (علیه السلام) فرمود:

نعم، ما یمنعکم اذا بلغکم عن الرجل منکم ما تکرهونه مما یدخل به علینا الاذی والعیب عند الناس ان تأتوه وتأنبوه وتعظوه وتقولوا له قولاً بلیغاً؛

آری، وقتی شنیدید کسی از شما مرتکب عملی ناپسند شده که باعث اذیت و خرده گیری مردم بر ما می شود، چه چیز شما را باز می دارد که نزد او بروید؛

ص: ۴۵

او را ملامت کرده، موعظه اش کنید و پاسخنی رسا با او سخن گوید.

عرض کردم: از ما نمی پذیرند.

حضرت فرمود:

در این صورت، از او دوری کنید و با او همنشین نشوید. (۱)

امام صادق (علیه السلام) در نامه ای به شیعیانش، ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر را تهدید می کند که مشمول لعنت و نفرین او خواهند شد. محمد بن مسلم این نامه را چنین نقل کرده است:

لِعِطْفَنِّ ذُووَالسِّنِّ مَنْكُمْ وَالنُّهَى عَلَى ذُوِي الْجَهْلِ وَطَلَّابِ الرِّيَاسَةِ اَوْلَتْصِيْبِنِّكُمْ لِعَنْتِي اِجْمَعِيْنَ؛ (۲)

حتماً و حتماً باید کهن سالان و خردمندان شما، نادانان و ریاست طلبان را بازدارند و گرنه لعنت من همه شما را در بر خواهد گرفت.

پذیرش امر به معروف و نهی از منکر

انسان ها تحت تأثیر غریزه خودخواهی اعمال و رفتار خود را همواره صحیح و کامل ارزیابی می کنند. معمولاً پذیرش خطا و تصحیح کردار، امر مشکلی است. بنابراین، برای سرکوبی غریزه خودخواهی و بیدار کردن روح تسلیم و پذیرش و حق در ضمیر انسان ها باید امر و ناهی خود را نیز در معرض امر و نهی قرار دهد و هرگز خویش را بی نیاز از تذکر و انتقاد و امر و نهی دیگران نبیند. این موضوع به ویژه برای کسانی که الگوی جامعه هستند، بسیار مهم و ضروری است و پایه اصلی پذیرفته شدن امر به معروف و نهی از منکر، از سوی دیگران به شمار می رود.

از این رو، معصومین (علیهم السلام) در موارد بسیاری با روی باز از انتقاد کنندگان استقبال می کردند و با این که خودشان معصوم از گناه و پلیدی بودند، برای این که دیگران از آنان درس بگیرند و هیچ کس خود را بی نیاز از امر به معروف و نهی از منکر نبیند، از انتقاد آمران به معروف و ناهین از منکر، استقبال کرده، گاه آن را پذیرفته،

ص: ۴۶

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۱۵۸.

به کار می بستند و هرگاه موضوع برای آمر و ناهی روشن نبود، برایش توضیح کافی می دادند. این برخوردها، نشان دهنده اهمیت فوق العاده امر به معروف و نهی از منکر در نظر آنهاست و نیز بیانگر کوشش آنان برای استواری و پابرجایی این واجب در ضمیر افراد جامعه اسلامی است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در جنگ صفین در خطبه ای طولانی حقوق حاکم بر مردم و حقوق مردم بر حاکم را بیان کرد و فرمود:

لا تكلّمونى بما تكلم به الجابره ولا تحفظوا منى بما يتحفّظ به عند اهل البادره ولا تخالطونى بالمصانعه ولا تظنّوا بى استتقلاً فى حقّ قیل لى ولا التماس اعظام نفسى فانه من استثقل الحق ان يقال له او العدل ان يعرض عليه كان العمل بهما اثقل عليه فلا تكفّوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل؛(۱)

آن گونه که با جباران سخن گفته می شود، با من سخن مگویید و آن چه را از انسان های خشمگین پنهان می کنند، از من مخفی مسازید. شیوه سازشکاری با من پیشه مکنید. گمان مبرید که اگر حقی به من گفته شود، بر من گران آید و نیز مپندارید که من دوست دارم شما در بزرگداشت من بکوشید؛ زیرا کسی که شنیدن حرف حق برایش گران باشد و یا عرضه داشتن عدالت بر وی سنگین آید، عمل به عدالت و حق، برایش گران تر و مشکل تر خواهد بود. بنابراین، از بیان سخن حق و مشورت عادلانه، خودداری نورزید.

دفاع از فرد معترض

ابوسعید خدری می گوید: مردی بیابانگرد، که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) طلبکار بود، خدمت آن حضرت رسید و از وی خواست که بدهکاری اش را پردازد و برخواسته اش اصرار ورزید و با شدت و خشم هر چه تمام تر به آن حضرت گفت: رهایت نمی کنم؛ تا پولم را پردازی.

اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را از این برخورد زشت و اهانت آمیز، نهی کرده،

ص: ۴۷

۱- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۵۴؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.

گفتند: وای بر تو! می دانی با چه کسی سخن می گویی؟

مرد گفت: من حق خودم را می خواهم.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به اصحابش فرمود: چرا صاحب حق را یاری نمی کنید؟ سپس کسی را نزد خوله، دختر قیس، فرستاد و فرمود: به خوله بگو: اگر خرما داری، به ما قرض بده، تا فصل خرما رسد و خرمای تو را بازگردانیم.

خوله پذیرفت و مقداری خرما به عنوان قرض الحسنه به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) داد و آن حضرت نیز آن را به مرد بیابانگرد داد و بعد او را به غذا دعوت کرد. پس از غذا خوردن، مرد بیابانگرد گفت: حق مرا به طور کامل پرداختی؛ خدا حقت را به طور کامل بپردازد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با خوشحالی از برخورد شجاعانه مرد بیابانگرد در طلب حق خویش فرمود:

اولی-ك خیار اُمّتی، اَنَّهُ لَا قَدَسَتْ اُمَّهُ لَا یَأْخُذُ الضَّعِیْفَ فِیْهَا حَقَّهُ غَیْرَ مُتَمَتِّعٍ؛ (۱)

اینان برگزیدگان امت من هستند. همانا امتی که فرد ضعیف در آن نتواند حق خویش را بدون لکنت زبان باز پس گیرد، هرگز به قداست و پاکی نخواهد رسید.

امت مقدّس

همسر حمزه سیدالشهدا می گوید: مردی از بنی ساعده که مقداری خرما از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) طلبکار بود، خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و تقاضای طلب خویش کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مردی از انصار دستور داد که طلب او را بپردازد. مرد انصاری طلبکار را همراه خویش برد و به همان اندازه که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طلبکار بود، به او خرما داد؛ امّا خرمایی که مرد انصاری به طلبکار داد، پست تر از خرمایی بود که آن مرد به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قرض داده بود. مرد طلبکار خرما را نپذیرفت. به او گفتند: آیا به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اعتراض داری؟

مرد طلبکار گفت: به راستی چه کسی

ص: ۴۸

از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به عدالت رفتار کردن سزاوارتر است.

رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) چون این سخن را شنید، در حالی که اشک، چشمان مقدّسش را پر کرده بود، فرمود: راست می گوید، چه کسی سزاوارتر از من که به عدالت رفتار کنم؟

امتی که ضعیفش، بی هیچ لکنت زبانی، حق خویش را از قدرتمندش باز پس نگیرد مقدس و پاک نیست.

سپس پیامبر(صلی الله علیه و آله) روی به من [همسر حمزه سیدالشهدا] کرد و فرمود:

قرض او را بپرداز؛ زیرا هرگاه طلبکاری از نزد بدهکارش راضی بیرون رود جنبندگان زمین و ماهیان دریا بر او درود می فرستند و کسی که طلبکار خویش را معطل گذارد، در حالی که می تواند قرض او را بدهد، در هر شب و هر روز، گناهی برایش نوشته می شود. (۱)

پذیرفتن سخن در موقعیت دشوار

اسماعیل بن جابر می گوید: امام صادق(علیه السّلام) کنار بستر فرزندش، اسماعیل نشسته بود. اسماعیل از دنیا رفت و امام صادق(علیه السّلام) بر اساس عظوفت پدری به گریه و اظهار تأسف پرداخت. ارقط بن عمر که در کنار آن حضرت بود، عرض کرد: ای ابو عبدالله! رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیز از دنیا رفت. امام صادق(علیه السّلام) با همین یک جمله دست از گریه برداشت و فرمود: راست گفتم؛ من امروز از تو بسیار متشکرم. (۲)

هدیه ای برادرانه

امام عسکری(علیه السّلام) بسیار متواضعانه از دیگران می خواست که عیب هایش را به او بگویند. آن بزرگوار می فرمود:

احبّ اخوان الی من اهدی الی عیوبی؛ (۳)

محبوب ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیب های مرا به من هدیه کند.

ص: ۴۹

۱- همان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۵۰.

۳- ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۸.

در بسیاری از موارد معصومین (علیهم السّلام) به افراد اجازه می دادند که به آنان اعتراض کنند و نظر خویش را ابراز کنند و اگر نظر آنان صحیح نبود، بدون این که از اعتراض و انتقاد و امر و نهی آنان برآشوبند، به توضیح و تبیین نظر خویش و بیان نادرستی گفتار آنان می پرداختند و آنان را قانع می کردند؛ برای نمونه می توان به اعتراض اصحاب امیرمؤمنان (علیه السّلام) (حتی شخص مالک اشتر) به آن حضرت اشاره کرد. آنان اصرار داشتند که حضرت از بیت المال، بذل و بخشش های فراوان کند؛ تا برخی از افراد از پیوستن به معاویه خودداری کنند؛ ولی آن حضرت با آنان سخن گفته، بدون اندک خشمی از امر و نهی آنان، نادرستی این نظریه را برایشان توضیح داد. (۱)

امام حسن مجتبی (علیه السّلام) نیز از طرف افراد بسیاری در جریان صلح با معاویه، مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفت؛ امام با رفتاری بسیار محبت آمیز، سخنان آنها را شنیده، در تبیین این مشکل سیاسی، با آنان سخن گفت و آنان را قانع کرد. (۲)

همچنین اعتراضات بسیار و نهی های فراوان اشخاص مختلف در جریان سفر ابا عبدالله الحسین (علیه السّلام) به طرف عراق و برخورد بزرگوارانه و ملایم آن حضرت در تبیین صحت راه انتخاب شده خودش را می توان نمونه دیگری از این برخوردها دانست. (۳)

ص: ۵۰

۱- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۷۶.

۲- همان، ج ۴۴، ص ۱، ۱۹، ۵۷، ۱۴۷.

۳- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السّلام)، ص ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۲۶.

بخش دوم: شرایط امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

فصل اول: شناخت معروف و منکر

فصل دوم: احتمال تأثیر

فصل سوم: نداشتن پیامدهای ناروا

ص: ۵۱

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

تأثیر مثبت یا منفی بسیاری از امور، وابسته به شرایط انجام آنهاست؛ یعنی یک عمل در موقعیت ویژه ای، ممکن است تأثیر مثبت فوق العاده مهمی داشته باشد؛ ولی همان عمل در موقعیتی دیگر، ممکن است تأثیری بسیار کم‌رنگ تر و کم ارزش تر پدید آورده، حتی به عاملی منفی و ضدارزش تبدیل شود؛ برای مثال، دارویی با توجه به خصوصیات ویژه یک بیمار برایش شفابخش و درمانگر است ولی برای شخص دیگر و با شرایطی دیگر دردزا و تباه کننده است. بنابراین، در هر عملی باید به شرایط ویژه اش توجه کرد؛ تا بهره مثبت از آن به دست آید.

امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای است که اگر با توجه به شرایط خاص، لازم و صحیح آن انجام گیرد، داروی دردهای فردی و اجتماعی است؛ امّا اگر به شرایط آن توجه نشود، گاهی به جای هدایت و سازندگی، تخریب و گمراهی به بار می آورد.

بنابراین، بررسی شرایط امر به معروف و نهی از منکر، بسیار ضروری و مهم است. اکنون با توجه به سیره معصومین (علیهم السلام) به بررسی برخی از شرایط آن می پردازیم.

هدف از امر به معروف و نهی از منکر، تصحیح مسیر فرد و جامعه در راه رسیدن به کمال است. کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، چون سوزن‌بانی است که با تصحیح مسیر، قطار را در رسیدن به مقصد یاری می‌کند. بدون شک سوزن‌بان باید مسیرها را بشناسد و مقصدها را بداند تا هر قطاری را به مسیر صحیح، هدایت کند. امر به معروف و نهی از منکر نیز باید بدانند که صلاح و کمال فرد و جامعه در چه اموری است؛ تا به آنها امر کنند و نیز بدانند چه چیز جامعه و فرد را به تباهی می‌کشاند؛ تا از آن نهی کنند انسانی که معروف و منکر را نمی‌شناسد، درد و درمان را تشخیص نمی‌دهد و نمی‌داند بایدها و نبایدها کدامند و امر به معروف در کجا شایسته و نهی از منکر در چه جایی بایسته است، چگونه می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند و اگر امر به معروف و نهی از منکر کند، چگونه می‌توان انتظار داشت که این امر و نهی به حال فرد یا جامعه، مفید باشد؟

آیا می‌توان باور کرد که فردی ناآشنا با علم پزشکی، نسخه‌ای بنویسد و بیمار به سبب نسخه او شفا یابد؟

بنابراین، اولین شرط امر به معروف و نهی از منکر، شناخت معروف‌ها و منکرها، احکام آنها و جایگاه شایسته و بایسته آنهاست.

مسعده بن صدقه می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند که آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است؟ فرمود: نه. عرض کردند: چرا؟ فرمود:

أما هو على القوى المطاع العالم بالمعروف من المنكر لا على الضعيف الذي لا يهتدى سبيلاً؛ (۱)

امر به معروف و نهی از منکر بر انسان قدرتمندی که از او اطاعت می‌کنند و معروف را از منکر باز می‌شناسد واجب است؛ نه بر ضعیفی که راه به جایی نمی‌برد.

ص: ۵۳

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

لا ینبغی للرجل ان یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر حتی یکون فیه ثلاث خصال: رفیق بما یأمر. رفیق بما ینهی. عالم بما ینهی عدل فیما ینهی؛ (۱)

سزاوار نیست مردی امر به معروف و نهی از منکر کند؛ مگر این که سه صفت را دارا باشد؛ ملایم در امر کردن، عالم و دانای به آن چه از آن باز می دارد و عادل به هنگام نهی کردن.

مسئولیت امر و نهی بدون شناخت

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) کسانی را که بدون شناخت اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کرده بودند، نفرین کرد و آنان را مسئول پیامد تلخ این عمل جاهلانه دانست.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: مردی مجروح شد و با همان حالت جراحت و بیماری جنب شد. عده ای [به اصطلاح او را امر به معروف کرده] امر کردند که غسل کنند. او نیز به فرمان آنها غسل کرد؛ سپس مریض شد و از دنیا رفت.

پیامبر اکرم پس از شنیدن سخن آنان فرمود:

قتلوه قتلهم الله انما کان دواء العی السوال؛ (۲)

آنها او را کشته اند؛ خدا بکشدشان! همانا داروی شفا بخش نادانی، پرسیدن است.

حکم بدون علم

یکی از اصحاب امیر مؤمنان (علیه السلام) می گوید: روزی امیر مؤمنان (علیه السلام) بر منبری که از خشت خام ساخته شده بود، بالا رفت و برای ما سخنرانی کرد. او پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ایها الناس اتقوا الله ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون؛

ص: ۵۴

۱- متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۷۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۹۶۸.

ای مردم! از خداوند پروا کنید و در آن چه خود نمی دانید، برای مردم اظهار نظر نکنید. (۱)

بازداشت از دو خصلت

امام صادق(علیه السلام) به یکی از اصحاب خویش، مفضل بن عمر فرمود:

أنهاك عن خصلتين فيهما هلك الرجال: ان تدین الله بالباطل وتفتی الناس بما لا تعلم؛ (۲)

تو را از دو خصلت نهی می کنم که به سبب آن دو مردان بسیاری هلاک شده اند؛ یکی این که خدا را بر اساس باطل عبادت کنی و دیگر این که در آنچه نسبت به آن شناخت نداری، اظهار نظر نکنی.

آگاه سازی ناآگاهان

گاهی معصومین(علیهم السلام) با افرادی برخورد می کردند که معروفی را ترک گفته، یا منکری را مرتکب می شدند؛ اما نه از سر لجاجت و به انگیزه شهوت؛ بلکه از سر نادانی و نشناختن معروف و منکر. از این رو سعی می کردند با تعریف منکر و معروف آنان را با وظیفه خود آشنا کنند.

امام عسکری(علیه السلام) از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل کرده است:

آن که از هوای نفس خویش پیروی کند، نظر خود را بیسندد و مغرور شود مانند مردی است که شنیدم مردمان سبک رأی او را، بزرگ می شمردند و توصیف می کردند. دوست داشتم ناشناس به دیدارش بروم؛ وقتی رفتم، دیدم عدّه بسیاری به گردش حلقه زده اند؛ صبر کردم تا از مردم جدا شد، به دنبالش به راه افتادم، وی از کنار دکان نانوايي گذشت و با استفاده از غفلت نانوا، دو گرده نان دزدید. من شگفت زده شدم و با خود گفتم: شاید با نانوا داد و ستدی دارد.

از آن جا گذشت و به مردی میوه فروش رسید و دو انار نیز از او دزدید و باز در

ص: ۵۵

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲- همان، ص ۱۱۴.

شکفت ماندم و با خود گفتم: شاید با این مرد نیز داد و ستدی دارد؛ ولی با خود گفتم: پس چرا آنان را غافلگیر کرده، می دزدد؟ به هر حال دنبالش رفتم؛ تا این که به مریضی برخورد و دو گرده نان و دو انار را به او بخشید. جلو رفتم و درباره این عمل او پرسیدم. گفت: شاید تو جعفر بن محمد باشی؟

گفتم: آری.

گفت: وقتی که خود جاهل و نادان باشی، خاندان بلند و شرافتمندت تو را سودی ندهد.

گفتم: چه نادانی و چه جهالتی؟

گفت: ندانستن سخن خدا که می فرماید: آن که حسنه ای انجام دهد، ده برابر پاداش ببند و کسی که عمل زشتی مرتکب شود، بیش از یک مجازات ببیند.

من دو نان و دو انار دزدیدم و مجموعاً چهار گناه مرتکب شدم؛ سپس همه را به فقیر بخشیدم، و چهل ثواب به دست آوردم. چهار گناه را از چهل ثواب کم کن، سی و شش ثواب دیگر برایم باقی می ماند.

به او گفتم: مادرت در عزایت بگریه تو نسبت به کتاب خدا نادانی. خداوند می فرماید:

(أَتَمَّا يَتَقَبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)؛ (۱)

همانا خداوند اعمال پرهیزگاران را می پذیرد.»

چون دو نان و دو انار دزدیدی، چهار گناه مرتکب شدی و چون مال مردم را بدون رضایت آنان به دیگری دادی، چهار گناه دیگر نیز به گناهان چهارگانه خود افزودی.

مرد در چهره من خیره شد و من او را واگذاشتم و برگشتم. آری، برخی با این گونه توجیهاات غلط و ناپسند گمراه شده اند و مردم را نیز گمراه می کنند. (۲)

ص: ۵۶

۱- مائده، آیه ۲۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲۶.

گاهی فردی مؤمن و متدین نیز از روی ناآگاهی، مرتکب منکر می شود در این صورت وظیفه آمر به معروف و ناهی از منکر آشنا کردن او با معروف و منکر است.

صفوان بن مهران می گوید: امام کاظم (علیه السلام) به من فرمود: ای صفوان! همه اعمال تو نیکو و زیباست؛ غیر از یک چیز.

عرض کردم: کدام؟

فرمود: کرایه دادن شترانت به هارون.

عرض کردم: به خدا سوگند! برای ستم و لهو و لعب و صید و تفریح به او کرایه نداده ام؛ بلکه فقط برای سفر حج کرایه داده ام و خود نیز همراه و همسفر او نیستم و گروهی از غلامانم همراهش می روند.

حضرت کاظم (علیه السلام) فرمود: آیا از آنان کرایه می گیری؟

عرض کردم: آری.

فرمود: آیا دوست داری که او زنده بماند؛ تا کرایه ات را از آنان دریافت کنی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: من احبّ بقائهم فهو منهم ومن کان منهم کان ورد النار؛

آن که خواستار بقای آنان باشد، از آنان است و آن که از آنان باشد، به آتش وارد خواهد شد.

صفوان با شنیدن این سخن، تمامی شتران خود را فروخت. وقتی این خبر به هارون رسید، دستور داد صفوان را احضار کنند. چون صفوان به حضورش رسید، هارون گفت: شنیده ام شترانت را فروخته ای.

صفوان گفت: آری، من پیر شده ام و غلامان نیز درست وظیفه شان را انجام نمی دهند.

مأمون گفت: هرگز، هرگز، من می دانم چه کسی به تو فرمان داده است؛ موسی بن جعفر این فرمان را صادر کرده است.

صفوان گفت: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟

مأمون گفت: این حرف ها را واگذار. به خدا سوگند! اگر رابطه دیرینه و نیکویت نبود، تو را می کشتم. (۱)

نهی فرماندار

تشخیص منکرات در بسیاری از موارد، کاری دشوار نیست اما برخی اعمال ذاتا منکر نیستند؛ بلکه گاهی به سبب خصوصیات اجتماعی فرد و حادثه موردنظر، رنگ و ویژه ای می گیرند و به منکر تبدیل می شوند. در این موارد تشخیص منکر برای بسیاری افراد، مشکل می شود. معصومین (علیهم السّلام) با دقت ویژه خود، در این موارد، اقدام به تعریف و تبیین منکر و نهی از آن می کردند.

مردی از اهالی بصره، ثروتمندان بصره را به خانه خویش فراخواند و از عثمان بن حنیف - که از سوی امام علی (علیه السّلام) حاکم بصره بود - نیز دعوت به عمل آورد. عثمان به دعوت او پاسخ مثبت داد و همراه ثروتمندان بصره، بر خوان رنگین او نشست. امام علی (علیه السّلام) در نامه ای عتاب آلود، او را چنین نهی از منکر فرمود:

أما بعد یا بن حنیف فقد بلغنی أنّ رجلاً من فتیة اهل البصره دعاك الی مأدبه فأسّرت الیها تستطاب لك الألوان وتنقل الیک الجفان وما ظننت أنّک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفّو وغیّهم مدعوّ فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم فما اشتهه علیک علمه فالفظه وما ایقت بطیب وجهه فقل منه...؛

پس از ستایش خدا و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)؛ ای پسر حنیف! باخبر شدم که جوانی از بصریان تو را به سفره ای فراخوانده است و تو با شتاب در آن جا حاضر شدی و غذاهای گوارای گوناگون و ظروف مختلف به سویت آورده اند. گمان نمی بردم تو به دعوتی پاسخ گویی که نیازمندان را از آن برانند و ثروتمندان را بدان بخوانند. پس بنگر بر چه چیز دندان می نهی! آن چه شبیه ناک است، دور افکن و آن چه به یقین دریافتی پاک و پاکیزه است، تناول کن... هشدار که هر پیروی را راهبری است که به او اقتدار کرده، از نور

ص: ۵۸

علمش روشنی می جوید. آگاه باشید که امام شما از دنیا، به دو جامه و از خوردنی هایش، به دو گرده نان، بسنده کرده است. هشدار! شما نمی توانید این گونه باشید؛ ولی با پارسایی، کوشش و درستکاری، مرا یاری دهید...

امام(علیه السلام) در پایان نامه چنین نگاشت:

ای پسر حنیف، از خدا پروا پیشه کن و به گرده های نانت بسنده کن؛ تا از آتش رهایی یابی. (۱)

دستور تبیین معروف و منکر

معصومین(علیهم السلام) تنها به بیان معروف و منکر نمی پرداختند؛ بلکه دیگران را نیز به این وظیفه مهم فرمان می دادند. امیرمؤمنان(علیه السلام) در نامه ای به قثم بن عباس - که حکومت مکه را از طرف آن حضرت بر عهده داشت. چنین می نوشت:

واجلس لهم العصرین وأفت المستفتی وعلم الجاهل وذاکر العالم؛ (۲)

صبح و شام با مردم بنشین و به آن کس که سؤالی دارد، پاسخ ده، نادان را تعلیم ده و با عالم گفت گو کن.

شکوه از اظهار نظرهای ناآگاهانه

امیرمؤمنان(علیه السلام) در بیانی بسیار دردمندانه، از کسانی می نالید که بدون شناخت احکام الهی، خودسرانه در این باره سخن می گویند:

ترد علی احدثهم القضیه فی حکم من الاحکام فیحکم فیها برأیه ثم ترد تلک القضیه بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلافه ثم یجتمع القضاء بذلک عند الامام الذی استقضاهم فیصوب آرائهم جمیعا والهمم واحد ونبیهم واحد وکتابهم واحد. أفأمرهم الله تعالی بالاختلاف فاطاعوه ام نهام عنه فعصوه ام انزل الله سبحانه دینا ناقصا فاستعان بهم علی اتمامه ام کانوا شرکاء له فلهم ان یقولوا وعلیه ان یرضی ام انزل الله

ص: ۵۹

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲- نهج البلاغه، نامه ۶۷.

سبحانه دینا تاماً فقَصِّر الرسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَادَائِهِ وَاللَّهُ سَبْحَانَهُ يَقُولُ (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (۱) وَقَالَ (فِيهِ تَبْيَانٌ كُلُّ شَيْءٍ) (۲) فَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يَصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ...؛ (۳)

قضیه ای درباره حکمی از احکام، نزد یکی از ایشان آورده می شود؛ پس بر اساس رای خویش حکمی می دهد؛ سپس همان قضیه نزد دیگری مطرح می شود و او برخلاف آن حکم می کند؛ سپس همگی نزد پیشوایشان که آنان را به قضاوت گمارده، جمع می شوند و او همگان را تصدیق می کند، در حالی که خدایشان یکی، پیامبرشان یکی و کتابشان یکی است. آیا خداوند به آنها دستور اختلاف داده است و آنان او را فرمان برده اند، یا خدا از اختلاف بازشان داشته است و آنان با او مخالفت ورزیده اند یا خدای سبحان دین را ناقص فرو فرستاده و از آنان برای تکمیل آن کمک خواسته است، یا آنان شریکان و انبازان خدایند و حق دارند حکمی را بگویند و خدا باید حکم آنان را بپسندد یا خدای سبحان دین را کامل نازل فرموده، ولی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در تبلیغ و بیان آن کوتاهی روا داشته است؟ خداوند سبحان می فرماید: هیچ چیز را در کتاب فروگذار نکردیم؛ و نیز می فرماید: این کتاب روشنگر همه اشیا است و می فرماید که بخشی از قرآن، بخش دیگر را تصدیق نموده، اختلافی در آن نیست.

پیامد گفتار بدون شناخت

در برخی از روایات، گفتار بدون شناخت و معرفت، علت سقوطی سهمگین، معرفی شده است.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

مَا عَلَّمْتُمْ فَقُولُوا وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اللَّهُ اعْلَمَ أَنَّ الرَّجُلَ لِيَنْتَرِعَ بِالْأَيَّةِ

ص: ۶۰

۱- انعام، آیه ۳۸.

۲- مستفاء از آیه شریفه.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

من القرآن یخزّ فیها ابعده من السماء؛ (۱)

آن چه را می دانید، بگویید و آن چه را نمی دانید، نگویید که خدا داناتر است. همانا انسان به سبب یک آیه از قرآن [که ندانسته درباره اش سخن می گوید] سقوط می کند؛ سقوطی سهمگین تر از فرو افتادن از آسمان.

ص: ۶۱

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۹.

اشاره

امر به معروف و نهی از منکر برای احیای معروف ها و از بین بردن منکرات است و به تعبیر دیگر «واجب طریقی» است؛ یعنی تنها امر و نهی، مطلوب خداوند و خواسته او نیست، بلکه آن چه خواسته اوست، انجام گرفتن معروف ها و از بین رفتن منکرات است و امر به معروف و نهی از منکر، وسیله ای برای تحقق این هدف شمرده می شود. با توجه به این نکته به خوبی روشن می شود که یکی از شرایط ضروری این است که امر و نهی مؤثر باشد و موجب انجام معروف و از بین رفتن منکر شود و یا لاقلاً احتمال تأثیر داده شود؛ ولی اگر انسان بداند سخن او اثری ندارد و در جلوگیری از منکر، اثری ندارد و موجب انجام معرفی نخواهد شد، در این صورت، وظیفه ای در قبال این گناه و گناهکار نخواهد داشت.

این شرط، بسیار روشن و بدیهی است. پزشکی که می داند این دارو برای این مریض، فایده ای ندارد نباید با تجویز دارو، باعث اتلاف وقت خویش و سرمایه مریض شود.

در زندگی معصومین (علیهم السّلام) به مواردی بر می خوریم که آنان در مقابل منکرات بسیار و ترک معروف های بی شمار، امر به معروف و نهی از منکر نمی کردند و یا از پیگیری آن تا رسیدن به نتیجه مطلوب، خودداری می کردند. این کار آنان نه از سر

دنیا خواهی بود و نه به خاطر بیم از پیامدهای شخصی آن؛ بلکه چون امر و نهی را مفید و مؤثر نمی دانسته اند، و می گذاشتند.

ترک مبارزه با بدعت

یکی از بدعت هایی که پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گذاشته شد، خواندن نمازهای مستحبی به جماعت بود؛ در حالی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خود از آن نهی کرده بود. خلیفه دوم این سنت را رواج داد و آن را بدعتی نیکو نامید.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

چون امیر مؤمنان (علیه السلام) به کوفه آمد، به امام حسن (علیه السلام) فرمان داد که در میان مردم فریاد زند که در ماه رمضان، نباید در مساجد نماز جماعت (مستحبی) برپا شود و امام حسن (علیه السلام) این دستور امیر مؤمنان (علیه السلام) را اجرا کرد.

مردم چون سخن امام حسن (علیه السلام) را شنیدند، فریاد زدند: واعمره! دریغا ای عمر! چون امام حسن (علیه السلام) خدمت امیر مؤمنان (علیه السلام) رسید، حضرت پرسید: این فریادها چیست؟

عرض کرد: مردم فریاد می کشند و می گویند: واعمره!

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: به آنها بگو نماز بگزارند. (۱)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: مردم کوفه به امیر مؤمنان (علیه السلام) عرض کردند: برای ما امام جماعتی معرفی کن که در ماه رمضان (در نماز مستحبی)، به او اقتدا کنیم.

حضرت آنان را از اجتماع کردن برای اقامه نماز مستحبی، نهی کرد.

چون شب فرا رسید، مردم گفتند: بر ماه مبارک رمضان بگریید؛ دریغا بر رمضان.

حارث اعور همراه با گروهی خدمت امیر مؤمنان (علیه السلام) رسیدند و عرض کردند: ای امیر مؤمنان! مردم می نالند و سخن تو را ناخوش می دارند.

ص: ۶۳

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: واگذاریدشان، هر چه می خواهند، بکنند و هر کس می خواهد، با ایشان نماز بگزارد و بعد این آیه را تلاوت فرمود:

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛^(۱)

کسی که راهی جز راه مؤمنان برود، ما او را به همان راه که برگزیده، می بریم و به دوزخ وارد می کنیم و چه بد جایگاهی است.

خودداری از موعظه

به دلیل همین شرط احتمال تأثیر است که گاهی ائمه (علیهم السلام) از رفت و آمد با خلفای ستمگر، پرهیز کرده، حتی زمانی که آنان خواستار موعظه و نهی از منکر می شدند، از موعظه و امر و نهی آنان سرباز می زدند. منصور، خلیفه عباسی، در نامه ای به امام صادق (علیه السلام) این گونه نگاشت: چرا همانند دیگران به دیدار ما نمی آیی و با ما همنشینی نمی کنی؟

حضرت در پاسخ فرمود: ما را چیزی نیست که به سبب آن از تو بیم داشته باشیم و تو را چیزی از آخرت نیست، تا در تو امید بندیم. تو را در نعمت نمی بینیم؛ تا برای آن به تو تبریک گوئیم و آن را نیز مصیبتی نمی دانیم که بدان تعزیت و تسلیت گوئیم. پس برای چه کاری نزد تو آییم؟

منصور در نامه ای دیگر به آن حضرت نوشت: با ما باش؛ تا ما را نصیحت کنی و پند دهی.

حضرت در جوابش فرمود: آن که دنیاخواه است، پندت ندهد و آن که آخرت جوست، با تو همنشینی نکند.

منصور گفت: به خدا سوگند! او وضعیت مردم را برای من مشخص کرد آنان که دنیا خواهند و آنان که آخرت و همانا او از کسانی است که آخرت خواهند و دنیا نمی طلبند.

ص: ۶۴

۱- برگرفته از آیه ۱۱۵، سوره نساء.

میمون بن عبدالله می گوید: در خدمت امام صادق (علیه السّلام) بودم که گروهی به محضر آن حضرت وارد شدند و عرض کردند: ما را حدیث گوی.

حضرت به من فرمود: این افراد را می شناسی؟

گفتم: نه.

فرمود: چطور اینها سراغ من آمده اند؟

عرض کردم: اینها مشتاق شنیدن احادیث هستند؛ بدون این که تحقیق کنند که گوینده چه کسی است. حضرت رو به یکی از آنان کرد و فرمود: آیا از دیگران نیز احادیثی را فرا گرفته ای؟

مرد گفت: آری.

امام صادق (علیه السّلام) فرمود: برایم بیان کن.

مرد گفت: من برای شنیدن احادیث به این جا آمده ام؛ نه برای بیان آنها.

حضرت رو به یکی دیگر از آن گروه کرده، فرمود: تو بگو.

مرد شروع به گفتن احادیثی کرد که سراپا دروغ و تهمت بودند و با نظرات امام صادق (علیه السّلام) مخالف بودند؛ اما او همه این دروغ ها را به آن حضرت نسبت می داد و از قول آن حضرت نقل می کرد.

وی در یکی از احادیث خود گفت: سفیان ثوری از امام صادق (علیه السّلام) نقل کرده است که فرمود: آب جو حلال است مگر شراب و نیز نقل کرد که سفیان از امام صادق (علیه السّلام) روایت کرده است که فرمود: آن کس که به هنگام وضو روی کفش مسح نکند، بدعت گذار است.

آن مرد، احادیث دروغین بسیاری را نقل کرد و هر گاه ساکت می شد، امام صادق (علیه السّلام) می فرمود: بیشتر بگو. این دروغ ها چنان مضحک بودند که من [میمون بن عبدالله] به خنده افتادم. امام صادق (علیه السّلام) فرمود: ساکت باش تا بشنویم. مرد به دروغ هایش ادامه داد. من بی طاقت شدم و تصمیم گرفتم برخیزم و او را زیر

ضربات مشت و لگد بگیرم؛ ولی تذکر امام صادق (علیه السلام) به یادم آمد و خود را حفظ کردم. در این هنگام امام صادق (علیه السلام) به آن مرد گفت: اهل کجا هستی؟

گفت: بصره.

فرمود: آیا این امام صادق را که از او حدیث نقل می کنی، می شناسی؟

گفت: نه.

فرمود: هیچ گاه از او سخنی شنیده ای؟

گفت: نه.

فرمود: این احادیثی را که نقل کردی، به نظرت راست است؟

گفت: آری.

فرمود: کی این احادیث را شنیده ای؟

مرد گفت: نمی دانم؛ ولی این احادیث را اهل دیار ما از روزگاران گذشته نقل می کنند و در آن شکی روا نمی دارند.

حضرت فرمود: آیا اگر جعفر بن محمد را ببینی و خود او بگوید که من این احادیث را نگفته ام و این گفته ها را نمی شناسم، از او می پذیری و تصدیقش می کنی؟

مرد گفت: نه.

فرمود: چرا؟

مرد گفت: زیرا عده ای بر راست بودن این احادیث شهادت داده اند که اگر بر آزادی بندگان شهادت دهند، شهادتشان پذیرفته می شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: بنگار؛ بسم الله الرحمن الرحيم. پدرم از پدرانش نقل کرد... مرد گفت: نامت چیست؟

حضرت فرمود: چرا از نامم می پرسی؟ همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که بر ما اهل بیت دروغ بنهد، خداوند روز قیامت او را کور و یهودی برانگیزد و اگر دجال را ببیند، از پیروان او می شود و اگر او را نبیند و بمیرد، در قبر به او ایمان می آورد.

سپس امام صادق(علیه السلام) به من [میمون بن عبدالله] اشاره کرد و فرمود: برایم ظرف آبی بیاور.

این گروه برخاستند و بیرون رفتند. حضرت نیز از اطاق بیرون آمد؛ در حالی که گرفته و ناراحت به نظر می رسید و آن گاه به من فرمود: آیا آن چه را اینها نقل کردند، نشنیدی؟

عرض کردم: اینان کیانند و چه می گویند؟

فرمود: شگفت این که سخنانی را به دروغ به من نسبت می دهند که هیچ کس از من نشنیده، هیچ گاه نگفته ام و اگر آنها را انکار کنم نیز سختم را نمی پذیرند. اینان را چه می شود؟ خدا مهلتشان ندهد... (۱).

ص: ۶۷

اشاره

گاهی بازداشتن فرد یا جامعه از یک گناه و یا واداشتن آنان به یک وظیفه الهی، عواقب و پیامدهایی دارد که متوجه شخص آمر و ناهی، جامعه مسلمین و یا دین خدا می شود. در این جا باید با توجه به قاعده اهمّ و مهمّ، دقت بسیار کرد که کدامیک از نظر خداوند، دارای اهمیت بیشتری است. آیا امر به معروف و نهی از منکر ضروری تر و مهم تر است یا پیامدهای ناگوار آن؟

بدون شک، هر دارویی دارای عوارض جانبی است؛ اما گاهی عوارض جانبی یک دارو اندک و در مقابل درمان درد، قابل تحمل است و گاهی برعکس، عوارض جانبی دارو، بسی سهمگین تر از درد و مرض کنونی است و در این صورت هیچ پزشک عاقلی چنین دارویی را تجویز نخواهد کرد.

بی تردید امر به معروف و نهی از منکر که در سایه آن، جان مؤمنی از بین می رود، آبروی شخصی در معرض خطر قرار می گیرد و یا افرادی از دین گریزان می شوند، صحیح نیست و زیان آن از سودش بیشتر است.

در سیره معصومین (علیهم السّلام) در موارد بسیاری می بینیم که آنان به خاطر عواقب سوء و پیامدهای ناگوار، امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند و دیگران را نیز از این امر و نهی های بی جا و نامناسب، بازداشته اند؛ البته گاهی گناه مورد ارتکاب یا

وظیفه ترک شده، آن قدر مهم و بزرگ است که باید جان ها و مال ها و آبروها فدای آن شود و در این صورت، نمی توان با بهانه قرار دادن این شرط، از زیر بار مسئولیت، شانه خالی کرد و با این عذر که امر به معروف و نهی از منکر، ضرر جانی یا مالی دارد، نمی توان آن را ترک کرد. بهترین دلیل و برترین نمونه برای لزوم امر به معروف و نهی از منکر در این وضعیت، نهضت خونبار عاشورای امام حسین (علیه السّلام) است که به گفته آن بزرگوار، برای امر به معروف و نهی از منکر تحقق یافت؛ چون هدف حاکمان اموی، از بین بردن اساس دین مقدس اسلام بود و در راه جلوگیری از این گناه و نهی از این منکر بزرگ، باید جان های مقدسی همچون اباعبدالله الحسین (علیه السّلام) و یاران گران قدرش قربانی شوند و دختران پیامبر به اسارت روند و در این موارد بحث ایمنی از ضرر مطرح نخواهد بود؛ اما در صورتی که انجام امر به معروف و نهی از منکر، موجب ضربه به اساس اسلام شود و یا جان مسلمانی تباه شود و یا به مال و ابروی وی ضرر وارد شود، جای امر به معروف و نهی از منکر نیست و به همین دلیل، ائمه ما به ویژه امیرالمؤمنین (علیه السّلام) منکر بزرگ غصب خلافت و دیگر منکرات متفرع بر آن را می دیدند و به خاطر حفظ بنیان اسلام، سکوت می نمودند.

سکوت برای حفظ حکومت اسلامی

بهترین و شگفت ترین نمونه ترک امر به معروف و نهی از منکر، به خاطر پیامدهای ناگوار آن سیره عملی امیرمؤمنان (علیه السّلام) است. او که تمام عمر بر ضد کفر، شرک، نفاق و فساد شمشیر کشید و هرگز بیم را به دژ شجاعتش راهی نبود، چون در زمان حکومت خویش، مردم را در ناآگاهی غوطه ور می دید و پیامدهای اعلام راه صحیح و امر به معروف و نهی از منکر را خطرناک می دانست، از آن دست کشید و آنان را در جهل خودساخته خویش، رها کرد، تا اساس اسلام باقی بماند و روزی برسد که کم کم به برکت باقی ماندن اساس اسلام، این منکرات نیز برطرف شوند. امیرالمؤمنین (علیه السّلام) در این باره دردمندانه و سوگمندانه می فرماید:

والله لو ناديت في عسكري هذا بالحق الذي انزل الله على نبيّه واطهرته ودعوت اليه وشرحته وفسّرتة على سمعت من نبي الله (صلّى الله عليه و آله) مابقي فيه الا اقله واذله وارذله ولاستوحشوا منه ولتفرقوا عني ولو لا ما عهده رسول الله (صلّى الله عليه و آله) الي وسمعته منه وتقدّم الي فيه لفعت ولكن رسول الله (صلّى الله عليه و آله) قد قال: كلما اضطرّ اليه العبد فقد احله الله له واباحه اياه وسمعته يقول: انّ التقيّه من دين الله ولا دين لمن لا تقيّه له؛ (1)

به خدا سوگند! اگر در میانه لشکر فریاد آورم و حقی را که خدا بر پیامبرش فرو فرستاده است، بیان کنم و مردم را به آن بخوانم و شرح و تفسیرش را چنان که از رسول خدا (صلّى الله عليه و آله) شنیدم، بیان کنم، در لشکر کمترین و پست ترین و خوارترین آنان باقی نخواهند ماند؛ همه از آن بیمناک شده، از گردم پراکنده خواهند شد و اگر عهد رسول خدا (صلّى الله عليه و آله) و سخنی که از او شنیدم نبود، این کار را می کردم؛ ولی رسول خدا (صلّى الله عليه و آله) فرمود: آن چه را که بنده بدان مضطر شود، خدا بر او حلال کرده است و شنیدم که پیامبر (صلّى الله عليه و آله) فرمود: همانا تقيه از دین خداست و کسی که تقيه نمی کند، دین ندارد.

آن حضرت در خطبه ای دیگر فرمود:

قد عملت الولاية قبلي اعمالاً خالفوا فيها رسول الله (صلّى الله عليه و آله) متعمدين خلفه نافضين لعهد مغيرين لستته ولو حملت الناس علي تركها فتفرق عني جندي حتى ابقى وحدي او قليل من شيعة...؛

واليان قبل از من، اعمالی را مرتکب شدند و عمداً بر خلاف شیوه رسول خدا (صلّى الله عليه و آله) رفتار کردند؛ پیمان او را شکسته، سنتش را دگرگون کردند. اگر مردم را مجبور به ترک این اعمال کنم، لشکر پراکنده می شوند؛ تا آن که خود تنها بمانم یا با گروه اندکی از شیعیانم.

سپس آن حضرت فهرستی طولانی از این بدعت ها، از قبیل تغییر مقام ابراهیم (علیه السلام) از جایگاه اصلی خود، غضب فدک فاطمه زهرا (علیها السلام)، ازدواج های غلط،

ص: ۷۰

اسیر گرفتن های ناصحیح، تقسیم نابه جای اراضی خیبر و برقراری تبعیض نژادی، را برشمرد و فرمود:

اگر این امور را به مسیر اصلی خود برگردانم، همه از گردم پراکنده می شوند. به خدا سوگند! به مردم فرمان دادم که در ماه رمضان، نمازی جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و به آنان گفتم که نماز مستحبی را به جماعت گزاردن، بدعت است؛ اما برخی از لشکریانم که در کنار من می جنگیدند، فریاد کشیدند: ای اهل اسلام! سنت عمر، تغییر پیدا کرد و ما را از نماز خواندن در ماه رمضان، باز می دارند و می ترسیدم که در گوشه لشکر، بر ضد من بشورند.»؟

آن بزرگوار در آخر خطبه اش فرمود:

آزاری که پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر ما اهل بیت رفت، بر خاندان هیچ پیامبری پس از پیامبرش نرفته است و ما در برابر آنان که بر ما ستم روا داشته اند، از خداوند، مدد می جوئیم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. (۱)

سرانجام افشای اسرار

برخی از اصحاب ائمه (علیهم السّلام) چون مقامات و فضایل ائمه (علیهم السّلام) را می دیدند و به این نکته که خلافت حق الهی آنان است و دیگران غاصبانه آن را تصرف کرده اند، آگاه می شدند، اختیار از دست می دادند و در شرایطی که وظیفه آنان حفظ جان خودشان و اسرار ائمه (علیهم السّلام) بود، به تبیین مقام والای ائمه پرداخته، مردم را به این معروف اساسی دعوت می کردند، بر ضد منکر بزرگ غصب خلافت، تبلیغ می کردند و گاهی در این راه، جان می باختند؛ ولی این گونه حرکت های نامناسب مورد خشم ائمه (علیهم السّلام) قرار می گرفت. آنان از این حرکت های حساب نشده، می رنجیدند.

«معلی بن خنیس»، یکی از یاران امام صادق (علیه السّلام) و مسئول امور مالی آن

ص: ۷۱

حضرت بود؛ ولی به سبب افشای مقامات و معجزاتی که از امام صادق (علیه السلام) دیده بود، او را به جرم ولایت دستگیر کردند و به دار کشیدند. یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به نام «حفص تمار» می گوید: در آن روزها که معلی بن خنیس را به دار آویخته بودند، به محضر امام صادق (علیه السلام) مشرف شدم؛ آن حضرت فرمود: ای حفص! من معلی را دستوری دادم و او با آن مخالفت کرد و بدین سبب، گرفتار تیزی شمشیر شد. روزی معلی را ناراحت و غمگین دیده به او گفتم: به یاد زن و فرزندی افتاده ای؟ گفت: آری. گفتم: نزدیک بیا. نزدیک آمد. دستی به صورتش کشیدم و به او گفتم: الان کجا هستی؟ گفت: الان در عراق در خانه خودم هستم و اینان پدر و همسرم هستند و من آنها را به حال خود گذاشتم. پس از مدتی به او گفتم: نزدیک بیا و چون نزدیک آمد، دستی به صورتش کشیدم و گفتم: الان کجا هستی؟ گفت: الان در مدینه هستم. به او گفتم: ای معلی! کسی که حدیث ما را حفظ کند، خدا دین و دنیای او را حفظ خواهد کرد و آن که سخنان دشوار ما را افشا کند، نمی میرد؛ مگر آن که گرفتار اسلحه دشمنان شود و یا به نقصی گرفتار آید. ای معلی! تو کشته خواهی شد. آماده باش! (۱)

در روایت دیگری آمده است: مفضل بن عمر خدمت حضرت آن رسید و گفت: آیا این مصیبت بزرگ را که به شیعه رسید، نمی بینی؟

فرمود: کدام مصیبت؟

عرض کرد: معلی بن خنیس را کشتند.

فرمود: خدا رحمتش کند؛ ولی من منتظر این بودم؛ زیرا او سرّ ما را فاش کرد... و آن کس که سرّ ما را برای بیگانه باز گوید، نمی میرد مگر این که گرفتار سلاح شود یا به نقصی دچار شود. (۲)

ص: ۷۲

۱- سیدابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

۲- همان.

در روایات آمده است که بیان سخن حق در جای نامناسب و موقعیت ناصحیح، دارای عقابی شدید است و گاهی خداوند، فرد را در همین دنیا دچار مصیبتی می کند تا از عذاب اخروی برهاند.

به امام جواد(علیه السلام) عرض کردند: از کنار خانه فلانی که از دوستان شماست، نقبی به جایی زده اند و اموال آن جا را به سرقت برده اند و اکنون فلانی را به اتهام سرقت، بازداشت کرده، به پانصد ضربه شلاق محکوم کرده اند.

امام جواد(علیه السلام) فرمود: پانصد ضربه شلاق از صد هزار شلاق آتشین، آسان تر است، این ضربه های شلاق، وسیله ای برای آگاهی و توبه او و کفاره گناهش خواهد بود.

گفتند: ای پسر رسول خدا! چگونه؟

فرمود: صبح روزی که او به این تهمت گرفتار شد، حق برادر مؤمنی را ضایع کرد، آشکارا، ابوالفضیل و ابوالدواهی و ابوالشور و ابوالملاهی(۱) را لعن کرد و تقیه نکرد و در پنهان کاری برادرانش نکوشید و آنان را نزد مخالفان متهم ساخت و در معرض لعن و دشنام و آزار قرار داد و خود نیز در معرض لعن و دشنام و آزار قرار گرفت و همین تبلیغ و طرفداری نا به جای او سبب شد که به این بلا گرفتار و به این تهمت، متهم شود و این گرفتاری برای آن است که از گناهش توبه کند و کوتاهی ها را تلافی کند. اگر توبه نکند، باید خویش را برای پانصد شلاق یا زندانی شدن در زندانی که شب و روزش مشخص نیست، آماده سازد.

کسی که در محضر امام جواد(علیه السلام) بود، جریان را به آن مرد خبر داد و مرد گرفتار، با آگاه شدن از این سخن امام جواد(علیه السلام)، توبه کرد و چون از توبه فراغت یافت، دزد گرفتار شد و مال به چنگ آمد و این مؤمن از تهمت، رهایی یافت و

ص: ۷۳

۱- این اسامی کنایه از دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) است.

سکوت در مقابل دشنام

در قانون مجازات های اسلامی به این نکته تصریح شده که اگر شخصی به یکی از معصومین (علیهم السّلام) دشنام دهد، مجازات او مرگ است و همه مسلمانان موظفند که در صورت توان و امکان، برای اجرای این حکم، اقدام کنند و گاهی خود ائمه (علیهم السّلام) به برخی از اصحاب خاص خود دستور کشتن برخی از این افراد را داده اند؛ (۲) ولی در موقعیتی که این نهی از منکر، پیامدهای ناگواری داشته باشد، معصومین (علیهم السّلام) دستور سکوت داده اند. یکی از دوستان امام باقر (علیه السّلام) به نام ابوبکر حضرمی می گوید: امام باقر (علیه السّلام) به من فرمود: تو را چنان می بینم که اگر شخصی به امیر مؤمنان (علیه السّلام) دشنام دهد و تو بتوانی دماغ او را ببری [او را به شدت گوشمالی داده، اذیت کنی]، این کار را خواهی کرد.

گفتم: آری.

فرمود: این کار را نکن... گاهی می شنوم مردی علی (علیه السّلام) را دشنام می دهد؛ من خودم را پشت ستونی پنهان می کنم و چون فارغ شود، نزد او می آیم و با او دست می دهم. (۳)

یکی از یاران امام صادق (علیه السّلام) به نام ابن مسکان می گوید: امام صادق (علیه السّلام) به من فرمود: گمان می کنم اگر کسی نزد تو امیرالمؤمنین (علیه السّلام) را دشنام دهد و تو قدرت داشته باشی دماغ او را بجوی [کنایه از زدن و کشتن]، این کار را انجام خواهی داد؟

ابن مسکان گفت: فدایت شوم! آری، به خدا سوگند! من این گونه ام و خانواده ام نیز این گونه اند.

ص: ۷۴

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۱۶.

۲- در همین کتاب در بحث اقدامات عملی خواهد آمد.

۳- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۰.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: این کار را نکن؛ به خدا سوگند، گاهی می شنوم کسی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دشنام می دهد و بین من و او تنها یک ستون فاصله است؛ من خودم را پشت ستون پنهان می سازم و چون از نماز فارغ شدم، از کنارش می گذرم و به او سلام می کنم و با او دست می دهم. (۱)

ص: ۷۵

۱- همان، ص ۳۹۹.

بخش سوم: مراحل امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

فصل اول: اظهار خشم و نفرت

فصل دوم: امر به معروف و نهی از منکر گفتاری

فصل سوم: اقدامات عملی

ص: ۷۷

اشاره

معصومین (علیهم السلام) برای امر به معروف و نهی از منکر، مراحلی بیان کرده اند و فقها بر اساس این روایات گفته اند: چون هدف اصلی از این فریضه الهی، ریشه کن شدن منکرات و احیا و اقامه معروف ها است، باید شخص آمر و ناهی دقت کند که چگونه می توان این مهم را به انجام رساند. اگر با عکس العمل اندکی، بتوان این وظیفه را انجام داد، نوبت به عکس العمل شدید نمی رسد و اگر کار جز با عکس العمل شدید به انجام نمی رسد، در آن صورت، تنها تغییری کوچک و اظهار خشمی اندک، درمانگر درد نیست و انجام وظیفه محسوب نمی شود. برخی از دانشمندان مسلمان برای امر به معروف و نهی از منکر، چهار مرحله زیر را برشمرده اند: ۱. اظهار نفرت و خشم.

۲. امر و نهی گفتاری.

۳. بازداری و واداری عملی.

۴. نفرت و ناخشنودی قلبی.

اکنون این مراحل چهارگانه را در سیره اهل بیت (علیهم السلام) بررسی می کنیم.

اولین مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، تنها اظهار ناخرسندی و نفرت از منکر است. گاهی برخی از افراد بدون توجه و آگاهی، مرتکب منکری می شوند و یا معروفی را ترک می کنند؛ ولی آمادگی آنان برای هدایت و اصلاح به حدی است که تنها اظهار خشم و ناخشنودی، آنها را به عمل ناپسند خود آگاه کرده، موجب اصلاح و هدایت آنان می شود. در این صورت، نیاز به هیچ اقدامی، حتی گفتار نیست و تنها روترش کردن و اخم بر چهره داشتن، امر به معروف و نهی از منکر محسوب می شود.

شاید در اشاره به همین مرحله امر به معروف و نهی از منکر باشد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود:

امرنا رسول الله (صلی الله علیه و آله) ان نلقى اهل المعاصی بوجه مكفهرة؛ (۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ما را فرمان داد که با صورت های درهم کشیده و عبوس، با گناهکاران روبه رو شویم.

ص: ۷۹

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آهنگ سفر می کرد، آخرین فردی را که با وی خدا حافظی می کرد، فاطمه (علیها السلام) بود و چون از سفر بازمی گشت، ابتدا به خانه فاطمه (علیها السلام) می رفت. یک بار که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سفر رفت، علی (علیه السلام) مقداری از حقوق خویش را - که از غنیمت به دست آورده بود - به فاطمه (علیها السلام) داد. حضرت زهرا (علیها السلام) با آن پول، دو دستبند سیمین و یک پرده تهیه کرد و پرده را بر در خانه اش آویخت. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از سفر بازگشت، وارد مسجد شد و مثل همیشه به خانه فاطمه (علیها السلام) رفت. فاطمه (علیها السلام) مشتاقانه به طرف حضرت شتافت؛ ولی ناگهان چشم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به انگوی سیمین و پرده افتاد؛ سپس در مسجد نشست و به خانه فاطمه (علیها السلام) وارد نشد و نقل شده که آثار خشم و ناخرسندی در چهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هویدا بود. (۱)

فاطمه (علیها السلام) گریان و غمگین شد و گفت: تاکنون هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله) با من چنین رفتار نکرده بود.

پس حسن و حسین (علیهما السلام) را خواست؛ پرده را کند و انگوها را از دست بیرون آورد و پرده را به یکی و انگوها را به دیگری داد و فرمود: نزد پدرم بروید و سلام مرا به او برسانید و بگویید که ما پس از رفتن شما، کار تازه ای جز همین - خرید انگو و پرده - انجام نداده ایم، اکنون هر چه می خواهید، با آنها انجام دهید.

چون امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیدند و این سخن را به آن حضرت رساندند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنان را بوسید و در آغوش گرفت و بر روی زانوی خود نشانید؛ سپس دستور داد آن دو انگو را بشکنند و قطعه قطعه کنند و اهل صفه - گروهی از مهاجران که سرپناه و اموالی نداشتند - را فراخواند و آن پاره های نقره را بین آنان تقسیم کرد و به کسانی که برهنه بودند، قطعاتی از

آن پرده داد؛ تا خویش را با آن پوشانند و بعد فرمود: رحمت خدا بر فاطمه باد. همانا خداوند به سبب این پرده بر او لباس های بهشتی خواهد پوشاند و به واسطه این دو انگو، زیورهای بهشتی به او عنایت خواهد کرد. (۱)

نهی از بدحجابی تنها با اظهار خشم و نفرت

اسماء بنت عمیس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خانه همسرش عایشه وارد شد. خواهر عایشه که به دیدن او آمده بود، لباسی از نوع لباس زنان شام با آستین های گشاد پوشیده بود. وقتی نگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او افتاد، برخاست و از خانه بیرون رفت. عایشه به خواهرش گفت: دور شو؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی را دید که ناراحت شد.

وقتی خواهر عایشه بیرون رفت، عایشه از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد: چرا ناراحت شدی و بیرون رفتی؟

فرمود: آیا وضعیت خواهرت را ندیدی؟ برای زن مسلمان، جایز نیست که غیر صورت و دست هایش دیده شود. (۲)

نفرت و خشم قلبی، پایین ترین درجه نهی از منکر

نفرت و خشم، اولین مرحله و نیز آخرین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر است؛ یعنی وقتی بتوان جلوی منکری را با اظهار ناخشنودی گرفت و وظیفه الهی امر به معروف و نهی از منکر را با همین عکس العمل انجام داد، باید در همین مرحله درنگ کرد و نوبت به سایر مراتب (گفتاری و عملی) نمی رسد و اقدامات شدیدتری جایز نیست.

از طرف دیگر، زمانی که گناه به وسیله عکس العمل شخص، برطرف نمی شود و آمر و ناهی توان هیچ کدام از مراحل امر به معروف و نهی از منکر را ندارد، نوبت ناخشنودی و نفرت قلبی می رسد و این، حداقل وظیفه ای هر مسلمان است؛ یعنی

ص: ۸۱

۱- همان، ص ۸۴.

۲- سید محمود مدنی بجستانی، فساد سلاح تهاجم فرهنگی، ص ۲۷۴.

اگر شرایط روزگار، امکان هرگونه اقدامی را از او سلب کرد، بازهم نباید با جماعت هم‌رنگ شده، در نهان و ضمیر خویش، از شکسته شدن حدود الهی، ناراضی و خشمناک باشد.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

خداوند دو فرشته را برای عذاب کردن مردم شهری فرستاد. وقتی آنها به آن شهر رسیدند، مردی را دیدند که مشغول مناجات و دعاست. یکی از فرشته ها به دیگری گفت: آیا این مرد دعاکننده را نمی بینی؟

فرشته دیگر گفت: می بینم؛ ولی فرمان خدایم را اجرا می کنم.

فرشته اولی گفت: من مأموریت خود را انجام نمی دهم؛ تا دوباره به خداوند مراجعه کنم.

پس بازگشت و به خداوند عرض کرد: خدای من! به آن شهر که فرمودی، رسیدم؛ ولی دیدم بنده ای در حال دعا و مناجات است.

خداوند فرمود: مأموریتت را انجام ده، زیرا او مردی است که هرگز به خاطر من، رنگ صورتش از خشم، تغییر نکرده و برافروخته نشده است. (۱)

در دستورات اسلامی آمده است که مؤمن هماره خوشرو، خوش برخورد، متبسم و خنده روست و ناراحتی و غصه خود را در دل خویش پنهان می کند؛ ولی در بررسی سیره معصومین(علیهم السّلام) متوجه می شویم که آنان در زمان خاصی و پس از وقایع ویژه ای، هماره گرفته و محزون بوده اند و از این جا می توان فهمید این اندوه آشکار در چهره آنها، برای خبر دادن و اظهار نفرت از وقایعی بود که انجام گرفته و یا در شرف انجام بود و در حقیقت، این اظهار نفرت و ناخشنودی برای وقایع اتفاق افتاده یا حتی انجام نگرفته، نوعی نهی از منکر بود؛ در حالی که سایر شیوه های نهی از منکر نیز ممکن نبود.

ص: ۸۲

اندوه آشکار پیامبر (ص)

در تفسیر آیه شریفه (وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ) (۱) در تفاسیر شیعه و سنی آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خواب، آینده امت اسلامی را در قالب تمثیل، مشاهده کرد و پس از آن که از خواب بیدار شد، دیگر هرگز خندان دیده نشد. بدون شک این اظهار اندوه و پنهان نکردن آن، تنها یک احساس شخصی نبوده است؛ بلکه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ناخشنودی خود را از مسیر آینده بیان می کرد؛ تا دریابند و راه صحیح را تشخیص دهند و این، بهترین نمونه نهی از منکر، به صورت عکس العمل قلبی و احساسی است؛

رأی رسول الله (صلی الله علیه و آله) بنی امه ینزون علی منبره نزو القرده فما استجمع ضاحکا حتی مات؛ (۲)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خواب دید که بنی امیه چون بوزینگان بر منبرش بالا می روند و از این جریان ناراحت شد و دیگر تا هنگام مرگ، خندان دیده نشد.

اندوه فاطمه (س)

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

عاشت فاطمه بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله) خمسة وسبعین یوما لم تر کاشره ولا ضاحکه؛ (۳)

فاطمه زهرا (علیها السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) هفتاد و پنج روز زیست و هیچ گاه خندان و مسرور دیده نشد.

اندوه امام رضا (ع)

عن یاسر الخادم قال کان الرضا (علیه السلام) اذا رجع یوم الجمعة من الجامع وقد

ص: ۸۳

۱- اسراء، آیه ۶۰.

۲- بحرانی، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۲۶؛ قرطبی، تفسیر الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۸۳.

۳- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵.

اصابه العرق والغبار رفع يديه وقال:

اللَّهُمَّ ان كان فرجى مما انا فيه بالموت فعجل لى الساعه.

ولم يزل مغموما مكروبا الى أن قبض صلوات الله عليه؛ (۱)

ياسر، خادم امام رضا(عليه السلام) مى گوید: امام رضا(عليه السلام) چون روز جمعه از مسجد جامع بازمى گشت در حالى كه عرق کرده و گردآلود بود، دستان خویش را بلند کرده، مى گفت:

خدایا! اگر رهایی و رفع گرفتاری هايم در مرگ من است، هم اکنون در مرگم شتاب فرما.

او هماره غمگين و ناراحت بود؛ تا درگذشت. صلوات خداوند بر او باد.

ص: ۸۴

۱- همان، ج ۴۹، ص ۱۴۰.

اشاره

گاهی برای وادار کردن به انجام وظیفه و بازداشتن از انجام منکرات، تنها اظهار نفرت و ناخشنودی، کافی نیست و شخص گناهکار، ناآگاهی است که باید او را به وظیفه اش آگاه کرد. یا وظیفه شناسی است که به عواقب و آثار اعمال زشتش، توجه ندارد و باید او را آگاه ساخت. در این صورت، باید از زبان و بیان استفاده کرد. این مرحله از انجام وظیفه الهی امر به معروف و نهی از منکر، صورت های گوناگونی دارد؛ گاهی امر و نهی به صورت گفت گوی شخصی است و مخاطبان، یک یا چند نفرند و گاهی روی سخن با همگان و در قالب سخنرانی است و گاهی نیز بحث به صورت گفت گوی دوجانبه و مباحثه است.

۱. خطابه های عمومی

الف. سخنرانی های پیامبر اکرم (ص)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در طول ۲۳ سال رسالت خویش، بارها برای مردم سخنرانی کرد و به این وسیله آنان را از منکرات، بازداشت و به معروف ها، دعوت کرد. آن بزرگوار، گاهی بر ستون چوبی تکیه زد و سخن گفت، زمانی از منبری سه پله بالا رفت و به ایراد سخنرانی پرداخت، گاه از تپه و سنگ برای رسانیدن پیام خود

استفاده کرد، زمانی دیگر بر پله های کعبه ایستاد و دستهایش را به دو طرف در خانه خدا گرفت و خطابه خواند و یک زمان هم از جهاز شتران بلندی ساخت و بر بالای آن یکی از مهمترین خطابه های سیاسی خویش را ایراد فرمود.

طبری اولین سخنرانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را این گونه بیان کرده است:

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) چون به رسالت مبعوث شد و به دعوت مردم مأموریت یافت، روزی از کوه صفا - در کنار مسجدالحرام و در ابتدای بازار صفا - بالا رفت و فریاد زد: ای یاران!

مکیان گردش جمع شدند و از علت این فریاد سؤال کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

آیا اگر به شما خبر دهم که دشمن صبحگاه و یا شامگاه به شما شیخون می زند، مرا راستگو می دانید و تصدیقم می کنید؟
گفتند: آری.

فرمود: پس به راستی من شما را از عذاب شدید آینده بیم می دهم.

ابولهب از میان جمع برخاست و گفت: هلاک شوی. ما را برای همین گردآوردی... (۱)

از خطبه های مشهور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، خطبه او در عرفات و خطبه او در غدیر خم، به هنگام حجه الوداع را می توان منشور دین اسلام دانست.

در سخنرانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امر به معروف و نهی از منکر او نکته بسیار زیبایی وجود دارد که می تواند درس بسیار مهمی در شیوه سخنرانی ها و دعوت ها باشد.

در تاریخ آمده است.

و کان یرفع صوته کانه منذر جیش؛ (۲)

ص: ۸۶

۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹۸.

[رسول خدا(صلی الله علیه و آله)] هنگام سخنرانی، صدایش را بلند می کرد و مانند کسی سخن می گفت که از هجوم دشمن خیر می دهد.

ب. خطبه های امیر مؤمنان(ع)

امیر مؤمنان(علیه السّلام) با بیان شگفت خویش، بارها با مردم سخن گفت؛ به طوری که اندکی از این خطبه ها در ده جلد کتاب نهج البلاغه و ۹ جلد مستدرک آن، گرد آمده است. علاوه بر این خطبه ها، آن حضرت هر روز و هر شب، کلاس درسی داشت که در آن به تبیین معارف الهی و امر به معروف و نهی از منکر می پرداخت.

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید:

كان علي(عليه السّلام) اذا صَلَّى الفجر لم يزل معقبا الى ان تطلع الشمس. فاذا طلعت، اجتمع اليه الفقراء والمساكين وغيرهم من الناس فيعلمهم الفقه والقرآن وكان له وقت يقوم فيه من مجلسه ذلك؛ (۱)

امیر المؤمنین(علیه السّلام) همواره چون نماز صبح می گزارد، به تعقیب نماز مشغول می شد؛ تا آفتاب برمی آمد و چون آفتاب طلوع می کرد، فقرا و مساکین و دیگر مردمان، گردش جمع می شدند و او آنان را فقه و قرآن می آموخت و وقت منظمی داشت که از این مجلس برمی خاست. (۲)

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید: امیر مؤمنان(علیه السّلام) در کوفه هر شب چون نماز عشا می گزارد، مردم را سه بار با صدای بلندی که همه اهل مسجد می شنیدند، مخاطب قرار داده، می فرمود:

أيها الناس تجهّزوا رحمکم الله فقد نودی فيکم بالرحيل؛

ای مردم! آماده شوید - خدا رحمتتان کند - زیرا بانگ کوچ و رفتن، در میان شما سر داده شد.

ص: ۸۷

۱- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۳۲.

۲- طبرسی، مشکاه الانوار، ص ۳۰۷.

آن گاه مطالب بسیاری در زمینه جهان آخرت بیان می فرمود. (۱)

از خطبه های معروف امیرالمؤمنین (علیه السلام) می توان به این موارد اشاره کرد:

خطبه همّام (خطبه متقین) که آن حضرت در آن، «اوصاف پارسایان» را برمی شمارد.

خطبه قاصعه، که در آن به دستورات اخلاقی و اهمیت واجبات الهی و پرداخت حقوق مالی و عبرت گرفتن از دنیا پرداخته است.

خطبه شقشقیه، که آن امام همام در آن به تحلیل سیاسی حوادث ناگوار پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرداخت و از غضب خلافت و دوره های گوناگون آن، سخن می گفت.

ج. سخنرانی های فاطمه زهرا (س)

فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز در مقابل «منکر بزرگ» غضب خلافت، به ایراد چندین سخنرانی پرداخت و در خطبه های ماندگار خویش، برای همیشه تاریخ، چهره غاصبان خلافت و ستم پذیران ذلت خواه آن روزگار را رسوا کرد.

د. گفتارهای امام حسن و امام حسین (ع)

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) از کودکی به فرمان پدر منبر رفته، با مردم سخن می گفتند و آنان را به راه صحیح فرا می خواندند (۲) و تا پایان عمر نیز این شیوه را دنبال کردند. آخرین سخنرانی های امام حسین (علیه السلام) را که در غمبارترین اوضاع ممکن ایراد شده و سرشار از حماسه، غیرت، شجاعت، ایمان به وعده های الهی، دعوت به هدایت و معروف و نهی از زشتی و منکرند، می توان برترین سخنرانی های تاریخ انسانیت شمرد.

کسی که شرایط بسیار دشوار، مشکلات همه جانبه و مصیبت های متعدد آن حضرت را در نظر آورد، به روشنی به عظمت سخنران، تسلط روحی او و نهایت

ص: ۸۸

۱- همان.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۱۲۶.

در ادامه نهضت خونین حسینی، می توان به خطبه های سرنوشت ساز و شورانگیز کاروان اسیران،^(۱) نظیر سخنرانی حضرت فاطمه صغری، خطبه حضرت ام کلثوم، سخنان امام سجاد(علیه السلام) در شهر کوفه و نیز خطبه حضرت زینب(علیها السلام) در مجلس ابن زیاد اشاره کرد که دیده های مردم کوفه را از اشک و قلب هایشان را از تأسف و کینه بر ضد نظام یزیدی، انباشت.

همچنین می توان به خطبه شگفت حضرت زینب(علیها السلام) که پس از داغ های مکرر و ستم های بی شمار و پیمودن راه طولانی بین کربلا و شام، آن هم در حالی که سر بریده برادر در برابرش و دشمن خونخواری چون یزید در مقابلش بود، اشاره کرد که شیشه غرور یزید را شکست و طشت رسوایی او را از بام عالم به زیر افکند.

دیگر سخنان این خاندان در طول این سفر که مهر بدنامی و رسوایی را برای همیشه بر پیشانی حکومت غاصبانه امویان کوبید، نمونه هایی دیگر از کاربرد هنر بیان و سخنرانی برای انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر می باشند.

۲. امر به معروف و نهی از منکر با گفت گوی دوجانبه

اشاره

معصومین(علیهم السلام) در برخی مواقع، بسیاری مخالفان و ناآگاهان را به گفت گوی دوجانبه فرامی خواندند و هرگاه به گفت گوی دوجانبه ای دعوت می شدند، می پذیرفتند و با استدلال و پرسش و پاسخ، به روشن کردن اذهان و مبارزه با منکر می پرداختند. نمونه هایی از این مناظرات و احتجاجات و گفت گوی دوجانبه را می توان در کتاب هایی مانند احتجاج طبرسی - که برای همین منظور نگاشته شده - یافت و ما به برخی از آنها به صورت گذرا اشاره می کنیم.

الف. پیامبر(ص) و گفت گوی دوجانبه

امام عسکری(علیه السلام) درباره این شیوه امر به معروف و نهی از منکر می فرماید:

ص: ۸۹

نزد امام صادق(علیه السلام) از مناظره و گفت گوی دوجانبه در امور دینی سخن به میان آمد و گفته شد که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) از آن نهی کرده اند. امام صادق(علیه السلام) فرمود: به طور مطلق از آن نهی نشده است؛ بلکه از جدال غیرنیکو نهی شده است. آیا سخن خدا را نشنیده اید که می فرماید:

(ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن)؛ (۱)

مردی برخاست و گفت: ای پسر رسول خدا(صلی الله علیه و آله)! آیا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خود جدال کرد؟ امام صادق(علیه السلام) فرمود: درباره رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هر چه خواهی بیندیش؛ ولی گمان مخالفت با خدا به او میر؛ مگر خدا با آیه (وجادلهم بالتي هي احسن)(۲) با آنان به شیوه ای نیکو به مجادله و بحث و گفت گو پرداز، به او امر نکرد؟

پدرم امام باقر(علیه السلام) از جدم امام سجاد و او از حسین بن علی(علیهما السلام) و او از پدرش امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل کرده است که روزی پیروان پنج دین - یهودیان، نصرانیان، دهریان دوگانه پرستان و مشرکان عرب - نزد رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) جمع شدند و پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) با آنها به مناظره ای طولانی پرداخت. سپس امام صادق به بیان سخنان آنان و پاسخ های رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) پرداخت و در پایان فرمود: سوگند به آن که پیامبر را برانگیخت! سه روز بیشتر نگذشت که آن گروه - که بیست و پنج نفر بودند - خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسیدند و اسلام آوردند.(۳)

ب. امیرمؤمنان(ع) و گفت گوی دوجانبه

وقتی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) درگذشت و امیرمؤمنان(علیه السلام) به کار تجهیز او مشغول شد، اندکی از مردم در سقیفه گرد آمدند و با زیر پا گذاشتن بیعت های مکرر با علی(علیه السلام) - که به فرمان رسول خدا و در محضر او انجام یافته بودند - به فکر تعیین خلیفه

ص: ۹۰

۱- العنکبوت، آیه ۴۶.

۲- النحل، آیه ۱۲۵.

۳- طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افتادند و پس از جریانات مفصلی، با ابوبکر، بیعت کردند و بعد به مسجد آمده، مردم را به اجبار به بیعت با وی فراخواندند و به امیرمؤمنان (علیه السلام) گفتند: تو نیز بیعت کن.

آن حضرت برای بازداشتن آنان از منکر بزرگ تغییر رهبری الهی امت و دعوت آنان به معروف بزرگ ولایت و امامت، شروع به استدلال کرد و حقانیت و ویژگی های خویش و بیعت غدیر را به یادشان آورد. با این بیان امیرمؤمنان (علیه السلام)، فریادها بالا گرفت و عمر که احساس کرد ممکن است. مردم گرد علی (علیه السلام) جمع شده، سخنانش را پذیرند، مجلس را بر هم زد و مردم را متفرق کرد. (۱)

یکی دیگر از احتجاجات مهم امیرالمؤمنین (علیه السلام)، احتجاج آن حضرت در شورای تعیین خلیفه، پس از درگذشت عمر بن خطاب است.

عمر در آخرین فرصت های خویش، شورایی مرکب از شش نفر، از جمله امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مأمور تعیین خلیفه پس از خود ساخت. پس از مرگ عمر، چون این شش نفر گرد آمدند، تا درباره خلیفه مسلمانان تصمیم گیری کنند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخاست و فرمود: سختم را بشنوید؛ اگر حق بود، بپذیرید و اگر باطل بود، انکار کنید؛ سپس فضایل و ویژگی های خود را بیان کرد و در هر قسمتی از سخنانش، مخاطبان را سوگند می داد و از آنان پاسخ می طلبید. آنان نیز سخن آن حضرت را تأیید کردند. طبری در کتاب الاحتجاج خویش صد مورد از این سوگندها را یاد کرده است.

در یکی از این موارد آن حضرت فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا غیر از من کسی از شما هست که به دو قبله نماز گذارده باشد و در دو بیعت فتح و رضوان، شرکت جسته باشد و همسرش، سرور زنان جهانیان و دو فرزندش، سرور جوانان اهل بهشت باشند؟

همگی پاسخ دادند: نه کسی غیر از تو نیست.

ص: ۹۱

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا غیر از من کسی هست که ناسخ و منسوخ قرآن را بداند؟

گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا غیر از من کسی از شما هست که خداوند، پلیدی را از او برطرف کرده و او را پاک گردانیده باشد؛ با یک پاکیزگی ویژه؟

گفتند: نه.

سپس آن حضرت حوادث جنگ های احد، خیبر و خندق و حدیث منزلت و... را بیان کرد و همگان را سوگند داد و آنان نیز سخن آن حضرت را تصدیق کردند.

آن گاه امام فرمود: شما برضد خودتان اعتراف کردید و سخن پیامبران برایتان روشن شد. شما را به پروای از خداوندی که انبازی ندارد، توصیه می کنم و از خشم او، باز می دارم. فرمان خدا را مخالفت نکنید و حق را به اهلش برگردانید. سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را پیروی کنید؛ زیرا مخالفت با سنت او، مخالفت با خداوند است. خلافت را به اهل آن برگردانید و به آنان که خلافت حق ایشان است، تحویل دهید.

شورا به شور نشست و در آن جمع گفتند: ما فضیلت او [علی (علیه السلام)] را می دانیم و سزاوار بودن او را بدین مقام، می پذیریم؛ ولی او کسی است که هیچ کس را برتر از دیگری نمی داند و اگر به خلافت رسد، میان اهل شورا و دیگران، به تساوی خواهد نگرست. بنابراین، عثمان را برگزینید که رأی او همانند رأی شما خواهد بود و پس از این گفت گوها، عثمان را به خلافت برگزیدند. (۱)

ج. امام رضا (ع) و گفت گوی دو جانبه

هنگامی که امام رضا (علیه السلام) را از مدینه به اجبار به خراسان آوردند، مأمون، خلیفه عباسی، به وزیر خویش، فضل بن سهل فرمان داد تا بزرگان همه مکاتب و ادیان، مانند جاثلیق و رأس الجالوت و بزرگان صائین و هیربد بزرگ و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمان را گرد آورد.

ص: ۹۲

فضل بن سهل، آنان را به پیشگاه مأمون دعوت کرد. مأمون در دیدار با آنان گفت: من شما را برای مناظره و گفت‌گویی دوجانبه با این مرد - که پسرعموی من و از اهل مدینه است - به این جا فراخوانده‌ام. فردا همگی برای مناظره نزد من بیایید و آنان همگی پذیرفتند. آن‌گاه مأمون جریان را به حضرت رضا(علیه‌السلام) خبر داد و از حضرت برای گفت‌گویی دوجانبه، دعوت به عمل آورد. امام رضا(علیه‌السلام) هم دعوت او را پذیرفت.

صبح فردا در حالی که مجلس پر از جمعیت بود و عده بسیاری از هاشمیان و طالبیان و فرماندهان ارتش حضور داشتند، امام رضا(علیه‌السلام) به جلسه وارد شد و پس از اندکی، ابتدا با جاثلیق، بعد با هیبرید بزرگ و عمران صائبی و بعد با دیگر دانشمندان مکاتب دیگر وارد مناظره شد و با علم سرشار و شیوه مناظره اش همه را مبهوت کرد؛ به طوری که برخی از این سران و بزرگان، همان جا اسلام آوردند و بعد از آن در جمع مبلغان اسلام قرار گرفتند. (۱)

د. گفت‌گویی دوجانبه امام جواد(ع)

طبرسی می‌نویسد: وقتی مأمون خواست دخترش ام‌الفضل را به همسری امام جواد(علیه‌السلام) درآورد، عباسیان خشمگین شده، به او اعتراض کردند و گفتند: تو را سوگند می‌دهیم که از این اندیشه برگردی؛ زیرا بیم آن داریم که خلافت از خاندان عباسیان بیرون رود. تو خوب می‌دانی که بین بنی هاشم و بنی عباس، چه دشمنی دیرینه‌ای است و همه خلفای پیشین، سعی در تبعید و تحقیر بنی هاشم داشتند.

مأمون پاسخ داد: من به علت علم و فضیلت این جوان، با این سن اندک، او را به دامادی خویش برگزیده‌ام.

عباسیان گفتند: پس بگذار تا این کودک درس بخواند و چیزی بفهمد و آن‌گاه او را به دامادی خود مفتخر کن.

مأمون گفت: وای بر شما! من او را بهتر از شما می‌شناسم. اکنون اگر

ص: ۹۳

می خواهید او را بیازمایید، آزمایش کنید.

عباسیان ضمن پذیرش پیشنهاد مأمون، نزد یحیی بن اکثم، قاضی آن روزگار - که از دانشمندان بنام عصر بود - رفتند به او وعده های فراوان دادند و از او خواستند تا مشکل ترین مسائلی را که امام جواد از عهده پاسخ آنها بر نیاید، برگزیند و از آن حضرت سؤال کند.

در روز تعیین شده، امام جواد(علیه السلام)، مأمون و یحیی بن اکثم همراه عده بسیاری از مردم در مجلس گرد آمدند و یحیی شروع به پرسش کرد. امام جواد(علیه السلام) در همان پرسش اول با مطرح کردن اقسام و گونه های مختلف این سؤال، یحیی را چنان به حیرت انداخت که نتوانست یکی از اقسام و گونه ها را انتخاب کند و پرسش خود را کامل کند.

آن حضرت تمامی اقسام و گونه های مختلف و متعدد پرسش مطرح شده را بیان کرد و آن گاه حکم هر یک از اقسام را نیز بیان فرمود.

سپس رو به یحیی کرد و فرمود: اکنون من سؤال می کنم و آن گاه با مطرح کردن پرسش هایی که یحیی بن اکثم قدرت جواب دادن به هیچ کدام از آنها را نداشت، همگان را به علم و فضیلت خود معترف ساخت و مأمون در همان جلسه، دخترش را به ازدواج با آن حضرت در آورد. (۱)

۳. امر به معروف و نهی از منکر از طریق گفت گوی خصوصی

اشاره

سومین شیوه از شیوه های امر به معروف و نهی از منکر گفتاری، سخن گفتن خصوصی با شخص خطا کار است.

متأسفانه برخی عملاً این شکل از امر به معروف و نهی از منکر را به فراموشی سپرده تنها به شیوه اول و دوم بسنده کرده اند و از این که در اجتماع به صورت موضعی و شخصی متعرض افراد گنه کار شوند و انگشت روی افراد خاص و وقایع خاصی بگذارند، پرهیز دارند؛ چنان که بعضی نیز امر به معروف و نهی از منکر را

ص: ۹۴

در این شیوه منحصر کرده، از دو شیوه قبلی که گاهی بسیار کارآمدتر و عمومی ترند، غافل می مانند.

بدون شک، در امر به معروف و نهی از منکر اگر همواره از یکی از این روش ها استفاده شود، این کار نادرست و ناقص است. بنابراین، با توجه به موقعیت های مختلف، باید از هر سه شیوه امر به معروف و نهی از منکر - خطابه عمومی، استدلال و گفت گوی دوجانبه، تذکر خصوصی و گفت گوی فردی - استفاده شود.

اکنون به نمونه هایی از امر به معروف و نهی از منکر خصوصی معصومان(علیهم السّلام) توجه کنید.

الف. پیامبر (ص) و ثروتمند مغرور

همه مسلمانان با اشتیاقی وصف ناپذیر، همه روزه برای شنیدن سخنان رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) به مسجد روی می آوردند و برادروار، در صفوفی منظم، روی به قبله، دل در گرو گفتار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می نهادند.

روزی ثروتمندی با لباس های گرانبها و تمیز نشسته بود آن مسلمانی فقیر با لباس هایی مندرس وارد شد و در کنار وی نشست. مرد ثروتمند از روی تکبر و خودبرتربینی، نگاهی از سر حقارت به مرد فقیر انداخته، لباس خود را جمع کرد.

این حرکت کوچک، از دید تیزبین رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دور نماند و بلافاصله آن حضرت بی درنگ، اقدام به نهی از منکر کرد و فرمود: آیا ترسیدی چیزی از فقر این مرد به تو بچسبد؟

مرد ثروتمند پاسخ داد: نه، یا رسول الله!

فرمود: بیم آن داشتی که از ثروت تو چیزی به او برسد؟

باز مرد ثروتمند پاسخ داد: نه، یا رسول الله

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: پس چرا این کار را انجام دادی؟

مرد ثروتمند که متوجه خطای خود شد، عرض کرد: ای رسول خدا! مرا همراهی (شیطان) است که نیکی ها را در نظر ناپسند و زشتی ها را پسندیده

می نمایاند. اکنون به عنوان معذرت خواهی از این رفتارم، نیمی از ثروت خود را به این برادر فقیرم بخشیدم.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روی به فقیر کرده، فرمود: آیا تو می پذیری؟

مرد فقیر پاسخ داد: نه، یا رسول الله!

پیامبر سؤال فرمود: چرا؟

مرد فقیر پاسخ داد: می ترسم ثروت، مرا نیز چون این مرد، دچار غرور و خودبرتربینی کند. (۱)

ب: نهی از منکر در بازار

امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بازار مدینه، مردی را در حال فروختن حبوبات دید و به او فرمود: چه حبوبات نیکویی! چند می فروشی؟

در همین زمان خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خبر داد که دستت را به درون این حبوبات فرو ببر. پیامبر دست خود را به درون حبوبات فرو برد و دید قسمت زیرین آن با قسمت روی آن تفاوت دارد و پست تر است؛ پس رو به مرد فروشنده کرد و فرمود: می بینم تو بین خیانت به مسلمین و غش، جمع کرده ای. (۲)

ج. نهی از غیبت

در محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برخی از اصحاب مشغول گفت گو بودند و نسبت به یکی از مسلمانان سخنانی گفتند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را نهی کرده، فرمود: شما غیبت او را کردید.

عرض کردند: یا رسول الله! ما آن چه را در او هست، بیان کردیم (دروغ که نگفتیم).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همین که آن چه را در او است، بگویید، برای غیبت کردن

ص: ۹۶

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲- همان، ج ۵، ص ۱۶۱.

کافی است. (۱)

د. غذای سگ های جهنم

مردی نزد امام حسین (علیه السلام) شروع به غیبت کرد. امام حسین (علیه السلام) با دیدن این منکر به او فرمود:

یا هذا کفّ عن الغیبه فانها اِدام کلاب النار؛ (۲)

ای مرد! از غیبت کردن دست بردار؛ زیرا غیبت، غذای سگ های جهنم است.

و. نهی از سخن چینی

مردی خدمت امام سجّاد (علیه السلام) عرض کرد: فلانی به شما نسبت ناروایی می داد و می گفت: شما بدعت گذار و گمراه هستید.

حضرت سجّاد (علیه السلام) فرمود: تو نیز مراعات حقوق همنشینی با وی را نکردی؛ زیرا سخن او را برای من بیان کردی و حق همنشینی با مرا نیز مراعات نکردی؛ زیرا سخنی را از برادرم برایم نقل کردی که آن را نمی دانستم. مرگ، همه ما را فرامی گیرد و همه برانگیخته می شویم و قیامت، وعده گاه ملاقات ماست و خداوند، روز قیامت، بین ما حکم خواهد کرد. از غیبت کردن بپرهیز؛ زیرا غیبت، غذای سگ های دوزخ است و متوجه باش کسی که زیاد غیبت می کند، عیب های خودش را در مردم جست جو می کند.

۴. انجام وظیفه در هر موقعیت

اشاره

بیان و حتی اشاره به گوشه ای از استفاده معصومین (علیهم السّلام) از نعمت زبان برای انجام امر به معروف و نهی از منکر، بسیار به طول می انجامد. در پایان این فصل تنها به یک نکته اشاره کرده، می گذریم.

معصومین (علیهم السّلام) برای انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر، منتظر مجلسی

ص: ۹۷

۱- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۴۸.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۷۷۲.

آماده و شنوندگانی مهیا نبودند؛ بلکه در هر موقعیتی که این وظیفه ایجاب می کرد و زمینه ای برای پذیرش فرمان های الهی به وجود می آمد، نسبت به آن اقدام می کردند که نمونه هایی از این موقعیت ها را از نظر می گذرانیم:

الف. نهی از منکر در زندان

وقتی حضرت یوسف در زندان مصر بود، دو نفر از هم بندگان او نزدش آمدند و تعبیر خواب خود را از او پرسیدند. وی از موقعیت پیش آمده استفاده کرده، بحثی عقیدتی را با آنان مطرح کرد و آنان را از شرک باز داشته، به توحید فرا خواند و فرمود:

(یا صاحبی السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّهِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)؛ (۱)

ای دو هم بند من! آیا خدایان متفرق بهترند یا خداوند یکتای قهار.

ب. امر به معروف در لشکرگاه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در لشکرگاه و هنگام کوچ سربازان برای نبرد، با سخنانی زیبا، فصیح و عمیق، آنان را بسیار به نماز خواندن و مواظبت بر اوقات آن، سفارش کرد و آثار مثبت آن را در شخصیت افراد و نیز آثار اخروی آن را بیان کرد؛ سپس به تشریح اهمیت زکات پرداخت و افراد را به پرداخت به هنگام آن سفارش کرد و در پایان با بیان عظمت وظیفه امانت داری، آنان را به انجام این فریضه الهی، امر کرد. (۲)

ج. امر به معروف در بازار

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام عبور از بازار نیز با خواندن آیات الهی، سعی داشت مردم را از منکرات بازدارد. مردی به نام ذاذان می گوید:

أَنَّهُ كَانَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَحْدَهُ وَهُوَ ذَاكُ يَرُشِدُ الضَّالَّ وَيُعِينُ الضَّعِيفَ

ص: ۹۸

۱- یوسف، آیه ۳۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

وَيَمْرَ بِالْبَيْعِ وَالْبِقَالِ فَيَفْتَحُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ وَيَقْرَأُ: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)؛

(۱)

امیر مؤمنان در بازارها، بدون همراه، می گذشت؛ گم شدگان را راهنمایی می کرد؛ ناتوانان را کمک می کرد و چون به فروشندگان و بقال ها می رسید، قرآن را در برابرشان می گشود و این آیه را تلاوت می کرد:

آن سرای آخرت است که آن را برای کسانی که قصد برتری جویی و فسادانگیزی در زمین ندارند، قرار دادیم و عاقبت، از آن پرهیزگاران است.

د. نشان دادن راه گریز از منکر

امیر مؤمنان (علیه السلام) نزد گروهی نشسته بود که زن زیبایی از کنار آنان گذشت. در این حال، چشم های مردان، لحظاتی آن زن را دنبال کردند. امیر مؤمنان (علیه السلام) با توجه به زمینه گناه و تهییج شهوت، شیوه خود نگه داری در برابر این غریزه قدرتمند را به آنان آموخت و آنان را به راه صحیح و معقول فرو نشانیدن شهوت، امر کرد. مردی از خوارج که نهی از منکر بسیار ظریف، زیبا و عمیق امام علی (علیه السلام) را مشاهده کرد، شگفت زده گفت: خدا بکشدهش؛ چه دانش عمیقی!

همراهان امیر مؤمنان از بی ادبی این مرد به خشم آمده، خواستند آن مرد را بکشند؛ اما امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: آرام! بدگویی در مقابل بدگویی یا عفو از گناه؟ (۲)

و. نهی از منکر در حال عبور

امام صادق (علیه السلام) هنگام عبور از کوچه و خیابان نیز از انجام وظیفه مهم امر به معروف و نهی از منکر، به شکل شایسته و بایسته اش، غفلت نمی کرد. غیاث بن ابراهیم می گوید: شیوه امام صادق (علیه السلام) این بود که چون به گروهی که با یکدیگر مشغول دعوا بودند، می رسید، از کنار آنان نمی گذشت؛ مگر این که سه بار با صدای

ص: ۹۹

۱- القصص، آیه ۸۳.

۲- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴۹

بلند، آنان را به پروای از خداوند، توصیه می کرد. (۱)

ه . امر به معروف در طول سفر

رجاء بن ابی ضحاک که از طرف مأمون مأموریت داشت امام رضا(علیه السلام) را از مدینه به مرو بیاورد، ضمن بیان خاطرات خویش در این سفر می گوید:

به هیچ شهری وارد نشدیم؛ مگر این که مردم گرد امام رضا(علیه السلام) جمع می شدند و از معارف دینی سؤال می کردند و او نیز به آنها پاسخ می داد و بسیار می گفت: پدرم از اجدادم و آنان از امیرمؤمنان و او از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و علیهم اجمعین - چنین نقل کرده است. (۲)

از جمله این درس ها و سخنرانی ها، می توان جریان نقل حدیث «سلسله الذهب» در نیشابور را نام برد که به گفته برخی از مورخان، بیست هزار نفر نویسنده آن را یادداشت کردند و شور و شوق مردم در جریان این ملاقات، نیم روز موکب امام را از حرکت بازداشت. (۳)

ص: ۱۰۰

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۵.

۳- جعفر مرتضی عاملی، زندگانی سیاسی امام رضا (علیه السلام)، ص ۱۳۷

اشاره

برای زدودن منکرات از چهره جامعه و واداشتن افراد به رعایت حدود الهی، تنها به گفتار نمی توان بسنده کرد.

از این رو، خداوند به مسلمانان فرمان داده که به هنگام لزوم، با اقدامات عملی خود، از شکسته شدن مرزهای الهی، پاسداری کنند.

شاید در آغاز، چنان به نظر رسد که منظور از اقدامات عملی، زدن، بستن، کشتن و اقداماتی از این قبیل است؛ ولی حقیقت این است که گستره اقدامات عملی، بسیار فراتر از این امور است و شیوه های مختلفی را دربر می گیرد که طی چند فصل به توضیح آنها می پردازیم.

۱. خشکاندن زمینه های گناه

اشاره

بی تردید، معروف، بذر پاکیزه ای است که برای رشد، نیازمند زمینه ای آماده و شرایطی ویژه است؛ همان گونه که گناه و نافرمانی نیز تخم شومی است که برای باقی ماندن و تکثیر، نیازمند زمینه های لازم است.

کسی که به نیکی فرمان می دهد، بدون این که زمینه های آن آماده شده باشد، بذر قیمتی خود را در شوره زار می ریزد و کسی که بدون فراهم آوردن زمینه از بین

رفتن گناه، اقدام به نهی از منکر می کند، تنها خود را خسته کرده، انرژی خود را هدر می دهد.

بنابراین، یکی از مسائل مهم در امر به معروف و نهی از منکر، فراهم آوردن زمینه رشد معروف است. این امر، اقدامات متعددی می طلبد که طی چند قسمت بیان می شوند:

الف. زمینه های اقتصادی گناه

اشاره

فقر، وضعیت ناگوار و ناپسندی است که زمینه بسیاری از گناهان را فراهم می آورد؛ تا آن جا که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

كاد الفقر ان یكون كفرا؛ (۱)

فقر، نزدیک است که به کفر انجامد.

بسیاری از گناهان مالی و غیرمالی نیز زاینده فقرند؛ به این معنا که اگر گناهکار فقیر نبود، به این راه ها کشیده نمی شد. از این رو، معصومین (علیهم السلام) در موارد بسیاری، امر به معروف و نهی از منکر خویش را با کمک های مالی، همراه می کردند؛ برای نمونه، می توان به وقایع زیر اشاره کرد:

تألیف قلوب

وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مکه را فتح کرد، همه دشمنان خویش و سران قریش را امان داد و تنها به این بسنده نکرد؛ بلکه وقتی جنگ حنین و غزوه طائف پیش آمد، پس از تقسیم غنایم، یک پنجم آن را که حق خودش بود، بین سران مکه - که بسیاری از آنان دشمنان دیرینه اش بودند - تقسیم کرد و به برخی از آنها صد شتر و به گروهی دیگر، پنجاه شتر بخشید؛ تا از این راه، زمینه جذب و هدایت آنها فراهم شود. در تاریخ، این گروه را «مؤلفه قلوبهم» می نامند. این بذل و بخشش فراوان، بر برخی از مسلمانان، گران آمد و به پیامبر اعتراض کردند و رسول

ص: ۱۰۲

اکرم (صلی الله علیه و آله) با کمال لطف، سخن آنان را شنید و به آنان پاسخ مناسب و قانع کننده ای داد.

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره این گونه بخشش های پیامبر فرمود:

هم قوم وحدوا الله و خلعوا عباده من دون الله ولم یدخل المعرفه قلوبهم ان محمدا رسول الله (صلی الله علیه و آله) و کان رسول الله (صلی الله علیه و آله) يتألفهم ويعلمهم ويعرفهم كيما يعرفوا فجعل لهم نصيبا في الصدقات لكي يعرفوا ويرغبوا؛ (۱)

آنان گروهی بودند که خدا را به یگانگی پذیرفته بودند و عبادت غیر خدا را رها کرده بودند؛ ولی این شناخت که محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر خداست، در قلوبشان وارد نشده بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آنان الفت می گرفت و تعلیمشان می داد؛ برای این که شناخت پیدا کنند و با آنها سخن می گفت و قسمتی از صدقات را به ایشان اختصاص داد؛ تا شناخت و تمایل [به دین خدا] پیدا کنند.

پاداش مادی

ابن اشهب نخعی از امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین نقل کرده است:

من دخل فی الاسلام طائعا و قرء القرآن ظاهرا فله فی کل سنة مائتا دینار فی بیت مال المسلمین؛ (۲)

سالانه دویست دینار از بیت المال مسلمین، از آن کسی است که به اختیار خویش، اسلام آورد و قرآن را آشکارا بخواند.

پاداش ناسزاگو

مردی از فرزندان عمر بن خطاب در مدینه بود که بسیار امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را می آزرده و وقتی آن حضرت را می دید، امیر مؤمنان (علیه السلام) را ناسزا می گفت. روزی برخی از اصحاب امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به وی عرض کردند که اجازه بده این

ص: ۱۰۳

۱- همان، ج ۶، ص ۱۴۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۸۳۸.

فاجر را بکشیم.

آن حضرت با شدت تمام، آنان را از این کار بازداشت و از احوال آن مرد سؤال کرد. گفتند: او در فلان ناحیه مدینه، مشغول کشاورزی است.

آن حضرت بر مرکبی سوار شد و به سوی او رفت. وقتی به آن منطقه رسید، مشاهده کرد که وی در مزرعه اش مشغول کشاورزی است.

امام کاظم (علیه السلام) سواره وارد مزرعه اش شد. آن مرد با دیدن این منظره، فریاد کشید: کشتزارم را لگد کوب نکن!

آن حضرت بی اعتنا تا نزدیک وی رفت و وقتی به او رسید، نزد او نشست و با روی خوش و خندان به او فرمود: چقدر خرج این کشت کرده ای؟

مرد گفت: صد دینار.

فرمود: چقدر امید سود داری؟

مرد گفت: علم غیب ندارم.

آن حضرت فرمود: [نگفتم چقدر سود می دهد] پرسیدم چقدر امید سود داری؟

مرد پاسخ داد: امید دارم دویست دینار سود بدهد.

آن حضرت کیسه ای را که محتوی سیصد دینار بود، به او داد و فرمود: این کشت تو برای خودت و خدا نیز همان مقداری که امید داری، روزی تو خواهد کرد.

مرد برخاست و سر مبارک امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را بوسید و از آن حضرت پوزش طلبید و طلب بخشش کرد.

آن حضرت تبسمی کرد و برگشت. وقتی وارد مسجد شد، همان مرد را دید که در مسجد نشسته است. وقتی نگاه آن مرد به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) افتاد، با اشاره به حضرت، این آیه را با صدای بلند خواند: (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)؛ (۱) خدا داناتر است که رسالت خویش را در کدامین خاندان قرار دهد.

دوستان آن مرد، وقتی این وضعیت را مشاهده کردند، شگفت زده پرسیدند: چه

ص: ۱۰۴

شده است؟ تو قبلاً این گونه نبودى و این چنین نمى گفتى.

آن مرد گفت: اکنون شنیدید که چه گفتم و برای امام موسى بن جعفر (علیه السلام) دعا کرد. آنان با او به بحث و جدال پرداختند و مرد از امام موسى بن جعفر (علیه السلام) دفاع کرد.

وقتی امام موسى بن جعفر (علیه السلام) به خانه برگشت، به آنان که اجازه مى خواستند تا مرد ناسزاگو را بکشند، فرمود: کدامین نیکوتر بود؛ آن چه شما خواستید یا آن چه من انجام دادم؟ من او را با همان پول، اصلاح کردم و شرش را برطرف کردم. (۱) این شیوه برخورد امام موسى بن جعفر (علیه السلام) روش و سیره همیشگی وی بود. ابوالفرج اصفهانی مى نویسد: هرگاه خبر کرداری ناپسند از شخصی به موسى بن جعفر (علیه السلام) مى رسید، آن حضرت کیسه ای از دینارهای طلا برایش مى فرستاد و معمولاً کیسه های طلایى وی بین دو دست تا سیصد سکه طلا داشت تا آن جا که این گونه بخشش های آن حضرت، بین مردم، ضرب المثل شده بود. (۲)

یتیم نوازی زمینه اصلاح

ابوبصیر یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) مى گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم که مردی مرده است و خانواده اش باقی مانده اند؛ آیا مى توان برای گذران زندگی اش به آنان زکات پرداخت؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود: آری، تا کودکان بزرگ و بالغ شوند و سؤال کنند [و اسلام و تشیع را بپذیرند]، اگر از این راه به آنان کمک نشود، چگونه زندگی کنند؟

ابوبصیر گفت: ولی این بچه ها شیعه نیستند؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود: به سبب این کمک، فرد متوفی ارج گذاری شده، توجه و تمایل فرزندان وی به عقیده پدرشان [که شیعه بوده است] جلب مى شود و به زودی آنها نیز به روش و دین پدر خود اهتمام مى ورزند؛ ولی اگر کودکان بالغ

ص: ۱۰۵

۱- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲.

۲- همان، ص ۱۰۴.

شدند و به سوی غیر شما رفتند، آن گاه به آنان زکات نپردازید. (۱)

کمک مادی برای جلوگیری از اختلاف

مردی از شیعیان می گوید: با دامادم بر سر میراثی اختلاف داشتیم و کار به دعوا کشیده شد. مفضل - که از اصحاب امام صادق(علیه السلام) بود - از کنار ما عبور کرد؛ اندکی کنار ما ایستاد؛ سپس ما را به منزل خود دعوت کرد.

همراه او به منزلش رفتیم و او با چهارصد درهم، بین من و دامادم سازش برقرار کرد و چهارصد درهم را نیز خود پرداخت و وقتی از هر دوی ما عهد و پیمان گرفت که بر این سازش و صلح پایدار بمانیم، گفت: بدانید که این پول، از آن من نیست؛ بلکه امام صادق(علیه السلام) به من فرمان داده که وقتی دو نفر از شیعیان با یکدیگر دعوا کنند، بین آنها اصلاح کنم و از مال امام صادق(علیه السلام) به آنها پردازم. این مال از آن امام صادق(علیه السلام) است. (۲)

توصیه های اقتصادی

معصومین(علیهم السلام) برای مبارزه با فقر، تنها به دادن پول و کمک مستقیم اکتفا نمی کردند؛ بلکه در بسیاری موارد با رهنمودهای اقتصادی، افراد را به کار و فعالیت وادار می کردند؛ تا با از بین رفتن فقر و بی کاری، زمینه گناه را از میان ببرند.

در زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب، سیاست تبعیض نژادی به شدت رواج پیدا کرد و موالی (مسلمانان غیر عرب)، مورد تحقیر قرار گرفتند. گروهی از آنان خدمت امیرالمؤمنین(علیه السلام) رسیدند و عرض کردند: ما به شما از دست عرب ها شکایت می کنیم؛ زیرا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به ما و آنان حقوقی مساوی از بیت المال پرداخت می کرد و به سلمان و بلال و صهیب که از ما بودند، زن داد؛ ولی اکنون عرب ها حاضر نیستند که حقوق ما مساوی باشد و نیز حاضر به زن دادن به ما نیستند. امیرمؤمنان(علیه السلام) به سراغ بزرگان قوم رفت و با آنان سخن گفت؛ ولی آنان با فریاد

ص: ۱۰۶

۱- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۵۵.

۲- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

گفتند: ما حاضر به پذیرفتن این حرف ها نیستیم.

امام خشمناک از نزد آنان بیرون آمد و در حالی که از شدت ناراحتی عبایش روی زمین کشیده می شد، به موالی فرمود: اینان شما را همانند یهود و نصاری قرار داده اند؛ از شما زن می ستانند؛ ولی به شما زن نمی دهند و آن گونه که از شما می گیرند، به شما نمی دهند؛ پس به سراغ تجارت بروید که خدا در این راه، به شما برکت خواهد داد؛ زیرا از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: روزی، ده جزء است که نه جزء آن در تجارت و یکی در غیر تجارت است. (۱)

این توصیه امام، اشاره به این نکته است که این عرب ها به سبب موقعیت پایین اقتصادی، به شما بی اعتنا هستند و اگر می خواهید جلو این منکر و ظلم را بگیرید، باید زمینه آن را از بین ببرید و با تلاش اقتصادی، خود را به موقعیتی برسانید که آنان قادر به ستم و پایمال کردن حقوق شما نباشند.

اسباط بن سالم می گوید: به محضر امام صادق (علیه السلام) رفتم، آن حضرت از حال عمر بن مسلم سؤال کرد. عرض کردم: فردی شایسته است؛ ولی تجارت را ترک کرده است.

امام صادق (علیه السلام) سه بار فرمود: عمل شیطان است؛ سپس ادامه داد: آیا نمی داند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از قافله ای که از شام می آمد، اشیایی خرید و در خرید و فروش آن سودی برد و آن سود را بر خویشان خود تقسیم کرد؟ خداوند می فرماید:

(رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ)؛ (۲)

مردانی که تجارت و خرید و فروش، آنان را از ذکر خداوند غافل نمی کند.

قصه گویان می گویند: این مردان، تجارت نمی کنند؛ ولی دروغ می گویند؟ این مردان کسانی هستند که چون وقت نماز فرا رسد، نماز را برپا می دارند و آنان که تجارت کنند و بر نماز نیز مواظبت ورزند از آنان که به نماز حاضر شوند ولی

ص: ۱۰۷

۱- الکافی، ج ۵، ص ۳۱۸.

۲- نور، آیه ۳۷.

تجارت نکنند، برترند. (۱)

کار، مایه عزت

هشام بن احمر می گوید: امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به «مصادف» می فرمود:

اغد الی عزک اعنی السوق؛

صبح زود به طرف عزت حرکت کن؛ یعنی حرکت به طرف محل کار و بازار. (۲)

امام صادق (علیه السلام) به یکی از دوستانش فرمود: تو را چه می شود؟ می بینم صبحگاهان به طرف مایه عزت خود حرکت نمی کنی؟

عرض کرد: کسی مرده بود؛ خواستم در تشییع جنازه او شرکت کنم.

فرمود: حرکت در صبح های زود به طرف عزت را وامگذار. (۳)

اول کمک مادی، سپس نهی از منکر

گاهی هیچ ارتباطی بین گناه انجام شده و تنگ دستی نیست؛ ولی برای آماده کردن زمینه قبلی فرد و مهیا شدن شخص برای پذیرش نهی از منکر، معصومین (علیهم السلام) ابتدا به گناه کار کمک می کردند و پس از آن، به نهی از منکر می پرداختند. شقرانی می گوید: منصور دوانیقی به مردم بار عام داده، به هر کس متناسب با موقعیتش، هدیه ای می داد. من سرگشته و متحیر باقی مانده بودم که چه کسی را به عنوان معزف و واسطه خود قرار دهم؛ تا نزد خلیفه مرا معرفی کرده، برای گرفتن هدیه، وساطت کند. در این هنگام امام صادق (علیه السلام) را دیدم؛ پس به محضر آن حضرت شتافتم و گفتم: فدایت شوم! من غلام شما شقرانی هستم.

حضرت به من خوشامد گفت.

من حاجت خود را با وی در میان گذاشتم. حضرت از مرکب پیاده شد به سرای خلیفه رفت و اندکی بعد بیرون آمد و هدیه ام جایزه ام را در دامانم ریخت و فرمود:

ص: ۱۰۸

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ۴-۶.

۲- همان.

یا شقرانی، اِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ اَحَدٍ حَسَنٌ وَاِنَّهُ مِنْكَ اِحْسَنُ لِمَكَانِكَ مَنَا وَاِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ اَحَدٍ قَبِيحٌ وَاِنَّهُ مِنْكَ اَقْبَحُ؛

ای شقرانی! همانا خوبی از همگان نیک است و از تو نیک تر و زشتی از همه ناپسند است و از تو ناپسندتر؛ چون با ما پیونداری.

این اشاره آن حضرت، به گناه او بود؛ زیرا او به گناه بزرگ شرابخواری آلوده بود. (۱)

کمک همراه با نهی از منکر

مردی به نام اسماعیل می گوید: بر سر راه امام عسکری (علیه السلام) نشسته بودم و وقتی آن حضرت خواست بگذرد، جلو رفتم و شرح نیازمندی و پریشانی خود را به آن حضرت گفتم و سوگند خوردم که درهمی ندارم؛ نه صبحانه ای دارم و نه شامی. آن حضرت فرمود: به نام خداوند سوگند دروغین یاد می کنی؛ در حالی که دویست دینار را پنهان کرده ای؟ بعد فرمود: این سخن من برای آن نیست که تو را کمک نکنم.

سپس به غلام خود فرمود: ای غلام! آن چه همراه داری، به این مرد بده.

غلام، صد دینار طلا به من داد.

امام عسکری (علیه السلام) فرمود: از آن دینارها که پنهان کرده ای، محروم خواهی شد؛ در حالی که به شدت به آنها نیاز خواهی داشت.

اسماعیل می گوید: این سخن امام عسکری (علیه السلام) درست بود؛ زیرا من دویست دینار پنهان کرده بودم. سرانجام، هر چه داشتم، خرج کردم و به مشکل بسیار بزرگی گرفتار شدم و درهای روزی به رویم بسته شد و به سراغ دینارهای پنهان کرده رفتم؛ امّا آنها را نیافتم. پس از جست جو دریافتم که پسرم جای دینارها را فهمیده، آنها را برداشته و فرار کرده است و به دیناری از آنها دست پیدا نکردم. (۲)

ص: ۱۰۹

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۰.

۲- همان، ج ۵۰، ص ۲۸۰.

برخی افراد برای کمک های مادی خود به دنبال اشخاص صالح و شایسته می گردند و دوست دارند که کمک های آنان به دست این افراد برسد؛ در حالی که اگر کمک مادی به شخص ناصالحی هم برسد و جلو گناه او را بگیرد و یا زمینه توبه او را فراهم آورد، قطعاً دارای ارزش بیشتر و ثواب زیادتری خواهد بود؛ زیرا علاوه بر برطرف کردن نیاز مادی او، نیاز معنوی اش را نیز پاسخ گفته و تن و روان او را اصلاح کرده است.

ابن عباس در تفسیر آیه شریفه (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ) (۱) می گوید: به خدا سوگند! منظور از این آیه شریفه، امیرمؤمنان (علیه السلام) است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سیصد دینار به امام علی (علیه السلام) هدیه کرد. امام علی (علیه السلام) گفت: من دینارها را گرفتم و با خود گفتم: به خدا سوگند! امشب با این دینارها صدقه ای خواهم داد که خداوند از من بپذیرد. وقتی نماز عشا را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گزاردم و از مسجد بیرون رفتم، زنی از من درخواست کمک کرد و من صد دینار به او دادم. فردا صبح، وقتی به میان مردم آمدم، دیدم آنان به همدیگر می گویند: علی دیشب صد دینار به زنی بدکاره کمک کرده است؛ به شدت ناراحت شدم و فردا شب چون نماز را خواندم، صد دینار دیگر را برداشته، از مسجد خارج شدم و با خود گفتم: به خدا سوگند! صدقه ای خواهم داد که خداوند از من بپذیرد و بعد مردی را دیدم و دینارها را به وی دادم. فردا صبح اهل مدینه می گفتند علی دیشب به مردی دزد، صدقه داده است. من باز در اندوهی شدید فرو رفتم و با خود گفتم: امشب صدقه ای خواهم داد که خدا از من بپذیرد؛ پس چون نماز عشاء را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گزاردم، از مسجد بیرون رفتم و صد دینار را به مردی دادم. فردا صبح باز اهل مدینه می گفتند: دیشب علی صد دینار به مردی ثروتمند صدقه داده است. من بسیار غمگین شدم و خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفتم و ماجرا به آن

ص: ۱۱۰

حضرت گفتیم. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: این جبرئیل است که به تو می گوید: همانا خداوند عَزَّوَجَلَّ صدقات تو را پذیرفته است و عملت را پاک و پاکیزه ساخت. آن صد دینار شب اول، به دست زنی فاسد رسید و او به خانه اش برگشت و از فساد، توبه کرد و همان صد دینار را سرمایه خود قرار داد و اکنون در جستجوی شوهری است که با وی ازدواج کند. صد دینار شب دوم نیز به دست دزدی رسید و دزد با گرفتن صد دینار، به خانه برگشت و از دزدی توبه کرد و با همان صد دینار به تجارت مشغول شد و صد دینار سوم نیز به دست مردی ثروتمند رسید که چندین سال زکات مالش را نپرداخته بود و او نیز با گرفتن صد دینار از تو، به خانه اش برگشت و خویش را سرزنش کرد و گفت: من چقدر بخیل و خسیسم. علی بن ابی طالب(علیه السَّلَام)، که ثروتی ندارد، صد دینار صدقه می دهد؛ ولی سال هاست که زکات بر من واجب شده است و من آن را نپرداخته ام؛ سپس مرد ثروتمند، حساب مال خویش را رسیدگی کرد و زکات مالش را پرداخت... ای علی! خدا درباره صدقه تو این آیه را نازل فرموده است:

(رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (۱) ...). (۲)

ب. زدودن زمینه های فساد جنسی

اشاره

فساد در جامعه، آتشی است که همگان در آن می سوزند و تمامی ارزش های اسلامی - انسانی در این آتش خاکستر می شوند؛ ولی آیا تنها راه مبارزه با این معضل اجتماعی، اجرای حدود و یا امر و نهی گفتاری است؟ بی تردید غریزه قدرتمند شهوت را نمی توان تنها با توصیه های اخلاقی به بند کشید. حافظ می گوید:

قَوْتُ بازوی پرهیز به خوبان مفروش

که در این خیل حصارى به سواری گیرند

ص: ۱۱۱

۱- همان.

۲- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۸.

تا وقتی راه ازدواج برای جوانان بسته است، فساد اخلاقی، معضلی اجتناب ناپذیر خواهد بود. بنابراین، بهترین امر به معروف در این زمینه، فراهم ساختن زمینه ازدواج و ارضای صحیح غریزه شهوت است؛ البته در کنار فراهم کردن زمینه ازدواج، اجرای حدود و امر و نهی گفتاری و تبلیغی نیز ضرورت دارد. به نمونه هایی از این روش، در سیره معصومین (علیهم السّلام) توجه کنید:

ازدواج با حمایت بیت المال

امام صادق (علیه السّلام) می فرماید: مردی را نزد امیرمؤمنان (علیه السّلام) آوردند که استمنا کرده بود. امیرمؤمنان (علیه السّلام) به دست های او آن قدر شلاق زد که سرخ شدند؛ سپس از بیت المال هزینه ازدواج وی را فراهم کرد و او را همسر داد. (۱)

یک شب بدون همسر

امام صادق (علیه السّلام) می فرماید: مردی خدمت پدرم امام باقر (علیه السّلام) آمد، پدرم به وی فرمود: آیا همسر انتخاب کرده ای؟

مرد گفت: نه.

پدرم فرمود: من دوست ندارم که دنیا و آن چه در دنیا است، از آن من باشد؛ امّا یک شب بدون همسر باشم... دو رکعت نمازی که انسان دارای همسر می خواند، بهتر است از این که مردی تنها و بدون همسر، تمام شب را به عبادت پردازد و فردایش را روزه بگیرد؛ سپس پدرم هفت سکه طلا به آن مرد بخشید و فرمود: با این پول ازدواج کن! (۲)

پیشنهاد ازدواج

عبدالله بن مسکان می گوید: امام سجاد (علیه السّلام) هر ماه تمامی کنیزکان خویش را جمع می کرد و می فرمود: من پیر شده ام و اهل ازدواج نیستم. هر کدام از شما دوست دارد، ازدواج کند، بگوید؛ تا وسایل ازدواجش را فراهم کنم و هر کدام از

ص: ۱۱۲

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۷۴.

۲- حمیری، قرب الاسناد، ص ۲۰، روایت ۶۷.

شما مایل است که او را بفروشم، بگویید؛ تا او را بفروشم و هر کس دوست دارد آزاد شود، اظهار کند تا آزادش کنم. و بعد از یک یک آنها سؤال می کرد و هر کدام که پاسخ منفی می داد، امام (علیه السلام) سه بار می فرمود: خدایا! تو شاهد باش و هرگاه یکی از آنان جواب منفی نمی داد و تنها سکوت می کرد، امام سجاده (علیه السلام) از زنان می خواست تا از او بپرسند که کدام یک از این سه پیشنهاد را انتخاب کرده است و طبق میل او رفتار می کرد. (۱)

ج. از بین بردن زمینه فکری گناه

اشاره

گاهی می توان منکرات بسیار بزرگی را با پیش گیری های کوچک و برنامه ریزی قبلی، برطرف کرد و یا از شدت و کثرت آنها کاست. وقتی احتمال دارد عملی یا حادثه ای مورد سوء استفاده دیگران قرار گیرد و یا موجب به اشتباه افتادن آنان شود، باید زمینه این اشتباه و یا سوء استفاده را از بین برد. با مراجعه به سیره ائمه (علیهم السلام)، می توان استفاده از این شیوه را مشاهده کرد.

آگاه سازی در زمینه غصب خلافت

امام حسین (علیه السلام) می فرماید: خداوند بزرگ به جبرئیل فرمان داد که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برود و به آن حضرت ابلاغ کند که در زمان حیات خویش علی (علیه السلام) را به عنوان سرپرست و امیر مؤمنان، نام گذاری کند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گروهی را دعوت کرد و به آنها فرمود: همانا من شما را دعوت کردم تا شاهدان الهی در زمین باشید؛ چه این شهادت را ادا کنید و به دیگران برسانید و چه آن را کتمان کنید و بعد فرمود: ای ابوبکر! برخیز و بر علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کن.

ابوبکر گفت: آیا این، امر خدا و رسول اوست؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: آری.

ص: ۱۱۳

ابوبکر برخاست و به علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کرد؛ سپس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به عمر فرمود: برخیز و به علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کن.

عمر نیز سؤال کرد: آیا این، فرمان خدا و فرمان رسول اوست؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پاسخ داد: آری.

عمر برخاست و بر علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کرد. پس از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مقداد فرمود: برخیز و تو نیز بر علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کن.

مقداد بدون پرسش، برخاست و سلام کرد و بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله) همین فرمان را به ابوذر داد و او نیز مانند مقداد، بدون پرسشی، برخاست و سلام کرد. پس از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی به حذیفه یمانی کرد و همین سخن را تکرار کرد و حذیفه نیز برخاست و سلام کرد؛ سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) همین سخن را به عمّار گفت و عمّار نیز سلام کرد. پس از عمّار، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روی به بریده که از همه حاضران کوچک تر بود، کرد و همین سخن را تکرار کرد. بریده نیز سلام کرد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در پایان فرمود: من شما را برای این دعوت کرده کردم که شاهدان خدایی باشید؛ خواه این شهادت را به پا داشته [به دیگران ابلاغ کنید] و خواه پنهان سازید. [\(۱\)](#)

امام صادق (ع) و مرگ اسماعیل

یکی از فرقه هایی که پس از امام صادق (علیه السّلام) در میان شیعیان به وجود آمد و در مقابل مسیر صحیح ولایت و امامت ایستاد و پیروانش به امامت امام کاظم (علیه السّلام) اعتراف نکردند، فرقه اسماعیلیه بود. اینان با ادعای اینکه اسماعیل پسر بزرگ امام صادق (علیه السّلام) بود و اکنون نیز زنده و جانشین امام صادق (علیه السّلام) است، گروه زیادی را

ص: ۱۱۴

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السّلام)، ص ۶۳.

منحرف کردند؛ این در حالی است که اسماعیل در زمان حیات امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفت.

امام صادق (علیه السلام) هنگام مرگ اسماعیل، با توجه به این که می دانست برخی در آینده به اشتباه می افتند و گروهی نیز در صدد سودجویی و سوءاستفاده برمی آیند، به گونه های مختلف، تلاش کرد که زمینه این گناه و انحراف را از بین ببرد.

زراره بن اعین می گوید: امام صادق (علیه السلام) داود بن کثیر و حمران بن اعین و ابوبصیر را دعوت کرد و مفضل بن عمر و گروهی دیگر نیز خود وارد خانه امام صادق (علیه السلام) شدند؛ تا این که عدد حاضران به سی نفر رسید. امام صادق (علیه السلام) به داوود فرمود: صورت پسر اسماعیل را باز کن.

داوود پارچه ای را که روی صورت اسماعیل بود، کنار زد. حضرت فرمود: ای داوود! خوب دقت کن بین زنده است یا مرده؟ داوود عرض کرد: مرده است.

امام صادق (علیه السلام) رو به فرد دیگری کرد و همین سخن را تکرار کرد؛ تا تمام این سی نفر، با دقت و تأمل، شهادت دادند که اسماعیل از دنیا رفته است.

بعد امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدایا! تو شاهد باش.

سپس فرمان داد: اسماعیل را غسل دادند و کفن کردند و پس از کفن کردن اسماعیل، امام صادق (علیه السلام) به مفضل فرمود: ای مفضل! کفن را کنار بزن.

مفضل، کفن را از صورت اسماعیل کنار زد. امام (علیه السلام) فرمود: تمام شما نگاه کنید؛ آیا اسماعیل زنده است یا مرده؟ همگی نگاه کردند و گفتند: ای سرور ما! او مرده است.

حضرت فرمود: آیا همه شما شهادت می دهید و به طور کامل متوجه شدید؟

همگی با شگفتی بسیار از این عمل امام گفتند: آری.

باز امام تکرار کرد و فرمود: خدایا! تو شاهد باش بر اینان.

سپس جنازه را به طرف قبر بردند. وقتی جنازه را در قبر گذاشتند، امام

صادق (علیه السلام) فرمود: ای مفضل! صورت اسماعیل را باز کن.

مفضل صورت اسماعیل را باز کرد و حضرت رو به جمعیت کرده، فرمود: ببینید او زنده است یا مرده؟

همگی گفتند: ای ولی خدا! او مرده است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدایا شاهد باش؛ زیرا گروهی باطل گرا، ایجاد شک خواهند کرد و می خواهند نور خدا را خاموش کنند.

سپس به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) اشاره کرد و فرمود: ولی خداوند، نور خویش را کامل خواهد کرد؛ اگرچه کافران نخواهند.

پس از سخنان امام صادق (علیه السلام)، روی قبر، خاک ریختند و پس از دفن اسماعیل، امام صادق (علیه السلام) رو به جمعیت کرد و فرمود: این مرده ای که کفن شد و حنوط شد و در این قبر دفن شد، چه کسی بود؟

همگی گفتند: اسماعیل، فرزند تو.

امام فرمود: خدایا! شاهد باش.

آن گاه دست امام کاظم (علیه السلام) را گرفت و فرمود او حق است و حق با اوست و از اوست تا زمانی که خداوند زمین و آن چه در زمین است، به ارث برد. (۱)

امام کاظم (ع) و واقفیه

امام کاظم (علیه السلام) نیز مانند پدر بزرگوارش، دچار همین مشکل بود؛ زیرا می دانست که پس از او، عده ای با سوء استفاده از زندان های طولانی وی، دست به فرقه سازی و منحرف کردن مردم زده، برخی ساده دلان را اغفال خواهند کرد و امامت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را منکر خواهند شد. از این رو آن بزرگوار برای جلوگیری از این منکر بزرگ، همان افراد اغواگر را در زمان حیات خویش، مأمور ابلاغ امامت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به دیگر شیعیان کرد؛ تا این حقیقت

ص: ۱۱۶

برخودشان روشن شود و دیگران هم که این حقیقت را از زبان اینان شنیده اند، فریب توطئه آنان را نخورند و دچار انحراف نشوند. محمد بن اسماعیل زینت می گوید: همراه «زیاد قندی» به حج رفتم و در همه حال با وی بودم. شبی به خانه رفتم و او را ندیدم. صبحگاه که او را دیدم، به او گفتم: دوری تو، مرا غمگین کرد، کجا بودی؟

زیاد گفت: در سرزمین ابطح، همراه موسی بن جعفر (علیه السلام) بودم و پسرش علی بن موسی (علیه السلام)، سمت راست پدر نشسته بود؛ پس امام کاظم (علیه السلام) روی به من کرد و فرمود:

ای زیاد! این فرزندم علی، سخنش، سخن من و کردارش، کردار من است. هرگاه نیازی داشتی، از او بخواه و سخنش را بپذیر؛ زیرا او چیزی جز حق، به خدا نسبت نمی دهد.

محمد بن اسماعیل می گوید: مدت ها از این جریان گذشت. روزی زیاد قندی به امام رضا (علیه السلام) نامه ای نگاشت و سؤال کرد که من این سخن [درباره امامت شما] را از پدر شما شنیده ام. آیا آن را اظهار کنم یا پنهان سازم؟

امام رضا (علیه السلام) فرمود: مشکلی نیست؛ اظهار کن.

زیاد، گفتار موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره جانشینی و امامت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را همه جا بیان کرد؛ اما خودش از سرکردگان فرقه واقفیه شد و امامت امام رضا (علیه السلام) را انکار کرد. روزی به سراغ زیاد رفتم و به او گفتم: آن احادیث که می گفتمی چه شد؟ زیاد گفت: اکنون وقت این حرف ها نیست. (۱)

امام رضا (ع) و حکومت عباسیان

مأمون برای آرام کردن قیام های علویان و خوشبین ساختن مردم به عباسیان و جلب محبت و عواطف دوستداران اهل بیت (علیهم السلام)، امام رضا (علیه السلام) را بسیار احترام می کرد و امام برای این که این احترام های ظاهری، گروهی را نفرید و در باطل

ص: ۱۱۷

بودن حکومت عباسیان دچار تردید نشوند، در هر فرصتی زمینه این منکر را از بین برده، حقیقت را تبیین می فرمود.

حسن بن جهم می گوید: روزی نزد مأمون رفتم. امام رضا(علیه السّلام) نیز در آن جا حضور داشت و عده ای از فقها و متکلمان هم در خدمت آن حضرت بودند. مأمون و آن گروه، سؤال های زیادی را از امام رضا(علیه السّلام) می پرسیدند. وقتی امام رضا(علیه السّلام) برخاست، من همراه وی به خانه اش رفتم و در منزل گفتم: ای پسر رسول خدا! خدای را سپاس می گویم که خلیفه به شما خوش گمان است و شما را گرمی می دارد و سخن شما را می پذیرد.

حضرت فرمود: ای پسر جهم! این اکرام و احترام ها و پذیرفتن سخن من، تو را نفریبد؛ زیرا او مرا با زهر خواهد کُشت و در حق من ستم روا خواهد داشت. این نکته را من از پیمانی که پدرانم از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دریافت کرده اند، دریافته ام؛ ولی این سخن را تا من زنده ام، باز گو مکن. (۱)

ابوسعید خراسانی می گوید: در خراسان، دو مرد به حضور امام رضا(علیه السّلام) آمدند و سؤال کردند که آیا باید نمازهای چهار رکعتی را قصر (دورکعتی) بخوانند یا این که وظیفه آنان خواندن نماز چهار رکعتی است. امام رضا(علیه السّلام) به یکی از آنان فرمود: تو باید نمازهای چهار رکعتی را قصر (دورکعتی) بخوانی؛ زیرا برای دیدار من به این شهر آمده ای و به دیگری فرمود: تو باید نمازهایت را چهار رکعتی بخوانی؛ زیرا تو برای دیدار مأمون سفر کرده ای. (۲) [و سفرت، سفر معصیت است].

۲. برخورد مستقیم

اشاره

درباره اصلاح فرد و جامعه در میان برخی از صاحب نظران، دو نظریه متقابل و متضاد وجود دارد؛ گروهی تنها راه برطرف کردن ناهنجاری ها و فسادها را برخورد مستقیم و بازداشتن به وسیله نیروهای نظامی و انتظامی می دانند و اقدامات

ص: ۱۱۸

۱- همان، ص ۳۲۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۱۰.

فرهنگی و اقتصادی را - که به عنوان زمینه سازی مطرح می شود - تنها وقت گذارانی و اتلاف سرمایه ها می دانند.

در مقابل، گروهی دیگر می گویند: باید زمینه های این گونه امور را از بین برد؛ تا خود به خود درخت گناه، بخشکد و زمینه نیکی را فراهم شود؛ تا درخت بارور و پرثمر خوبی ها خود به خود رشد کند و به بار بنشیند و اقدامات موضعی و برخوردهای مستقیم، فایده ای ندارد و دردی را دوا نمی کند و یا حداقل این اقدامات موضعی و برخوردهای مستقیم را باید به بعد از فراهم شدن زمینه های نیکی و از بین رفتن زمینه های منکر، موکول کرد. حقیقت این است که هر دو گروه در قسمتی از عقیده خود، صحیح و در قسمتی دیگر، نادرست می اندیشند. در این که زمینه سازی و اقدامات اصلاحی اقتصادی و فرهنگی، ضرورت دارد، جای هیچ شبهه ای نیست و قبلاً درباره آن سخن گفته شد؛ ولی آیا همراه با زمینه سازی، نیاز به برخورد مستقیم و برخورد موضعی نیست؟

بدون شک، بسیاری از گناهان به علت وجود هوس های افسار گسیخته ای، انجام می شوند تنها راه جلوگیری از آنها، برخورد مستقیم است؛ زیرا هیچ علتی جز هوس ها و شهوت های افسار گسیخته ندارند. علاوه بر این، اگر اقدامات عملی و برخوردهای مستقیم را به بعد از نتیجه دادن زمینه سازی های اصلاحی موکول کنیم، رشد سریع فساد و گناه، مجال شکوفایی زمینه ها را نمی دهد و قبل از رسیدن به آن مرحله، فساد و ترک وظایف، جامعه را در گرداب تباهی، فرو می برد. کشاورزی که تنها به فراهم آوردن زمینه رشد گیاه بسنده کند، بذری نپاشد و اقدامات معمول دیگر را انجام ندهد، خرمی نخواهد داشت.

همچنین کسی که بذر، کود و آب مصرف کند، ولی زمینه را برای رشد گیاه و از میان رفتن علف های هرز آماده نکرده باشد، محصولی نخواهد داشت. بنابراین، گاهی برخوردهای مستقیم با منکرات و ترک معروف ها، ضروری است.

برخورد مستقیم نیز مانند اصل امر به معروف و نهی از منکر، مراتب چند گانه ای دارد که باید هنگام امر به معروف و نهی از منکر، مورد توجه دقیق قرار گیرند؛

یعنی اگر از بین بردن منکر و یا وادار کردن به معروف با برخوردی ملایم و آرام ممکن باشد، زیاده روی و برخورد شدید، جایز نیست و اگر برخورد آرام و ملایم مؤثر نباشد، نمی توان تنها به آن اکتفا کرد و وظیفه را انجام یافته دانست؛ بلکه نوبت به شدت و اقدامات خشن تر خواهد رسید.

معصومین (علیهم السّلام) گاهی با برخوردی بسیار ملایم و مناسب، برای برطرف کردن منکر، اقدام می کردند و زمانی که چنین برخوردی را کافی نمی دیدند، برخوردی شدیدتر (مانند کتک زدن با شلاق و امثال آن) را انجام می دادند و اگر این اقدامات نیز مؤثر نبودند، با اجرای حدود الهی - که گاهی به کشتن گناهکار نیز منجر شد - و تنبیه جدی خطاکار، حدود الهی را پاس می داشتند و آن گاه که اقامه دین خداوند و از بین بردن منکرات اجتماعی، شدتی بیش از این می طلبید، آن بزرگان به میدان های جهاد می شتافتند و برای امر به معروف و نهی از منکر شمشیر به دست می گرفتند؛ چنان که سرور شهیدان و سالار جوانان اهل بهشت، امام حسین (علیه السّلام) چنین کرد و جهاد خویش را قیامی برای اقامه امر به معروف و نهی از منکر، معرفی کرد.

اینک به این سیر صعودی امر به معروف و نهی از منکر در سیره معصومین (علیهم السّلام) توجه کنیم:

برخورد آرام

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در سفر حج، هنگام رفتن به عرفات، اسامه بن زید را پشت سر خود، بر مرکب سوار کرد و چون وقوف در صحرای عرفات به پایان رسید و خواستند به طرف مشعرالحرام کوچ کنند، فضل بن عباس را که جوان بسیار خوش سیما و زیبایی بود، پست سر خود بر مرکب جای داد. در همین هنگام، عربی همراه با خواهرش - که او نیز از زیباترین زنان عرب بود - نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را آمده، سؤالاتی از آن حضرت پرسید. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به پاسخ گفتن مشغول شد. پیامبر در این هنگام دریافت که فضل به آن زن عرب، چشم دوخته است.

پس با آرامی دستش را به صورت فضل گذاشته، صورتش را برگرداند و مانع نگاه کردن او شد و به سخن خویش ادامه داد. فضل از زاویه دیگری، باز به نگاه کردن به آن زن مشغول شد. وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از پاسخ دادن به آن مرد عرب فراغت یافت، به فضل فرمود:

أما عَلِمْتَ أَنَّهَا أَيامٌ مَعْدُودَاتٌ وَالْمَعْلُومَاتُ، لَا يَكْفَى رَجُلٌ فِيهِنَّ بَصْرَهُ وَلَا يَكْفَى لِسَانُهُ وَبَدَهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِثْلَ حَجِّ قَابِلٍ؛ (۱)

آیا نمی دانی این روزها ایام شمرده شده و مشخص شده ای هستند که هیچ مردی در این ایام، چشم خویش و زبان و دست خود را [از حرام] باز نمی دارد مگر آن که خداوند همانند ثواب حج سال آینده را برایش می نویسد.

برطرف کردن عملی منکر

اشاره

زنانی که احرام می بندند، پوشیدن صورت، برایشان حرام است. امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: امام باقر (علیه السلام) از کنار زنی عبور کرد که احرام بسته بود و صورتش را نیز با بادزن دستی پوشانده بود. حضرت به طرف او حرکت کرد و با چوب دستی اش بادزن را کنار زد. (۲)

بیرون آوردن زیور زرّین

استفاده از زیور طلا برای مردان، حرام شمرده شده است. روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رجه کوفه، یکی از فرزندانش را دید که با لباسی از خز و گردن بندی از طلا از خانه خارج شد.

امام (علیه السلام) او را صدا زد و بعد، لباس او را پاره کرد و گردن بندش را قطعه قطعه کرد. (۳)

ص: ۱۲۱

۱- نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۸.

۲- قرب الاسناد، ص ۳۶۳، روایت ۱۳۰۰؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۳۰.

۳- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۷۳۰.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امیرمؤمنان (علیه السلام) را برای انجام مأموریتی به یمن فرستاد. آن حضرت ضمن انجام مأموریت خویش، همراه گروهی از مردم و با مقداری از اموال - که باید خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برده می شد - به طرف مدینه حرکت کرد. چون آن روزها با ایام حج مصادف بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای انجام حج، به مکه رفته بود، علی (علیه السلام) نیز آهنگ مکه کرد. در نزدیکی مکه شور اشتیاق زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، امیرمؤمنان (علیه السلام) را بی تاب ساخت؛ سپس مردی را به سرپرستی قافله - که آرام آرام راه می پیمود - گماشت و خود به سرعت برای دیدار رسول خدا به طرف مکه حرکت کرد. چون به مکه رسید و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را دیدار کرد، دوباره به سراغ قافله آمد؛ ولی با کمال شگفتی مشاهده کرد که همه افراد قافله لباس های بیت المال را پوشیده اند. امیرمؤمنان (علیه السلام) به نماینده خود گفت: وای بر تو! این چه وضعیتی است؟

آن مرد گفت: لباس نو و زیبا بر تن اینان کردم تا هنگام ورود، خوش قیافه باشند.

امام علی (علیه السلام) فرمود: وای بر تو! قبل از آن که اموال به دست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسد؟

سپس خود لباس ها را از تن افراد بیرون آورد و همه را در کیسه ای پنبه ای ریخت و خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورد.

همراهان امیرمؤمنان (علیه السلام) از این برخورد، ناراحت شده، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از امام علی (علیه السلام) شکایت کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر منبر قرار گرفت و فرمود: ای مردم! شکایت مکنید، زیرا او در امور الهی، خشن و سخت گیر است. (۱)

ص: ۱۲۲

نهی از منکر با شلاق

روزی امیرمؤمنان (علیه السلام) وارد بازار خرمافروشان شد و زنی را مشاهده کرد که می گریست و با مردی خرمافروش، بحث می کرد. حضرت به زن فرمود: چه شده است؟

زن گفت: ای امیرمؤمنان! من از این مرد خرما خریده ام؛ ولی خرمای زیرین، خرمای پست و بی ارزش است و همانند خرمای رویین - که من دیده بودم - نیست.

حضرت به مرد خرمافروش فرمود: پول این زن را پس بده.

مرد خرمافروش قبول نکرد. حضرت سه بار تکرار کرد؛ ولی باز هم فروشنده نپذیرفت. آن گاه حضرت با شلاق خویش، او را کتک زد؛ تا پول زن را پس داد. (۱)

تنبیه مرد قصه گو

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: امیرمؤمنان (علیه السلام) مردی قصه گو را در مسجد دید که با گفتن قصه، مانع و مزاحم نماز مردم بود و با داستان های بی ارزش باعث اتلاف وقت آنها می شد. آن حضرت با شلاقی که در دست داشت، او را تنبیه کرد و از مسجد بیرون راند. (۲)

نهی نماز گزار

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردی را در مسجد مشاهده کرد که قبل از رسیدن وقت، مشغول خواندن نماز نافله ظهر بود. این نمازی بود که برخی بدعت گذاری کرده، آن را «صلاه الضحی» می نامیدند.

حضرت با شلاق خود آرام به پهلوی او نواخت و فرمود: نماز توبه کنندگان (نافله ظهر) را تباه کردی؛ خدا تو را تباه کند. (۳)

تنبیه مردم آزار

مردی به نام زرین می گوید: در شهر کوفه در محل وضو گرفتن، مردی را

ص: ۱۲۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۱۹.

۲- همان، ج ۳، ص ۵۱۵.

مشاهده کردم که کفش های خود را درآورده، شلاق خویش را بالای کفش هایش گذاشت. سپس نزدیک تر آمد و شروع به وضوگرفتن کرد. من به او فشار آوردم؛ تا این که بر اثر فشار من، روی دست هایش افتاد. پس برخاست و وضویش را کامل کرد و آن گاه سه بار با شلاق بر سر من کوبید و فرمود: پرهیز از این که دیگران را با فشار دادن، کنار بزنی و عضوی از آنان را بشکنی و مجبور شوی غرامت آن را بپردازی.

گفتم: این مرد کیست؟

گفتند: او امیر مؤمنان (علیه السلام) است. من به سوی آن حضرت رفتم تا عذرخواهی کنم؛ ولی آن حضرت توجهی نکرد. (۱)

نهی از منکر با اجرای حدود

اشاره

یکی از شیوه هایی که در اسلام برای اقامه معروف و از بین بردن منکرات تشریح شده، اجرای حدود الهی است. اسلام برای انجام هر گونه گناه و ترک هر گونه واجبی، مجازاتی تعیین و پیشوایان جامعه را مأمور اجرای آن کرده است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ رَسُولًا... وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَلَمَنْ جَاوَزَ الْحَدَّ حَدًّا؛ (۲)

خداوند، پیامبری فرستاد... و برای هر چیزی، حدود و مقرراتی تعیین کرد و برای کسی که از این حدود و مقررات تجاوز کند نیز مجازاتی قرار داد.

برخی از مجازات ها که دارای مقدار و اندازه معینی هستند، «حدود» نامیده می شوند و بعضی دیگر، که تعیین اندازه و مقدار آنها بر عهده حاکم شرع است، «تعزیرات» نامیده می شوند و حتی در مورد دیوانگان و کودکان نیز در اموری همچون سرقت، در صورتی که برای تادیب و بازداشت آنان مفید و مؤثر باشد، اجازه تعزیر داده شده است.

ص: ۱۲۴

۱- همان، ج ۱۸، ص ۵۳.

۲- همان، ص ۳۱۰.

اجرای حد برای همه

امام صادق (علیه السلام) فرمود: زنی از اشراف را که دزدی کرده بود، خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آوردند. حضرت فرمان داد دست وی را قطع کنند. گروهی از قریشیان خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: ای رسول خدا! دست زنی از اشراف و بزرگان، مانند فلانی را برای مقدار اندکی مال، قطع می کنی؟

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

نعم، انما هلك بنو اسرائيل لانهم كانوا يقيمون الحدود على ضعفائهم و يتركون اقوياهم و اشرافهم فهلكوا؛ (۱)

آری، همانا بنی اسرائیل بدین سبب هلاک شدند که حدود را درباره ضعیفان اجرا می کردند و قدرتمندان و اشراف را رها می کردند؛ پس به هلاکت رسیدند.

تبعیض در اجرای حدود

عایشه می گوید: زنی از بنی مخزوم، اشیایی را از مردم به عنوان عاریه می گرفت و بعد این موضوع را انکار می کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد دست او را قطع کنند. خانواده او نزد اُسامه بن زید آمدند و از او خواستند که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت گو کند؛ تا حد بر آن زن جاری نشود. اُسامه این کار را کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای اُسامه! نینم که درباره حدی از حدود الهی سخن بگویی و بعد به منبر رفت و فرمود:

همانا آنان که قبل از شما بودند، هلاک شدند؛ زیرا چون ضعیفی مرتکب سرقت می شد، دستش را قطع می کردند؛ ولی اشراف را رها می ساختند. سوگند به آن خدایی که جانم در دست اوست! اگر فاطمه دخترم این کار را کرده بود، دستش را قطع می کردم.

سپس فرمان داد که دست آن زن را قطع کردند. (۲)

ص: ۱۲۵

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- همان، ص ۳۰۸.

مردی از بنی اسد مرتکب گناهی شد که باید حدّ بر او جاری می شد. او را نزد امیرمؤمنان (علیه السلام) بردند بنی اسد خدمت امام حسین (علیه السلام) رسیدند و از او خواستند که با پدرش امیرمؤمنان (علیه السلام) گفت گو کند؛ تا حد بر این شخص جاری نشود. امام حسین (علیه السلام) نپذیرفت. آنان مستقیماً به خود امیرمؤمنان (علیه السلام) مراجعه کردند و تقاضای خود را مطرح کردند. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: هر چه در اختیار من باشد و شما از من بخواهید، انجام خواهم داد. بنی اسد خوشحال از محضر امیرمؤمنان (علیه السلام) بیرون آمدند در راه امام حسین (علیه السلام) را ملاقات کردند و داستان ملاقاتشان با امیرمؤمنان (علیه السلام) را برای آن حضرت بیان کردند. امام حسین (علیه السلام) فرمود: اگر نیازی به رفیقتان دارید، برگردید؛ شاید حد بر او جاری شده باشد.

آنان دوباره به محضر امیرمؤمنان (علیه السلام) آمدند و مشاهده کردند که امیرمؤمنان (علیه السلام) حد را بر آن مرد گنه کار جاری کرده است؛ پس با شکفتی گفتند: ای امیرمؤمنان! مگر شما به ما وعده ندادی!؟

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: من به شما وعده دادم که آن چه در اختیار من باشد، انجام دهم؛ ولی این حد، وظیفه ای الهی است و در اختیار من نیست. (۱)

برخورد بسیار شدید

اشاره

گاهی برای دفع منکر و از بین بردن آن، نیاز به برخورد شدید است. در این موارد، مهربانی و اظهار عواطف و احساسات، بی‌اعتنایی به دستورات الهی است و نشان دهنده برگزیدن هوای نفس بر حکم خداست. از این رو، معصومین (علیهم السلام) که مظهر رحمت الهی هستند و در بُعد احساس و عاطفه انسانی، همچون سایر ابعاد، کامل‌ترین افرادند، در این گونه موارد، از هر گونه اظهار ترحم و احساسات عاطفی، خودداری کرده، شدیدترین برخوردها را با گناهکاران داشته‌اند؛ اگرچه گناه این

ص: ۱۲۶

گناهکاران، احترام و اظهار محبت بیش از اندازه و نسبت خدا دادن به امیرمؤمنان(علیه السلام) باشد.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: گروهی نزد امیرمؤمنان(علیه السلام) رسیدند و گفتند: السلام علیک یا ربنا؛ سلام بر تو ای پروردگار ما!

امیرمؤمنان(علیه السلام) از آنان خواست که این عقیده و گفتار خود توبه کنند؛ ولی نصیحت امیرمؤمنان(علیه السلام) کارگر نیفتاد و آنان حاضر به توبه نشدند. پس امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمان داد دو گودال در کنار هم حفر کردند و آنها را به وسیله کانالی به هم وصل کردند و آن گاه این گروه را در یکی از آن گودال ها قرار داد و در دیگری آتش برافروخت تا بر اثر دود ناشی از آتش، مردند. (۱)

امام باقر(علیه السلام) می فرماید: هفت نفر را خدمت امیرمؤمنان آوردند که می گفتند: ای علی! تو خدای ما هستی.

حضرت علی(علیه السلام) آنان را وادار به توبه کرد و چون نپذیرفتند، آنها را به همان صورت که بیان شد، به هلاکت رساند. (۲)

فرمان ترور

محمد بن عیسی بن عبید می گوید: مردی به نام فارس بن حاتم، مردم را به بدعت می خواند و گمراه می کرد. امام هادی(علیه السلام) در نامه ای چنین نگاشت: این مرد - خدا او را لعنت کند - مردم را به بدعت می خواند؛ کشتن او برای هر کسی مجاز است و خون او هدر است. چه کسی است که مرا از دست او راحت کند و او را بکشد؛ تا من از جانب خداوند، برایش بهشت را ضمانت کنم؟

پس از این فرمان، مردی به نام جنید، او را کشت. (۳)

ص: ۱۲۷

۱- بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۲- همان.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹۴.

از آثار نشر معروف:

نام کتاب مولف صفحه قطع قیمت

فرهنگنامه عاشورا جواد محدثی ۲۱۶ پالتونی ۲۰۰۰

اعتکاف مهدی مویدی ۱۷۶ پالتونی ۱۵۰۰

عطر باران ناصر صبا ۳۲۴ پالتونی ۲۰۰۰

ندای صبا در عتبات ناصر صبا ۳۰۰ پالتونی ۳۰۰۰

بانوی حجاز جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

نگین قم جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

صدف عصمت جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

آینه علی نما جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

فروغ حدیث ۲ جلد محمود شریفی ۵۳۶ وزیری ۴۰۰۰

چهارده معصوم ع جواد محدثی ۱۶۸ پالتونی ۱۵۰۰

رواق روشنی جواد محدثی ۱۲۸ رقی ۵۰۰

روشها جواد محدثی ۲۵۶ رقی ۴۰۰۰

احکام فقهی در سفرهای خارجی

محد حسین فلاح زاده ۱۶۰ رقی ۱۵۰۰

سلام بر مهدی جواد محدثی ۶۴ رقی ۱۵۰۰

سه هزار مستحب برای یک نماز

شهید اول ۱۰۴ رقی ۶۰۰

مسجد گوهر بی همتا عباس عرشی نیاسر ۱۸۴ رقی ۱۸۰۰

الفبای انقلاب جواد محدثی ۷۲ خشتی ۷۰۰

چند گام تا ظهور جواد محدثی ۱۱۰ رقیعی ۱۲۰۰

فرهنگنامه دینی جواد محدثی ۲۵۶ رقیعی ۳۸۰۰

ص: ۱۲۸

جلد دوم

اشاره

ص: ۱

«فهرست مطالب»

سخن آغازین ۱۱

بخش سوم:

اهمیت روشها ۱۳

شیوه اول:

گسستن رابطه اجتماعی و بی اعتنایی ۱۹

الف. برخورد تند ۲۰

۱. انفاقگر خطاکار ۲۰

۲. تأدیب وزیر گناهکار ۲۱

ب. قطع رابطه ای شدیدتر ۲۴

۱. جنگ گریزان پشیمان ۲۴

۲. مدعیان ناآگاه ۲۹

ج. قطع رابطه همیشگی ۳۱

۱. پسر عموی خطا پیشه ۳۲

۲. برادر خطاکار ۳۳

۳. فقیه کج اندیش ۳۳

۴. انکارگر مرتد ۳۴

ص: ۵

شیوه دوم:

تشویق شایستگان ۴۰

۱. فرزند شایسته ۴۱

۲. ارزش گذاری به عمل کفار ۴۲

۳. سخاوتمند مرتد ۴۳

۴. تشویق نامه ۴۴

شیوه سوم:

تهدید ۴۶

۱. تهدید به آتش زدن خانه ۴۷

۲. تهدید جاسوس ۴۷

۳. تهدید به عذاب الهی ۴۹

۴. تهدید سهل انگار ۵۰

۵. شهروندان حق گریز ۵۱

شیوه چهارم:

اعلام عمومی ۵۴

۱. رعایت حقوق اجتماعی ۵۵

۲. دعوت به پروا پیشگی ۵۶

۳. استفاده از اجتماعات ۵۶

شیوه پنجم:

عفو و بخشش ۶۱

۱. ناسزاگوی پرخاشگر ۶۱

۲. خویشاوند ناآگاه ۶۳

۳. عیب جویان ۶۵

ص: ۶

۴. استاندار معزول ۶۵

۵. جنگجوی پشیمان ۶۶

۶. آتش افروز شکست خورده ۶۷

شیوه ششم:

تحریک عواطف ۶۹

۱. گریه های سیاسی ۶۹

۲. یادآور کربلا ۷۰

۳. ثواب عزاداری ۷۱

۴. زیارت امام حسین (علیه السلام) ۷۳

۵. گریستن بر شهیدان ۷۴

زیارت حضرت حمزه و گریه بر او ۷۵

۶. نهی از منکر با گریه ۷۶

شیوه هفتم:

افشاگری و رازداری ۷۹

الف. پنهان کاری و سرنگه داری ۸۰

۱. افشاگری ممنوع ۸۰

۲. افشا نکردن شکرانه به سلامت ماندن ۸۱

۳. افشا نکردن پدر ۸۲

ب. لزوم افشاگری ۸۳

۱. افشای مردم گریزان ۸۵

۲. افشای همسایه بد اخلاق ۸۶

۳. افشای مدعی پروا پیشگی ۸۷

۴. افشا و اصلاح توطئه گر ۸۹

ص: ۷

شیوه هشتم:

خشونت و مدارا ۹۱۱

الف. اصالت مدارا ۹۱۱

۱. انبیا و مدارا ۹۲۱

۲. فرستادگان تندخو ۹۳

۳. درخواستگر پرخاشجو ۹۶

۴. رفق و مدارا در هدایتگری ۹۸

۵. آسانگیری در نماز جماعت ۱۰۰

۶. مدارا با خویشان ۱۰۲

ب. شدت و خشونت ۱۰۲

۱. خشونت در راه خدا ۱۰۴

۲. خشونت با فتنه گران ۱۰۵

۳. عاشقان گمراه ۱۰۵

۴. گناهکاران بی پروا ۱۰۶

۵. تسامح در عقیده هرگز ۱۰۷

۶. خشونت با اهانت گران ۱۰۹

شیوه نهم:

طرفداری از آمران و ناهیان ۱۱۱

۱. ارزش گذاری نهی از منکر ۱۱۲

۲. پشتیبانی از تبعیدی آزاده ۱۱۴

ابوذر در شام ۱۱۷

وداع با ابوذر ۱۱۹

۳. طرفداری از قیام آمران به معروف ۱۲۰

۴. پشتیبانی از قیام زید ۱۲۱

ص: ۸

۵. روحیه بخشی به قیام گران ۱۲۱

۶. رفع اتهام ۱۲۳

۷. پشتیبانی از معترضان بر ضد تباهی ۱۲۴

شیوه دهم:

استفاده از سلاح هنر ۱۳۰

الف. هنر در راه هدایت ۱۳۳

نمونه های تأثیر قرآن ۱۳۴

ب. معصومین و استفاده از هنر ۱۳۶

ج. تشویق هنرمندان در مبارزه با منکرات ۱۴۰

۱. کوبندهتر از هر سلاح ۱۴۰

۲. جنگ هنری ۱۴۰

۳. دادخواهی با زبان هنر ۱۴۱

۴. شعری کوبنده در کنار کعبه ۱۴۲

۵. هنرمندترین شاعر عرب ۱۴۵

۶. امام باقر(علیه السلام) و شاعر حق گرا ۱۴۷

۷. امام صادق(علیه السلام) و تشویق شاعر ۱۴۷

۸. نجات دادن کمیت ۱۴۸

د. هنر داستان در خدمت امر به معروف ۱۴۹

دو گونه قصه ۱۵۲

و. دو گونه هنر ۱۵۳

ه. شعر متعهد و غیرمتعهد ۱۵۳

ی. هنرهای صوتی ۱۵۴

منابع ۱۵۷

ص: ۹

روح بلند هر انسانی از مغاک پست تباهی، گریزان و مشام پاک و دیده تابناک هر آدمی، از تعفن فساد و تاریکی باطل، متنفر و بیزار است؛ زیرا انسان با فطرتی پاک و پاکیزه آفریده شده است و در درون خویش، جنگ با تباهی ها، فسادها و ظلمت ها را همراه و همزاد دارد.

همتی باید تا این نبرد درونی و این بیزاری پنهانی، به ظاهر راه یابد و در میدان جامعه، به کرسی واقعیت تکیه زند و نبرد را از لابلای پرده های دل به کوچه های شهر کشاند؛ تا از برافکندن تباهی و فساد، خسته و مانده نشود و به دام بی تفاوتی و ولنگاری گرفتار نیاید و روح مطهر انسانی، با بیداد، تباهی و فساد، خو نگیرد.

تلاش مقدس و پیگیری سزاست تا عشق انسان به ارزش های والای انسانی در نگاه و کلام و رفتار روزمره اش، ظهور و بروز یابد و والایی ها و نیکی ها، نه تنها در قلب و اندیشه، بلکه در همه جای زندگی، حضور و ظهور یابند و بدین گونه گلهای خوبی و نیکی و ارزش های متعالی، در همه جای زندگی و تمامی جوامع انسانی، بردمند و رایحه دل انگیز آنها جایگزین تعفن روح آزار و جانگداز فساد و تباهی و گناه شود.

این همت والا و این عزم مقدس و این تلاش مبارک، همان تکلیف مهمی است که در دین اسلام از آن با نام امر به معروف و نهی از منکر یاد می شود و این

همان فریضه ای است که بر فراز همه واجبات خدایی قرار دارد و رکن استوار تمامی آنها به شمار می رود.

درباره اهمیت این فریضه و نیز شرایط و مراتب آن در جلد نخست این کتاب با مخاطبان گرامی سخن گفته شد. اینک در دومین دفتر به بحث درباره روش ها و شیوه های امر به معروف و نهی از منکر می پردازیم.

شاید تذکر مجدد این نکته ضروری باشد که در این دفتر سعی بر آن است که به بررسی امر به معروف و نهی از منکر در سیره عملی معصومین (علیهم السّلام) پردازیم. بنابراین از بحث های مختلف و سخن های گوناگون که با این هدف ارتباطی نداشته باشند تن خواهیم زد. تنها و تنها متن عملکرد اولیای حق در این دفتر به مخاطبان و خوانندگان گرانقدر عرضه و تقدیم خواهد شد تا در یک چنین منطقی و یک به رهبرداری معقول، چراغ راه زندگی امروز و فردای همه ما باشد ان شاء الله.

از این رو تا پایان دفتر، جز برای توضیح همین ارتباط و چنین منطقی و برای توضیح بهره برداری از احادیث سخنی از خود نخواهیم افزود تا آنچه به دست می دهیم تنها چلچراغی فروزان از مشکات عصمت و میوه هایی شیرین از درخت طوبای ولایت و امامت باشد.

همان گونه که در دفتر نخست نیز شیوه اینگونه بود.

امید آنکه بتوانیم همواره بدین فرمان حق و فریاد دل (باطل ستیزی و حق پروری) پایبند و استوار بمانیم و در پناه انجام این وظیفه سترگ، جامعه ای لبریز از ارزشهای والای الهی و تعهدهای ویژه بشری داشته باشیم ان شاء الله.

حوزه علمیه قم: سید محمود مدنی

تمامی دستورات اسلام، اعم از واجبات و محرمات، دارای اهداف والایی می‌باشند و همگی بر اساس مصالح و مفاسدی واقعی تشریح شده‌اند؛ به گونه‌ای که هر واجبی دارای مصلحتی خاص و هر حرامی دارای مفاسدی ویژه است و در حقیقت، آنچه مورد نظر شارع مقدس است، به دست آمدن آن مصالح و اهداف بلند و نیز دوری گزیدن از آن مفاسد و تباهی‌هاست که اندیشمندان علم کلام و فقه از این مهم این گونه تعبیر کرده‌اند: «الواجبات الشریعة الطاف فی الواجبات العقلیة». نکته بسیار مهم، آن است که برای رسیدن به اهداف و به دست آوردن این مصالح و دوری گزیدن از آن مفاسد، واجبات و محرمات در اسلام به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شوند. و از طرف دین مقدس اسلام، شیوه و عمل خاصی برای رسیدن به این اهداف در نظر گرفته شده است و انسان مسلمان، موظف است همان شیوه خاص و عمل مخصوص را انجام دهد و خودش حق هیچ گونه تغییر و تبدیل روش را ندارد؛ به عنوان مثال، نماز یکی از بزرگترین واجبات و یکی از مهمترین شیوه‌های رسیدن به اهداف بلند معنوی و انسانی است و عروجگاه و تعالی بخش روح انسانی است. نماز، روح عبودیت و بندگی را در انسان، زنده می‌کند و می‌پروراند و ریشه خود بینی‌ها و خودخواهی‌ها را در انسان می‌خشکاند. آری، نماز برای رسیدن به این هدف والا، تشریح شده، ولی در این مسیر، انسان موظف است در یک چهارچوب مشخص، حرکت کند. او در راه رسیدن به آن هدف والا، حق ندارد چیزی از نماز کم کند و یا اندکی بر آن بیفزاید.

و این، راهی است معین؛ با وسیله حرکتی ویژه و معین.

شگفت آنکه در مسیر همین هدف متعالی، اگر نمازگزار، خشوع و خضوع نداشت و یا در انجام برخی از شرایط کمال و مستحبات آن، کوتاهی کرد و پس از به جای آوردن نمازی صحیح، احساس کرد می توانسته آنرا بهتر به جای آورد و نمازی کامل تر از آنچه خوانده، انجام دهد، دیگر بار حق ندارد به نیت وظیفه و وجوب، آنرا تکرار کند؛ زیرا او وظیفه خود را انجام داده و بار تکلیف را از شانه خویش فرو نهاده است و نیز حق تبدیل و تغییر این شیوه را هم ندارد؛ مثلاً نمی تواند بگوید من تنها سجده ای طولانی انجام می دهم زیرا در روح من، تأثیر معنوی بیشتری دارد و بیشتر مرا به خدا نزدیک می کند و بگوید من عوض نماز و انجام این اعمال متعارف، می خواهم به فکر و ذکر بنشینم و به سجده و دعا اکتفا نمایم، زیرا حق تعیین شیوه و روش رسیدن به اوج معنویت و زدودن منیت ها، در اختیار انسان نیست و شیوه ای است تعیین شده که بی کم و کاست باید انجام شود.

زکات نیز برای بهبود ناهنجاری های اقتصادی جامعه و اصلاح مشکلات روحی و شخصیتی فرد و جامعه، تشریح شده است؛ ولی چگونگی تعلق و شیوه پرداخت و موارد مصرف آن، به طور معین و مشخصی تعیین شده است و انسان در این موضوع، حق افزودن یا کاستن ندارد.

از این رو، اگر انسانی در چهارچوب معین و مشخص شرعی، وظیفه خود را انجام داد و زکات خویش را در یکی از مصارف هشتگانه تعیین شده، صرف کرد، ولی بعد احساس کرد که موردی مهمتر و اساسی تر و یا شیوه های بهتر برای پرداخت و مصرف آن وجود داشته، حق پس گرفتن و مصرف مجدد آنرا ندارد؛ زیرا وظیفه ای را که بر عهده او بود، انجام داد و بار تکلیف را از شانه خویش فرو نهاده است.

این گروه از واجبات و دستورات شرعی، همگی دارای چهارچوب و قالب و اعمال معین و مشخصی هستند و مکلف در شیوه و روش آنها، حق تشخیص و تعیین و تغییر ندارد؛ اما گروهی دیگر از واجبات هستند که در آنها تنها رسیدن به

یک هدف مورد نظر و مقصود خداوند متعال است و برای رسیدن به این هدف، اگر چه فرامین و دستوراتی داده شده، اما شیوه و روش رسیدن به آن هدف متعالی، به خود انسان واگذار شده است.

یکی از مهمترین این واجبات، امر به معروف و نهی از منکر است که برای اصلاح فرد و جامعه و زدودن ناهنجاریها و کژیها و تباهی های فردی و اجتماعی تشریح شده است و هیچ دستور لازم و واجبی درباره تعیین شیوه آن از جانب دین مقدس اسلام، نرسیده است؛ بلکه شیوه کار و نحوه اجرای این واجب، به خود انسان واگذار شده است (۱). بر این اساس، اگر انسان با یک شیوه خاص برای مبارزه با منکر و یا واداشتن به انجام معروفی، وارد عمل شد، ولی احساس کرد درعمل، موفق نبوده است و منکر همچنان پابرجا یا معروف همچنان متروک مانده است، قیامی دوباره و اقدامی مکرر باید انجام شود؛ تا آنجا که منکری پایدار، و معروفی مهمل نماند و تا این هدف حاصل نشده، بار تکلیف همچنان بر شانه انسان استوار و پا برجاست.

با توجه به این مقدمه، اهمیت فراوان توجه به شیوه های موفق در امر به معروف و نهی از منکر، روشنتر می شود؛ زیرا هر انسان مسلمانی موظف است برای مبارزه با منکر و دعوت به معروف، با توجه به تجارب خویش و با الگو گرفتن از اولیای حق، بهترین شیوه را برای مبارزه با منکر و اقامه معروف، برگزیند. تا نتیجه در نهایت کمال و در غایت سهولت، بدست آید و بار وظیفه نیز به منزل مقصود برسد.

در انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، نمی توان تنها به یک شکل ظاهری و فرمانی خشک، قناعت کرد و خود را بریء الذمه و فارغ از وظیفه پنداشت؛ بلکه باید شیوه های صحیح را آموخت و با بهترین شیوه، به نبرد با منکر رفت و تا منکر پابرجاست، باید با تغییر شیوه ها و روش ها به این وظیفه بزرگ ادامه داد.

ص: ۱۷

۱- البته شرایط و درجات خاص در این فریضه بزرگ وجود دارد که در دفتر اول تبیین شد ولی آنها غیر از شیوه انجام این مهم است.

آمر به معروف و ناهی از منکر، مانند مأمور آتش نشانی است که به محض برخورد با صحنه آتش سوزی، اولین سؤال او این است که این آتش، چگونه آتشی است و بهترین راه مقابله با آن، کدام است؛ زیرا فرو نشاندن هر آتشی، شیوه خاص خود را می طلبد و گاهی به کار بردن یک شیوه نامناسب بر فرو نشاندن آتش، نه تنها آتش را مهار نمی کند و شعله را فرو نمی نشاند، بلکه بر عکس، دامنه آتش را گسترش داده، شعله آتش را سرکشتر، گستاختر و ویران گرتتر خواهد ساخت.

اکنون به بررسی زندگی معصومین (علیهم السّلام) و شیوه های مختلف انجام این وظیفه در زندگی آنان می پردازیم؛ تا هر انسانی با توجه به خصوصیات و ویژگی های خویش، به روش های برخوردش با معروف های فراموش شده و منکرهای زنده شده، بیندیشد و بهترین شیوه را انتخاب نماید.

اشاره

انسان در درون خویش، نیازمند رابطه با دیگران است و کمتر فردی را می‌توان یافت که بتواند با پناه بردن به جزیره متروکه دل خویش، بریده از تمامی هموعان خویش زندگی کند و اگر این گونه افراد نادری پیدا شوند، در بسیاری از موارد از بیماری روانی رنج می‌برند و نیاز به معالجه دارند.

انسان متعارف و معمولی، همان گونه که نیاز به آب و نان و نور و آرامش دارد، نیازمند رابطه با دیگران است.

از این رو، برای اصلاح خطای او نیز می‌توان از این نیاز و کشش طبیعی او بهره جست و هنگامی که مرتکب خطایی شد، این نیاز را از وی دریغ کرد؛ تا با فهم خطای خود و جبران آن دوباره راه خویش را به دلهای سرسبز مؤمنان بیابد و این قطره جدا گشته از دریا، دوباره به دامن پر مهر دریا باز گردد.

ما در سیره معصومین (علیهم السّلام) توجه و استفاده از این روش را حتی در رابطه با کودکان نیز مشاهده می‌کنیم.

قال بعضهم شکوت الی ابی الحسن (علیه السّلام) ابناً لی. فقال (علیه السّلام) لا تضربه واهجره

مردی می گوید: در حضور امام کاظم (علیه السّلام) از فرزندم شکایت کردم. آن حضرت [در شیوه برخورد و تأدیب فرزند] فرمود: او را کتک زن؛ ولی از او دوری گزین و قهر کن؛ اما این قهر و دوریگزینی را طولانی نکن.

اکنون به نمونه هایی از سیره معصومین (علیهم السّلام) در استفاده از این روش (گسستن رابطه) برای اصلاح افراد توجه کنید:

الف. برخورد تند

اشاره

به کارگیری این شیوه، یعنی «گسستن رابطه اجتماعی» در رابطه با افراد مختلف، وضعیت های مختلفی پیدا می کند. افرادی هستند که با یک برخورد سرد و با یک اظهار خشم و ناراحتی، خود را اصلاح می کنند. جریان زیر، نمونه هایی از این نوع برخورد و اصلاح است:

۱. انفاق گر خطاکار

اسحاق بن عمار می گوید: با فزونی یافتن سرمایه و داراییام، فقرای شیعه به سویم هجوم آوردند. من نیز غلامم را فرمان دادم تا بر در سرای بیشیند و آنان را براند و برگرداند.

اتفاقاً در همان سال به حج مشرف شدم و خدمت امام صادق (علیه السّلام) رسیدم؛ وقتی سلام کردم، حضرت با حالت غضب و گرفتگی سلام مرا پاسخ گفت. به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! چه چیز باعث ناراحتی شما و خشم بر من شده است؟ فرمود: همانکه باعث تغییر عقیده تو نسبت به مؤمنان شده است. عرض کردم: به خدا سوگند! حق آنان را می گذارم و عقیده صحیح شان را ارج می نهم؛ ولی می ترسم به دست و دل بازی مشهور شوم و همه به سویم هجوم آورند و از پاسخ گویی به نیازمندان، درمانم.

ص: ۲۰

فرمود: مگر نمی دانی که هر گاه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کنند و به یکدیگر دست دهند، خدا بر آنان صد رحمت ببارد که نمود و نه رحمت از آن مؤمنی است که علاقه و محبت او به برادر مؤمنش بیشتر است و چون از روی محبت همدیگر را ببوسند، از آسمان به آنها ندا رسد که گناهان شما آمرزیده شد و چون با همدیگر به راز دل نشینند، فرشتگان مأمور محاسبه اعمال آنها، به یکدیگر می گویند: از این دو مؤمن دور شویم. شاید رازی در میان آرند که خدا نخواهد ما از آن خریدار شویم.

وقتی امام (علیه السلام) این جملات را فرمود، من به آن حضرت عرض کردم: چگونه فرشتگان از آنها دور می شوند و اعمال آنان را نمی نگارند؛ با اینکه خداوند می فرماید: نزد هر گفته شما دو فرشته رقیب و عتید حضور دارند. (۱) امام با شنیدن سخن من سر به زیر افکند و پس از لحظاتی سر برآورد و در حالی که قطرات درشک اشک، پهنای صورت مبارکش را پوشانیده بود، فرمود: ای اسحاق! اگر فرشتگان دور شوند و ننویسند و نشنوند، خدا آگاه به اسرار و نهران کارهاست. او می شنود و می داند. ای اسحاق! از خدا آن چنان بیم داشته باش که گویا او را می نگری و اگر تردیدی داشته باشی که او تو را می نگرد، کافر خواهی بود و اگر یقین داری که او تو را می نگرد و باز هم به سراغ گناه می روی، تو خدا را از همه بینندگان پستتر دانست های و خدا، برتر و والاتر از این گمان باطل است. (۲)

۲. تأدیب وزیر گناهکار

گاهی برای اصلاح شخص و توجه دادن او به خطایش، تنها یک برخورد خشم آمیز، کافی نیست؛ بلکه باید رابطه با وی را قطع کرد؛ زیرا انسان های فهیم و هوشمند، با یک بار قطع رابطه، متوجه خطای خود شده، در اصلاح خویش می کوشند.

علی بن یقین یکی از شیعیان راستین امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بود و نزد آن

ص: ۲۱

۱- ق، آیه ۱۸.

۲- مجموعه ورام بن ابی فراس، ج ۲، ص ۱۹۸؛ قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۸۱.

حضرت، مقام بسیار ارجمندی داشت. او به فرمان امام(علیه السلام) و بدون اعلام مذهب خویش، در دستگاه خلافت عباسی، به عنوان وزیر هارون، مشغول کار شد و چون نماینده‌های امین، به دفاع از حق و حمایت از مظلوم، به ویژه شیعیان می پرداخت. امام موسی بن جعفر(علیه السلام) هنگامی که به او اجازه اشتغال در پست وزارت داد، با او شرط کرد که در رسیدگی به برادران ضعیف و محرومش، کوتاهی نکند.

روزی شترچرانی به نام ابراهیم، از این وزیر مقتدر عباسی، تقاضای ملاقات کرد. علی بن یقظین با اینکه عذر موجهی نداشت، از پذیرفتن این شترچران مستضعف، خودداری کرد و ابراهیم، ناامید از در خانه علی بن یقظین به خانه خود بازگشت.

آن سال، علی بن یقظین آهنگ زیارت خانه خدا کرد. وی در مسیر حج، وارد مدینه شد و از امام موسی بن جعفر(علیه السلام) اجازه ملاقات خواست، تا از فیض دیدارش بهره گیرد. فرستاده وزیر قدرتمند عباسی به او خبر داد که امام موسی بن جعفر(علیه السلام) حاضر به پذیرفتن وی نیست و با او ملاقات نمی کند. روز بعد علی بن یقظین در حالیکه از این بی اعتنائی امام، سخت دلشکسته و غمگین بود، به طور اتفاقی با امام(علیه السلام) رو به رو شد، و با کمال تواضع گفت:

سرورم! گناه من چه بود که مرا از فیض دیدارت محروم کردی و مرا از در رحمت خویش ناامید ساختی؟

امام(علیه السلام) فرمود: تو را به ملاقات خویش نپذیرفتم؛ زیرا تو برادر مؤمنت، ابراهیم شترچران را به ملاقات خویش نپذیرفتی و خداوند نیز از پذیرفتن اعمال تو و آمرزش گناهانت، خودداری می کند؛ مگر اینکه ابراهیم شترچران را بیابی و از خودت خرسند سازی.

علی بن یقظین گفت: آقای من! من کجا و ابراهیم کجا؟ من در مدینه و او در کوفه به سر می برد و با وجود این فاصله طولانی، چگونه رضایت او را به دست آورم. امام(علیه السلام) فرمود: شبانگاه، تنها به گورستان بقیع برو؛ به طوری که یاران، دوستان و خدمتکارانت آگاه نشوند و وقتی به بقیع وارد شدی، شتری آماده و راهوار

خواهی دید؛ بر آن سوار شو که آن شتر، تو را به خانه ابراهیم خواهد برد.

علی بن یقظین طبق دستور آن حضرت شبانگاه به بقیع رفت و بر شتری که در آنجا وجود داشت، نشست و پس از گذشت لحظات اندکی، احساس کرد مسیر بسیار طولانی مدینه تا کوفه را پیموده است و در کوچه های کوفه در مقابل خانه ابراهیم شترچران قرار دارد؛ پس از شتر فرود آمد؛ سپس در زد و گفت: من علی بن یقظین هستم؛ در را بگشاید.

ابراهیم شترچران که باور نمی کرد وزیر به در خانه اش آمده، از درون خانه پاسخ داد: علی بن یقظین وزیر مقتدر خلیفه، بر در سرای من چه می کند. علی بن یقظین گفت: ای مرد! در را بگشای که مشکل بزرگی پیش آمده است. ابراهیم در خانه را گشود و با کمال شگفتی وزیر را بر در خانه خویش دید؛ پس او را به درون خانه خویش دعوت کرد.

علی بن یقظین وارد خانه ابراهیم شد و گفت: ای ابراهیم! امام و سرورم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از پذیرفتن من خودداری کرد و ملاقات با مرا، مشروط به عفو و گذشت تو از خطای من مشروط کرد.

ابراهیم گفت: ای علی بن یقظین! خدا تو را بیامرزد. تو را بخشودم.

علی بن یقظین گفت: نه، این تنها کافی نیست. من اکنون صورتم را بر خاک می گذارم و تو را به خدا سوگند می دهم که پای خویش را روی گونه ام گذاری و صورتم را به خاک بمالی. ابراهیم گفت: هرگز من چنین جسارتی نخواهم کرد.

علی بن یقظین بر اصرار خویش افزود و او را سوگند داد. ابراهیم به ناچار پا بر صورت وزیر نهاد و گونه لطیف وزیر را زیر پای درشت خویش و خاک تیره صحن خانه قرار داد.

علی بن یقظین همان گونه که در زیر پای ابراهیم قرار داشت، با خود زمزمه می کرد: خدایا! تو شاهد باش. لحظات شگفتی سپری شد. ناله وزیر و گریه ابراهیم در هم آمیخت. ابراهیم پا از صورت وزیر برداشت و علی بن یقظین برخاست و از خانه ابراهیم بیرون آمد و دوباره بر همان شتر سوار شد و پس از لحظاتی وارد

مدینه شد. وی پس از ورود به مدینه، بیدرننگ عازم خانه امام موسی بن جعفر (علیه السلام) شد. امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در را بر روی علی بن یقظین گشود و به گرمی از او استقبال کرد. (۱)

ب. قطع رابطهای شدیدتر

اشاره

گاهی انسان چنان با خطای خود انس گرفته و به عقیده باطل خویش پایبند شده که جدی بودن خطا را باور نمی کند. اینجاست که برای متوجه ساختن فرد خطاکار و توجه دادن وی به اهمیت اشتباه و گناه او، چاره‌های جز قطع رابطه نیست اکنون به دو نمونه از این قطع رابطه طولانی، توجه کنید:

۱. جنگ گریزان پشیمان

جنگهای مسلمانان صدر اسلام، برخی ویژگی‌هایی داشتند که صبر و بردباری فوق العاده‌ای می طلبدند. یکی از این نبردها، «جنگ تبوک» بود. این نبرد در گرمای شدید تابستان واقع شده بود. و علاوه بر این، سربازان اسلام می بایست مسافتی طولانی را تا صحنه نبرد پیمایند و از طرف دیگر، دشمن نیز بسیار قدرتمند و توانا بود. وضعیت خاص زمانی این نبرد که همزمان با ایام بهره برداری از محصولات کشاورزی و خوشه چینی از درختان خرما بود نیز بر مشکلات این نبرد میافزود. مجموعه این مشکلات باعث شد که تعداد زیادی در همراهی با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تردید کنند و از همراهی با او، پا پس کشند.

گروهی از اینان منافقانی بودند که قبلاً هم ثبات قدم و استواری از خود نشان نداده بودند و عدم همکاری کنونی آنان نیز جای شگفتی نداشت؛ ولی در این میان، سه تن از مسلمانان ثابت قدم که در تمامی صحنه‌ها به خوبی امتحان داده بودند، از همراهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خودداری نمودند و در مدینه باقی ماندند.

ص: ۲۴

یکی از این افراد، کعب بن مالک شاعر بود. وی جریان این اشتباه بزرگ و چگونگی برخورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خود و دو تن دیگر از متخلفان را این گونه باز گفته است: من هرگز و در هیچ نبردی، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جدا نشدم و در بدر و احد و حنین و غیر آن، همراهش بودم؛ ولی هنگامی که آن حضرت قصد رفتن به نبرد تبوک کرد، فصل رسیدن میوه ها و به دست آمدن محصول بود و کشاورزان پس از یک سال تلاش، خود را برای برداشت حاصل زحمات یک ساله خود، آماده می کردند و از سوی دیگر، گرمای تابستان حجاز هم بیداد می کرد و تصور پیمودن مسیر طولانی مدینه تا مرز روم نیز صحنه ای دشوار، فرادید انسان قرار می داد؛ ولی با این همه، مسلمانان بیدار دل و استوار پیمان، همه در فکر آماده شدن برای نبرد بودند و من نیز خود را برای شرکت در این نبرد، آماده کرده بودم و حتی دو شتر قوی برای این کار، آماده کرده بودم و هیچ عذری برای غیبت نداشته، تندرست، سالم و ثروتمند بودم.

کم کم وقت حرکت نزدیک می شد و افراد، اندک اندک به لشکرگاه می کوچیدند؛ ولی سایه سار سرد درختان و درختان پر از میوه، بر اشتیاق من برای ماندن در مدینه می افزود. می بایست برای تهیه ساز و برگ سفر، به بازار بروم و هر روز به این بهانه به بازار می رفتم؛ ولی ساز و برگ مسافرت را تهیه نکرده، به خانه باز می گشتم و این؛ بهانه خوبی برای عدم حضورم در جنگ بود. سرانجام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کوچ کرد و من و فزارة بن ربیع و هلال بن امیه، از همراهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خودداری کردیم. پس از کوچ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مومنان، چون از خانه به کوچه و بازار می رفتیم، چهره های دوستداشتنی را نمی دیدیم؛ زیرا تمامی مومنان همراه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) کوچیده بودند و جز عده ای از منافقان که از آنان دل خوشی نداشتیم و برخی پیران و بیماران، کسی دیگر در مدینه باقی نمانده بود.

کم کم از عقب ماندگی و تخلف خویش، سخت پشیمان شدم و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز به علت زیادی همراهانش، هرگز از من یاد نکرد و تنها وقتی به تبوک رسیدند، فرمود: کعب بن مالک چه کرد؟ در پاسخ آن حضرت گفته شد: رفاه زدگی و

خوشگذرانی، او را از نعمت همراهی با شما محروم کرد.

معاذ بن جبل از من دفاع کرده و گفته بود: ما از او جز خوبی و نیکی سراغ نداریم. به هر حال، پیامبر(صلی الله علیه و آله) در جنگ تبوک، به آنچه می خواست، رسید. لشکریان روم عقب نشینی کردند و جز درگیری های پراکنده، جنگی روی نداد و پس از لختی درنگ، لشکر اسلام رو به سوی مدینه نهاد. با آگاهی از بازگشت پیامبر(صلی الله علیه و آله)، بر شرمندگی و خجالت من افزوده شد و به فکر چاره جویی و بهانه سازی افتادم، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که چاره ای جز راستگویی و اعتراف به گناه ندارم. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) وقتی به شهر مدینه وارد شد، به عادت همیشگی خود، به مسجد رفت و در آنجا دو رکعت نماز به جای آورد. پس از پایان نماز رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، فراریان از صحنه نبرد هر کدام عذری دروغین تراشیده، به پیشگاه آن حضرت عرض کردند و حضرت نیز پرده پوشی کرده، عذرشان را پذیرفت و بر ایشان استغفار کرد.

من نیز چون دیگر متخلفان به محضرش شتافتم. تبسمی شیرین، همراه با خشمی پنهان در چهره اش یافتم؛ رو به من کرده، فرمود: مگر تو چارپایی نخریده بودی که همراه ما بیایی؟ گفتم: ای پیامبر خدا! اگر با کسی دیگری به جز تو روبه رو بودم، عذرهای بیان می کردم و بهانه ها می آوردم که همه مورد پذیرش او قرار گیرد؛ ولی چه کنم که با تو، جز راستی نتوانم سخن گفت؛ زیرا که همه چیز به وسیله وحی بر تو آشکار می شود، پس تنها عذر من، سستی و تنبلی بود و امیداورم بدین سبب که دروغی نگفته ام، خدا توبه مرا بپذیرد.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) رو به افراد حاضر در مسجد کرده، فرمود: این مرد با صداقت سخن گفت و آنگاه رو به من کرده، فرمود: اکنون برخیز تا بینم خدا درباره تو چه حکمی خواهد کرد. من برخاسته، از مسجد بیرون آمدم. افرادی گردم جمع شدند و زبان به ملامت گشودند که چرا عذری نیاوردی؛ تا چون دیگران از مصیبت رهایی یابی و پیامبر(صلی الله علیه و آله) برایت استغفار کند. اینان آنقدر ملامت کردند که بر آن شدم دوباره خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله) بروم و عذری بسازم و دروغی بیافم و خود را از این

ملاحت و سرگردانی، برهانم؛ ولی باز اندیشیدم که هر چند نجات در دروغگویی باشد، اما راستگویی و صداقت، بهتر و شایسته تر است. اندکی بعد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به اصحاب فرمود: با اینان که از حضور در جبهه تخلف ورزیده اند، سخن مگویید و رابطه خویش را با آنان بگسلید و از آنان دوری گزینید. این مجازات، مجازات بسیار سختی بود که برای گناه بزرگ ما تعیین شد. پس از این فرمان، دیگر کسی با ما سخن نمی گفت؛ پرسشمان پاسخی نمی یافت و نزدیکان از ما گسستند و ما تنهای تنها شدیم؛ غریب در شهر خویش و ناآشنا در دیار خود. این مجازات، آنقدر برایمان سنگین بود که جهان روشن در برابر دیدگانمان تاریک و سیاه می نمود. در مسجد و هنگام نماز به گوشه چشم، در ما می نگریستند در خانه همسران ما نیز از ما رو برمی گرداندند و دوری می گزیدند. ما سه نفر، کاری جز گریه و ناله نداشتیم.

شبى به سرای پسر عمویم رفتم و به او سلام کردم؛ ولی او سلام مرا پاسخ نداد و پس از سلام، هر چه سخن گفتم، جوابی نشنیدم. سه بار او را سوگند دادم و گفتم: آیا نمی دانی که من خدا و پیامبرش را دوست دارم؛ ولی او هیچ سخنی بر زبان نیاورد و پاسخی نداد. از خانه او بیرون آمدم. فردا در بازار، تنها نشسته بودم که ترسایی سراغ مرا گرفت. مرا به او نشان دادند. او نامه ای به من داد. نامه را گشودم و با گشودن و خواندن نامه، مصیبت و اندوهم صد برابر شد؛ زیرا در آن نامه پادشاه غسانیان برای من نامه نوشته بود: از این که از محضر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و مسلمانان رانده شده ای، ناراحت شدم و اینک این نامه را فرستاده ام و از تو دعوت می کنم که به دربار ما بیایی و قدر بینی.

با خواندن نامه، به اندیشه فرو رفته، با خود گفتم: این بالاترین مصیبت است که کافری از من می خواهد که به او پناهنده شوم. نامه را سوختم و گریه بسیاری کردم و چهل روز را در عذاب و شکنجه روحی سپری کردم. پس از گذشت این مدت، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) زنان ما را فرمان داد که از ما جدا شوند و بدین سان، تنها و تنها شدیم. همسر یکی از ما که شوهرش بسیار سالمند بود و بدون او نمی توانست زندگی اش را اداره کند، از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) درخواست کرد اجازه دهد

که در کنار شوهرش بماند و به او کمک کند و حضرت نیز اجازه داد.

پنجاه روز در این تنهایی و سوز و گداز به سر بردیم و تمامی این پنجاه روز را مشغول استغفار و توبه و در اندیشه اصلاح خود و جبران خطای خود بودیم. روز پنجاهم، یکی از مسلمانان با شتاب نزد من آمد و مرا بشارت داد که توبه‌ام پذیرفته شده است. با شتاب به مسجد آمدم و به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدم و از آن حضرت پرسیدم: آیا خدا توبه ام را پذیرفته است یا شما توبه ام را قبول نموده اید؟ حضرت این آیات را خواند:

{لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ}؛ (۱)

خداوند، رحمت خود را شامل حال پیامبر و [همچنین] مهاجران و انصار کرد؛ آنان که از زمان عسرت و شدت [در جنگ تبوک] از او پیروی نمودند؛ پس از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها از حق منحرف شود؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است و [همچنین] آن سه نفر را که [در مدینه] ماندند [و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند] تا آن حد که زمین با همه فراخنایش بر آنها تنگ شد و جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند و دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست و در آن هنگام، خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت و توبه آنان را پذیرفت که خداوند، توبه پذیر و مهربان است.

من با شنیدن آیات مربوط به قبول توبه ام، دیگر در پوست نمی گنجیدم؛ پس به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردم: ای رسول خدا! به شکرانه قبول توبه ام، عهد می کنم که همواره راست بگویم و اکنون تمامی مالم را صدقه می دهم. حضرت فرمود:

ص: ۲۸

تمامی مالت را صدقه نده، بلکه برخی از آن، برای این کار کافی است. من نیز به دستور آن حضرت، مقداری از اموال را به فقرا بخشیدم. (۱)

برخی از مفسران در این باره چنین گفته اند: چون سلاح قطع رابطه اجتماعی بر قلب اینان سخت کارگر شد و به تعبیر قرآن، فراخنای زمین با همه گستردگی اش، بر آنان تنگ شد، از شهر مدینه خارج شدند و خانواده های آنان هر روز بر ایشان غذا می بردند؛ ولی با آنان سخن نمی گفتند و غذا را نزد آنها می گذاشتند و خود بدون هیچ سخنی، به مدینه باز می گشتند.

پس از گذشت مدتی، این سه نفر به یکدیگر گفتند: اکنون که همه از ما بریده اند، بهتر است ما نیز از یکدیگر جدا شویم و در خلوت تنهایی خویش، بر گناه خود بگرییم و توبه کنیم. و بدین سان، این سه نفر با همدیگر نیز قطع رابطه کردند و روزهایی را بدین گونه سپری کردند. سرانجام، پس از گذشت پنجاه روز که صداقت و اخلاص و پشیمانی از رفتار گذشته خود را اظهار و اثبات نمودند، خدا توبه آنان را پذیرفت. (۲)

۲. مدعیان ناآگاه

چون مأمون امام رضا (علیه السلام) را به خراسان فراخواند و آن حضرت را به ولیعهدی خود منصوب کرد، عده ای که خود را از شیعیان امام علی (علیه السلام) معرفی کردند، از آن حضرت، اجازه ملاقات خواستند؛ امام امام رضا (علیه السلام) آنان را به حضور نپذیرفت.

آنان دیگر روز، باز آمدند و تقاضای ملاقات کردند؛ ولی باز هم آن حضرت آنان را نپذیرفت. دو ماه تمام آنان هر روز تقاضای ملاقات می کردند و آن حضرت از پذیرفتن آنان خودداری می کرد. در شصتین روز، آنان به مسئول ملاقات های آن حضرت گفتند: به امام (علیه السلام) بگو: ما از شیعیان پدرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) هستیم و دشمنان به واسطه نپذیرفتن شما، ما را سرزنش می کنند و می گویند امام (علیه السلام) شما

ص: ۲۹

۱- ابوالفتوح رازی، تفسیر روض الجنان، ج ۲، ص ۶۴۹.

۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۶۸.

هم شما را به حضور خود نپذیرفت و اگر این بار هم ما را نپذیری، ما را گریزی نیست که از شدت شرم و خجالت، در شهر و دیار خود نمایم و از آنجا کوچ کنیم. مسئول ملاقات های امام، سخن آنان را با امام باز گفت و امام (علیه السلام) به آنان اجازه ورود داد. دلدادگان مشتاق و هجران کشیده، به محضر آن حضرت درآمدند و سلام گفتند. امام (علیه السلام) جواب سلام آنان را نداد و به آنان اجازه نشستن نیز نداد. این گروه که دیگر طاقتشان طاق شده بود، از کوره در رفته، به امام (علیه السلام) اعتراض کردند و گفتند: ای پسر رسول خدا! چرا بر ما ستم روا می داری؟ چرا مدتی طولانی ما را از خویش راندی و اینک پس از آن همه سر باز زدن از ملاقات، با ما اینگونه برخورد می کنی؟

امام (علیه السلام) فرمود: این آیه را بخوانید:

{وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ} (۱)

آن مصیبت هایی که به شما می رسد، به سبب کارهایی است که انجام داده اید و خدا از بسیاری از اعمال شما می گذرد.

آنگاه امام رضا (علیه السلام) فرمود: من در این بی مهری و سرزنش، به خدا و رسول خدا و پدرانم اقتدا کردم؛ زیرا آنان بر شما خشم گرفتند و عتاب روا داشته اند.

مدعیان تشیع با شگفتی گفتند: چرا؟ ما چه گناهی مرتکب شده ایم که شایسته عتاب و سرزنش خدا و پیامبر و شما شده ایم؟

امام (علیه السلام) فرمود: شما ادعای بزرگی می کنید و می گوید ما شیعیان علی (علیه السلام) هستیم! وای بر شما! شیعه علی، حسن و حسین: و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر می باشند که هرگز با او مخالفت نکرده و هیچ یک از نواهی او را مرتکب نشده اند. شما در حالی ادعای شیعه بودن می کنید که در بسیاری از اعمالتان با آنها مخالفت می ورزید و در بسیاری از واجبات، سستی روا می دارید. شما حقوق برادران دینی تان را سست و سبک می شمارید و آن جا که

ص: ۳۰

جای تقيه نیست، تقيه می کنید و به هنگام لزوم، تقيه نمی کنید. بلی، اگر شما می گفتید: ما دوستدار شما می باشیم، من سخن شما را انکار نمی کردم؛ ولی مرتبه و مقام بزرگی را ادعا کرده اید که اگر سخنتان را با عملتان تصدیق نکنید، هلاک می شوید؛ مگر رحمت خدا شما را دریابد.

مدعیان بیپروا و خطا پیشه که متوجه گناه خویش شده و با شیوه اصلاحی امام (علیه السلام) به راه آمده بودند، با نهایت تواضع و شکستگی عرض کردند: ای پسر رسول خدا! ما به درگاه خدا استغفار کرده، از ادعای بزرگ پیشین، توبه می کنیم و همانگونه که شما به ما آموختید، خود را دوست شما و دوستدار دوستان و دشمن دشمنان شما می دانیم. امام رضا (علیه السلام) فرمود: مرحبا بر شما ای برادران من و ای دوستان من! اکنون بنشینید. آنان در پایین مجلس نشستند؛ ولی حضرت آنان را احترام کرده، فرمود: بالاتر و نزدیکتر آیید. آنان اندکی پیش آمدند؛ ولی آن حضرت باز آنان را نزد خود خواند؛ تا در کنار خود نشانید.

آنگاه به مسئول ملاقاتهای خود فرمود: به اندازه‌های که اینان مورد بی مهری قرار گرفته اند، آنان را احترام و محبت کن؛ زیرا اینان با توبه خود، گناهانشان را زدودند و به علت محبت و دوستی با ما، شایسته کرامت و محبت شدند؛ سپس آن حضرت آنان را با انواع هدیه ها و تحفه ها، مورد عنایت قرار داد. (۱)

ج. قطع رابطه همیشگی

اشاره

گاهی قطع رابطه موقت نیز برای اصلاح گناهکاران، کافی نیست؛ بلکه برای اصلاح آنان و جلوگیری از افسادشان و یا برای درس گرفتن دیگران، نیاز به قطع رابطه کامل و مستمر است. اکنون به نمونه هایی از این شیوه نهی از منکر، توجه کنید:

ص: ۳۱

اسلام به برقراری روابط اجتماعی، به ویژه روابط خانوادگی، بسیار اهمیت داده است؛ تا آنجا که قطع رحم و «گسستن ارتباطات خویشاوندی» را حرام دانسته است؛ اما گاهی برای بازداشتن فردی از منکر، چاره ای جز گسستن این روابط نیست. در این صورت، نهی از منکر، مهمتر از این واجب است و باید اقدام به قطع رابطه کرد.

ابراهیم بن مفضل می گوید: در محضر امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بودم که آن حضرت سوگند خورد که هرگز با پسر عمویش، محمد بن عبدالله ارقط، سخن نگوید. من در شگفت از این سوگند و از این قطع رابطه با خویشاوند، با خود اندیشیدم که این مرد، ما را فرمان می دهد که با اقوام و خویشان خود رابطه داشته باشیم و به آنها نیکی کنیم؛ ولی خود سوگند می خورد که با پسر عمویش سخن نگوید! آن حضرت که از اندیشه من با خبر بود، فرمود: این قطع رابطه من نیز یک نوع نیکی کردن به پسر عمویم می باشد؛ زیرا او همواره از من بدگویی می کند و وقتی مردم بفهمند که من، رابطه خود را با او قطع کرده ام، سخن او را نمی پذیرند و ناچار او از من سخن نخواهد گفت و به عیب جویی من نخواهد پرداخت و این برای او بهتر است. (۱)

نظیر همین جریان در رابطه با امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و فرزند منحرف امام صادق (علیه السلام) (عموزاده آن حضرت) نیز نقل شده است.

عمر بن زید می گوید: نزد امام رضا (علیه السلام) نشسته بودم که سخن از محمد بن جعفر (فرزند امام صادق (علیه السلام)) به میان آمد. آن حضرت فرمود: من عهد کرده ام با او در زیر یک سقف خانهای قرار نگیرم. با خود گفتم چگونه است که امام، ما را به پیوند با خویشاوندان می خواند؛ ولی خود با پسر عمویش این گونه قطع رابطه می نماید؟

ص: ۳۲

حضرت از اندیشه درونی من با خبر شد و فرمود: این، قطع رابطه خویشاوندی نیست؛ بلکه نیکی به خویشاوند و صله رحم است؛ زیرا او هر گاه نزد من بیاید و با من رابطه داشته باشد، از قول من سخنانی را نقل خواهد کرد و مردم سخن او را خواهند پذیرفت (در حالی که سخنان او صحیح نیست)؛ ولی وقتی من رابطه ام را با او قطع نمایم و او به سراغ من نیاید و من نزد او نروم، مردم سخنان او را نخواهند پذیرفت. (۱)

۲. برادر خطاکار

در زمان مأمون عباسی، زید فرزند امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بر ضد مأمون قیام کرد و خانه های افرادی را در کوفه آتش زد و سرانجام، دستگیر و نزد مأمون فرستاده شد. مأمون او را به محضر امام رضا (علیه السلام) فرستاد. برخی گمان می کردند که امام رضا (علیه السلام) با توجه به رابطه برادری، تحت تاثیر عاطفه خویشاوندی قرار می گیرد و از خطاهای وی چشم پوشی می کند و به او محبت می نماید؛ ولی آن حضرت مدتی درنگ کرده، سپس سر برداشت و خطاب به زید که ایستاده بود، فرمود: ای زید بدا به حالت! خون ها ریختی و راه ها را ناامن ساختی و در مال هایی که بر تو حلال نبود، تصرف نمودی....

آنگاه امام (علیه السلام) سوگند یاد کرد که هرگز با وی سخن نگوید و فرمان داد تا وی را آزاد کنند. (۲)

۳. فقیه کج اندیش

هماره دستگاه های جبار و حکومت های فاسد، برای تثبیت سلطه خویش، از عالم نمایانی منحرف، سود برده اند، تا در مقابل عالمان واقعی و پیشوایان حق، چهره سازی نموده، در پس این چهره ها به اهداف شوم خود برسند و گاهی این امر بر این عالمان نیز مشتبه شده، گمان می برند که به راستی در خدمت اسلام و

ص: ۳۳

۱- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۱.

۲- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۳۱۵؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۳.

مسلمین می باشند. از این رو، گاهی ائمه (علیهم السّلام) برای آگاه کردن این عالمان فریب خورده و غافل و گاهی برای افشاگری چهره این دانشمندان دین فروش و آلت دست قرار گرفته، اقدام به قطع رابطه با اینها می نمودند.

سعید بن ابی خصیب می گوید: من و ابن ابی لیلی (عالم عراقی) وارد مدینه شدیم و وقتی به مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم، امام صادق (علیه السّلام) نیز به مسجد وارد شد. ما به محضر آن حضرت شتافتیم. آن حضرت از حال من و خانواده ام سؤال کرد و مرا مورد لطف خویش قرار داد و آنگاه پرسید: این شخص که همراه توست، کیست؟ عرض کردم: او ابن ابی لیلی، قاضی مسلمانان است. حضرت فرمود: بسیار خوب و بعد رو به ابن ابی لیلی کرد و فرمود: مال شخصی را می گیری و به دیگری می دهی و بین زن و شوهر جدایی می افکنی و در این امور از هیچکس پروا نمی کنی؟ ابن ابی لیلی گفت: آری. امام (علیه السّلام) فرمود: بر اساس چه چیزی قضاوت می کنی؟ ابن ابی لیلی گفت: بر اساس روایات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سخنان ابوبکر و عمر. حضرت فرمود: آیا این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده ای که فرمود: اقضاکم علی (تواناترین شما در قضاوت علی (علیه السّلام) است)؟ او گفت: آری. امام (علیه السّلام) فرمود: پس چگونه بر اساس قضاوت های دیگران [نه قضاوت علی] حکم می کنی؛ در حالیکه خودت این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شنیده ای؟ با گفتن این جملات، رنگ از صورت ابن ابی لیلی پرید. حضرت به او فرمود: برو و برای خود همراه دیگری برگزین. به خدا سوگند! هرگز با اختیار خود، یک کلمه با تو سخن نخواهم گفت. (۱)

۴. انکارگر مرتد

اسلام همراه با دستورهای عبادی و فردی، وظایفی اجتماعی نیز برای انسان مسلمان تعیین کرده است. گروهی تنها به پاره‌های از دستورات فردی توجه کرده، آنها را وجهه همت خود می سازند، ولی حاضر نیستند به وظایف اجتماعی گردن

ص: ۳۴

نهند؛ به عنوان مثال، از انجام فریضه نماز یا روزه، روی گردان نیستند؛ ولی از پرداخت زکات یا خمس که فرمانی اقتصادی و برای اصلاح اجتماع است، گریزانند و گمان می کنند این گونه عمل کردن به دستورات اسلام، به صورت ناقص و گزینشی، کافی است.

برخی افراد پا را از این فراتر نهاده، نه تنها به برخی دستورات عمل نمی کنند، بلکه به طور کلی، منکر این گونه دستورات می شوند. در اینجا گناه، بسیار سنگین شده، برای آگاه کردن ایشان و دیگران، باید مجازاتی متناسب با جرم سنگین آنان در نظر گرفت که در مسائل حدود اسلامی به این موضوع مهم، پرداخته شده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در اولین روزهای اجرای این فریضه الهی، برای تنبیه گناهکاران و مجرمان و درس گرفتن دیگران، از سلاح قطع رابطه و نپذیرفتن هدیه استفاده کرد.

أبوامامه باهلی می گوید: ثعلبه بن حاطب انصاری که از مجاهدان نبرد بدر بود، به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! از خدا بخواه تا ثروتی به من عنایت کند. حضرت فرمود: وای بر تو ای ثعلبه! ثروتی اندک که شکرش را به جا آوری، بهتر از ثروت فراوانی است که تاب آن را نداشته باشی.

ثعلبه از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون رفت و باز در یک ملاقات دیگر با پیامبر اکرم ص، درخواست خود را تکرار نمود. حضرت فرمود: آیا من الگوی خوبی برای تو نیستم؟ به خدا سوگند! اگر بخواهم که کوهها برایم تبدیل به طلا و نقره شوند، این کار، انجام خواهد شد. ثعلبه این بار هم بدون شنیدن پاسخی مثبت، از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون رفت؛ ولی باز در جلسه ای دیگر، درخواست خود را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تکرار کرد و سوگند خورد که اگر خدا به او ثروتی عنایت کند، حق هر صاحب حقی را به او پرداخت کند. این بار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست به دعا برداشت و دو بار عرض کرد: خدایا! به ثعلبه، ثروتی عنایت فرما.

ثعلبه خوشحال از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون رفت. پس از گذشت زمانی اندک، ثعلبه، گوسفندانی خرید و آنان همانند کرم ها که بسیار زود زیاد می شوند، به

سرعت رشد کرده، افزایش پیدا کردند و از آن پس، ثعلبه که گرفتار گوسفندان بسیار خود بود، تنها نماز ظهر و عصر را در محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به جا می آورد و بقیه نمازها را در کنار گوسفندان خود می خواند؛ ولی باز هم گوسفندان او افزایش یافتند؛ به طوری که دیگر ثعلبه حتی فرصت حضور در نماز جماعت ظهر و عصر را هم نداشت و تنها در نماز جمعه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) حاضر می شد.

گوسفندان او باز هم افزایش پیدا کردند و فرصت نماز جمعه را هم نیز از ثعلبه گرفتند و دیگر ثعلبه در هیچ نماز جمعه و جماعتی دیده نمی شد. او تنها خبرهای مربوط به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را هر روز جمعه از کسانی که به نماز جمعه می رفتند، می پرسید.

روزی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از یاران خود پرسید: ثعلبه چه می کند؟ آنان پاسخ دادند: او آنقدر گوسفند دارد که در صحرا نمی گنجند، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) سه بار فرمود: وای بر ثعلبه!

مدتی بعد، فرمان پرداخت زکات و آیات مربوط به آن نازل شد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) مردی از بنی سلیم و مردی از بنی جهینه را مامور جمع آوری زکات کرد و دستورات لازم را به آنان داد.

این دو نفر نزد ثعلبه رفتند و آیه زکات را برای وی خواندند و او را از این حکم الهی، آگاه کردند و نامه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در این باره را برای او قرائت کردند.

ثعلبه پس از شنیدن سخنان آنان گفت: این زکات، همان جزیه است و همان مالیاتی است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) از یهودیان و مسیحیان می گیرد و یا همانند آن است. اکنون شما به سراغ دیگران بروید و از آنان بستانید؛ تا من در این باره بیندیشم و بعد، نزد من آیید.

فرستادگان پیامبر(صلی الله علیه و آله) به سراغ یکی دیگر از مسلمانان که در همان نزدیکی ها مشغول دامداری بود، رفتند و پیام رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و حکم خدا را به وی ابلاغ کردند. آن مسلمان، وقتی از فرمان الهی و پیام رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آگاه شد، برخاست

و بهترین گوسفندان خود را جدا کرد. و به عنوان زکات، به فرستندگان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تقدیم کرد.

فرستادگان پیامبر گفتند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) ما را فرمان داده است که بهترین گوسفندان را برای زکات برگزینیم و بدترین و پست ترین آنها را نیز نپذیریم؛ بلکه گوسفندهای متوسط و معمولی، برای پرداخت این فریضه، کافی می باشند؛ اما این مرد مسلمان پاک نهاد گفت: آری، آنچه گفتید، صحیح است و برای انجام واجب، می توان به دادن گوسفندان معمولی بسنده کرد؛ ولی من هرگز این گوسفندان را پس نخواهم گرفت. من با نهایت خرسندی و رضایت خاطر، آنها را می دهم و دوست دارم آنها را بپذیرید. فرستادگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) زکات وی را گرفته، سپس به سراغ گروهی دیگر رفتند و زکات اموال آنان را نیز دریافت کردن و دوباره به سراغ ثعلبه آمدند.

ثعلبه این بار گفت: نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دوباره به من نشان دهید. آنان نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به او ارائه کردند؛ ولی باز ثعلبه نتوانست حرص و آز خویش را سرکوب کند و به آنان گفت: زکات، همان مالیات یهودیان و مسیحیان است. شما باز گردید؛ تا من در این باره فکر کنم.

فرستادگان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به محضر آن حضرت باز گشتند؛ ولی قبل از اینکه آنان جریان را باز گویند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: وای بر ثعلبه و بعد برای آن مسلمان که بهترین گوسفندان خویش را به عنوان زکات داده بود، دعا کرد و آنگاه فرستادگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) جریان ماموریت خود و برخورد ثعلبه و دیگران را بیان کردند.

در این حال، خداوند، این آیات را بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرو فرستاد:

لَوْ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَأَنَّا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ
فَأَعَقَبَهُمُ نِفَاقًا فِي

قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ}؛ (۱)

و از ایشان، گروهی هستند که با خدا پیمان می بندند که اگر خدا از فضل و رحمت خویش، ما را بهرهمند سازد، حتما صدقه خواهیم پرداخت و از شایستگان خواهیم بود؛ ولی چون خداوند از فضلش آنان را بهرمنند ساخت، آنان بخل ورزیده، روی گردان شدند و دوری گزیدند. پس خدا در قلبهایشان نفاقی بر جای نهاد که تا روز ملاقات با خداوند، ماندگار خواهد بود؛ زیرا به وعدهای که با خدای خویش بسته بودند، وفا نکردند؛ زیرا آنان دروغ می گویند.

شخصی از خویشان ثعلبه که در جلسه حضور داشت، با شتاب خود را به ثعلبه رساند و به او گفت: وای بر تو! خدا در بارهات این آیات را نازل کرد.

ثعلبه با شنیدن آیات نازل شده، با شتاب به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) شتافت و درخواست کرد که آن حضرت زکات وی را بپذیرد؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای تبارک و تعالی مرا از پذیرفتن زکات تو، بازداشته است.

اصرار ثعلبه، فایدهای نداشت و ثعلبه که به شدت پشیمان بود، به عنوان اعلام تأسف و پشیمانی، خاک بر سر و روی خود می پاشید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این، عمل خود توست. من به تو فرمان دادم؛ ولی تو فرمان نبردی. پس از گذشت مدتی، ثعلبه که از پذیرفته شدن زکاتش ناامید شده بود، به خانه بازگشت. او سال های بعد نیز زکات خودش را به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آورد؛ ولی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تا زنده بود، از پذیرفتن زکات ثعلبه خودداری کرد.

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رحلت کرد، ثعلبه نزد ابوبکر رفت؛ تا زکاتش را بپردازد؛ ولی ابوبکر نیز از پذیرفتن زکات ثعلبه خودداری نمود و وقتی ابوبکر از دنیا رفت، ثعلبه نزد عمر شتافت و تقاضا کرد که او زکاتش را قبول کند؛ ولی عمر نیز از پذیرفتن زکات او سر باز زد و گفت: چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر، زکات تو را

ص: ۳۸

نپذیرفته‌اند، من نیز آنرا نخواهم پذیرفت. وقتی نوبت خلافت به عثمان رسید. ثعلبه این باز نزد عثمان رفت و تقاضای پذیرفتن زکات مالش را مطرح کرد؛ امّا عثمان هم به دلیل نپذیرفتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر و عمر، از پذیرفتن زکات مال ثعلبه خودداری نمود. سرانجام، در زمان خلافت عثمان، ثعلبه در حالی که زکات مال خویش را نپرداخته بود، از دنیا رفت. (۱)

ص: ۳۹

۱- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۳۶.

اشاره

هنگامی که سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید، برخی تنها به مرحله خشن این فرضیه بزرگ فکر می کنند و فقط به زدن و بستن و شدت عمل برای زدودن منکرات، توجه می کنند؛ در حالی که این فریضه الهی به معنی زدودن منکر و برپایی معروف با هر وسیله و شیوه ممکن و صحیح می باشد.

به طور طبیعی، یکی از بهترین شیوه های واداری و بازداري، تشویق نمودن افراد شایسته است؛ زیرا این تشویق هم سبب دلگرمی افراد شایسته نسبت به ادامه و روش صحیح خود می شود و هم نسبت به افراد ناشایست، موجب درس گرفتن و متنبه شدن و به راه صحیح باز آمدن می شود. امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه خویش به مالک اشتر، هنگام منصوب نمودن وی به فرمانروایی مصر به این شیوه بسیار مهم تربیتی اشاره کرده، به مالک توصیه می کند که تشویق افراد شایسته و نیکوکار و تنبیه افراد خطاکار را فراموش نکند و نتیجه از یاد بردن تشویق و تنبیه را یادآوری کرده، می فرماید:

ولا يكونن المحسن والمسئ عندك به منزله سواء فان في ذلك تزهيداً لاهل الاحسان في الاحسان وتدريباً لاهل الاسائه على الاسائه والزم كلاً

مبادا نیکوکار و بدکردار در دیده ات برابر آیند که این برخورد یکسان، سبب بیرغبتی نیکوکار در کار نیک خواهد شد و موجب واداری و ادامه دادن بدکردار به شیوه ناپسندش خواهد گردید. درباره هر گروه، آن برخورد را داشته باش که او به سبب شیوه عمل خویش و رفتار خویش، شایسته آن شده است و خود آنرا بر عهده خویش گرفته است.

شیوه های تشویق، بسیار مختلف و متنوع می باشد. گاهی نگاهی تشویق آمیز و گاهی سخنی زیبا و دلگرم کننده و زمانی دادن هدیه و یا حتی یک برخورد تحسین آمیز و احترام آمیز، می تواند مشوق خوبی برای افراد باشد. در این جا ما تنها به چند نمونه در این زمینه بسنده کرده، یافتن دیگر مصادیق تشویق و راه های برانگیختگی و ترغیب را به خوانندگان محترم وامی گذاریم.

۱. فرزند شایسته

احترام به والدین یکی از دستوراتی است که اسلام نسبت به آن تاکید فراوانی نموده است و شاید بهترین راه وادار نمودن فرزندان به انجام این وظیفه، تشویق انسان های وظیفه شناس باشد.

عمار بن حیان می گوید: به محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم به آن حضرت عرض کردم: فرزندم اسماعیل، بسیار به من نیکی می کند و حقوق مرا به خوبی رعایت می کند. حضرت فرمود: من فرزندت را دوست می داشتم؛ ولی اکنون با این سخن تو محبتم نسبت به او زیادتر شد و آنگاه امام صادق (علیه السلام) این داستان را نقل فرمود:

روزی خواهر رضاعی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به محضر آن حضرت آمد. وقتی نگاه آن حضرت به او افتاد، بسیار شادمان شد و برای او فرشی گسترد و او را بر روی آن نشانید و با گرمی تمام با او به سخن پرداخت و مدام با تبسم، به صورتش می نگریست. آن زن پس از مدتی برخاست و خداحافظی کرد و از محضر آن

ص: ۴۱

حضرت بیرون رفت. پس از زمانی برادر همان زن که برادر رضاعی پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود، به محضر آن حضرت آمد، ولی حضرت با او همانند خواهرش رفتار نکرد و آن احترام ویژه را برای وی قائل نشد. وقتی آن مرد از محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیرون رفت، برخی گفتند: ای پیامبر خدا! چه شد که خواهر را بیش از برادر احترام کردی؟ فرمود: به علت این که این خواهر نسبت به پدر و مادرش، مهربانتر بود. (۱)

۲. ارزشگذاری به عمل کفار

یکی از بزرگترین گناهان، نبرد بر ضد اسلام و مسلمین است و کسی که مسلحانه به نبرد با دین خداوند برخیزد، بر اساس قوانین اسلامی، شایسته مرگ است؛ اما گاهی در میان همین افرادی که به نبرد با اسلام آمده اند، افرادی هستند که دارای خصوصیات اخلاقی مثبتی می باشند. در اینجا باز هم برای تشویق افراد خوب و درس گرفتن دیگران، اسلام برای عمل این کافران محارب، ارزش قائل شده و بر ایشان تخفیفاتی در نظر گرفته است.

امام باقر(علیه السلام) فرمود: گروهی را که به جنگ با اسلام آمده و در نبرد توسط مسلمانان به اسارت درآمده بودند، به محضر پیامبر(صلی الله علیه و آله) آوردند. حضرت فرمان داد آنان را بکشند؛ ولی یک نفر را آزاد کرد.

مرد آزاد شده رو به پیامبر(صلی الله علیه و آله) کرد و گفت: چرا مرا آزاد کردی؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل از جانب خدا مرا خبر داد که تو دارای پنج ویژگی هستی که خدا و رسول خدا آنها را دوست دارند و من به علت این ویژگی ها، تو را آزاد کردم که عبارتند از: غیرت شدید تو نسبت به خانواده ات، سخاوت و بخشندگی، اخلاق نیکو، راستگویی و شجاعت.

مرد که این ارزشگذاری پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به خصال انسانی و ارزش های والا را مشاهده کرد، شگفت زده شد و اسلام آورد و مسلمان شد و در کنار پیامبر(صلی الله علیه و آله)

ص: ۴۲

در نبردی شرکت کرد و در آن نبرد، به درجه رفیع شهادت نایل آمد. (۱)

در روایاتی دیگر نظیر این جریان نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خاطر صفت ارزشمند رسیدگی به دیگران و دستگیری از ضعیفان، از جرم برخی افراد چشم پوشی نموده، آنان را مورد لطف و مرحمت خویش قرار داد.

در یکی از نبردهای مسلمانان با کفار، گروهی از اسیران را به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند. آن حضرت به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمان داد که این اسیران را به قتل برساند؛ ولی پس از اندکی، یکی از آنان را استثنا کرد و فرمود: او را زنده بگذار.

مردی که مورد بخشش قرار گرفته بود، رو به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد و پرسید: چرا مرا از سایر یارانم جدا ساختی؛ با اینکه جرم ما یکسان است.

حضرت فرمود: خداوند به من وحی کرد که تو در میان قوم خویش، بخشنده ای و نباید کشته شوی! آن مرد تحت تأثیر این ارزش گذاری به خصال مثبت قرار گرفته، شهادتین را گفت و مسلمان شد و بدین گونه، سخاوت و تشویق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، او را به بهشت رهنمون شد. (۲)

۳. سخاوتمند مرتد

از دیدگاه تمامی مکاتب الهی، پایه و اساس تمامی اعمال نیک، عقیده صحیح می باشد و تا انسان دارای عقاید صحیحی نباشد، در پیشگاه خداوند از اعمال نیک خود بهره کامل نخواهد برد؛ ولی در عین حال این نکته مانع از آن نمی شود که برخی انسان ها به دلیل اعمال شایسته خود، از برخی امتیازات برخوردار شوند و رمز این برخورداری، شاید همین نکته مورد بحث ما باشد؛ یعنی تشویق افراد به گرایش به سمت کامل شدن و تشویق دیگران به فرا گرفتن آن ارزشها. وقتی حضرت موسی (علیه السلام) بنی اسرائیل را تنها گذاشت و برای مناجات و دریافت تورات به کوه طور

ص: ۴۳

۱- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۴

رفت، فردی به نام سامری به اغوای بنی اسرائیل پرداخته، آنان را از مسیر حق و پرستش خداوند، منحرف کرد و به پرستش گوساله زرین وا داشت. حضرت موسی (علیه السلام) در بازگشت از کوه طور، وقتی با این انحراف بزرگ روبه‌رو شد، طبق فرمان خداوند، به همه آنان دستور توبه داد و به نقل برخی مفسران، شیوه توبه ای که برای آنان تعیین کرد، این بود که گوساله پرستان و موحدان شمشیر بگیرند و با یکدیگر به نبرد پردازند؛ تا هنگامی که خداوند، فرمان آتش بس را صادر کند.

این شیوه توبه، بسیار سنگین و مشکل بود؛ زیرا در این نبرد، فرزند به جنگ پدر می رفت یا برادر به روی برادر، شمشیر می کشید؛ ولی در این رویداد، شخص سامری که برافروزنده تمامی این آتش‌ها بود، از کشته شدن نجات یافت و تنها تبعید شد.

در روایات علت این بخشودگی و امتیازی که به وی داده شد، سخاوت و بخشندگی او ذکر شده، البته مجازات اخروی وی به خاطر کفر و گمراه کردن دیگران، ثابت و استوار است. (۱)

در روایات آمده است که حاتم طائی به بخشندگی و گشاده دستی معروف و مشهور است، گرچه به علت کفر به جهنم خواهد رفت، ولی به علت سخاوتش، عذابش تخفیف یافته، شدت آتش بر او اثر چندانی نخواهد داشت. (۲)

۴. تشویق نامه

یکی از روشهای تشویق، تشویق کتبی است. به نمونه ای از این نوع تشویق، توجه کنید:

وقتی مردم کوفه در جنگ جمل شرکت فعال و شایسته ای داشتند و با یاری آنان، نبرد به سود جبهه حق پایان یافت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنها به سخنان تشویق آمیز نسبت به آنها اکتفا نکرد؛ بلکه با خط خود برای تشویق مردم کوفه،

ص: ۴۴

۱- مجلسی، حیاة القلوب، ج ۱۱، ص ۲۵۵.

۲- ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۲۱.

نامه ای نگاشت که اکنون این نامه چون لوحی زرین بر تارک افتخارات مردم کوفه می درخشد.

سیدرضی بخشی از این نامه را در نهج البلاغه این گونه آورده است:

وجزاكم الله من اهل مصر عن اهل بيت نبيكم احسن ما يجزي العاملين بطاعته والشاكرين بنعمته وقد سمعتم و اطعتم و دعيتم فاجبتم؛

خدا شما مردم شهر را پاداش دهد از سوی خاندان پیامبرتان؛ نیکوترین پاداشی که فرمانبرداران خود را بخشد و سپاسگذاران نعمتش را دهد که [فرمان ما را] شنیدید و فرمان بردید و چون فرا خوانده شدید، پاسخ گفتید. [\(۱\)](#)

ص: ۴۵

۱- نهج البلاغه، نامه ۲.

اشاره

انسان‌ها با دو بال بیم و امید به پیش می‌روند و به کار می‌پردازند و انبیای الهی برای اصلاح جامعه و افراد، همواره از دو سلاح بیم دادن و بشارت دادن، استفاده کرده‌اند.

قرآن نیز بارها به این شیوه اشاره کرده که سه نمونه آن در ذیل آمده است:

الف. {إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا} (۱)

همانا ما تو را به حق برای بشارت دادن و بیم دادن فرستادیم.

ب. {فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ} (۲)

خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا بشارت دهنده و بیم دهنده باشند.

ج. {وَمَا نُزِّلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ} (۳)

ما فرستادگان را نمی‌فرستیم؛ مگر برای آنکه بشارت دهنده و بیم دهنده باشند.

ص: ۴۶

۱- بقره، آیه ۱۱۹.

۲- همان، آیه ۲۱۳.

۳- انعام، آیه ۴۸.

بنابراین، یکی از شیوه‌های اقامه معروف و جلوگیری از منکر، استفاده از سلاح بی‌دین و ترساندن افراد خطاکار می‌باشد که معصومین (علیهم‌السلام) از این سلاح کار آمد، بارها استفاده کرده‌اند.

۱. تهدید به آتش زدن خانه

نماز جماعت، یکی از شعائر اسلام و نشانه قدرت و عظمت مسلمانان و باعث ایجاد همدلی و همبستگی آنان است. از اینرو، در روایات اسلامی به این مراسم دینی، اهمیت بسیار زیادی داده شده است و در برخی مقاطع تاریخی، با توجه به ویژگی‌های آن مقطع زمانی و توطئه دشمنان، حضور در نماز جماعت، اظهار وفاداری به حکومت اسلامی و موجب تقویت پایه‌های حکومت محسوب می‌شده است و بر عکس، حاضر نشدن در آن، اعلام مخالفت و موجب دل‌گرمی دشمنان اسلام بوده است.

در این موقعیت‌ها سعی می‌شد با شیوه‌های گوناگون، مردم را به اقامه این فریضه الهی وادارند و یکی از این شیوه‌ها، تهدید بوده است.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با همسایگان مسجد شرط کرد که در نماز جماعت، حاضر شوند و به آنها فرمود:

آنانکه در نماز جماعت حاضر نمی‌شوند، این رفتار ناپسند را ترک کنند و در نماز حاضر شوند و گرنه، به مؤذن فرمان خواهم داد که اذان و اقامه گوید و پس از آن، مردی از اهل بیت [علی (علیه‌السلام)] را مأمور خواهم کرد که هیزم گرد آورد و خانه آنان را که در نماز جماعت حاضر نشده‌اند، آتش زند. (۱)

۲. تهدید جاسوس

بنیان اخلاق اسلامی، بر برخورد ملایم و اخلاق نیکو، استوار است و ائمه (علیهم‌السلام) همواره الگوی این برخوردهای سالم و صبورانه و اخلاق نیک بوده‌اند؛ اما گاهی

ص: ۴۷

شخصی با سوء استفاده از این اخلاق، سعی در اصرار بر خطا و قصد ادامه خطا و اشتباه خود را داشت. در این صورت، یکی از شیوه های به راه آوردن اینگونه افراد، تهدید است.

مدینه در تدارک نبرد سهمگین، تاریخی و مهم خویش است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) همراه با آماده سازی سربازان اسلام برای نبرد با کفار مکه و بازپسگیری خانه توحید، به همه مسلمانان سفارش کرده که این خبر را پنهان دارند؛ تا مسلمانان دشمن را غافلگیر کرده، قبل از آنکه حرمت حرم امن الهی شکسته شود، مکه را فتح کنند. در این هنگام، زنی به نام ساره که برای کمک خواهی از مسلمانان به مدینه آمده بود، از طرف فردی به نام حاطب بن ابی بلتعنه، مأموریت یافت تا در مقابل دریافت ده دینار، نامه ای را به مکه برده، به کفار قریش خبر دهد که پیامبر(صلی الله علیه و آله) قصد حمله به مکه را دارد. ساره، نامه را گرفت و پنهان کرد و به سوی مکه به راه افتاد.

جبرئیل بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل شد و این توطئه زشت را افشا کرد. رسول خدا ص، امیرالمؤمنین ع، زبیر، مقداد، عمار، عمر، طلحه و ابومرشد را مأمور کرد که به جستجوی این زن بروند و مانع خروج وی و خبر دادن به دشمن شوند.

آنان به جستجو مشغول شدند و در نزدیکی های مدینه، او را پیدا کردند و از او خواستند تا نامه را به آنان تحویل دهد؛ ولی او به طور کلی منکر نامه شد و هر چه آنان نصیحت و اصرار کردند، او دست از انکار برداشت.

برخی مسلمانان به جستجوی اثاثیه او مشغول شدند؛ ولی این جستجو نیز فایده های نداشت و نامه به دست نیامد. برخی از مسلمانان با دیدن وضعیت زن و انکار جدی وی، ناامید شدند و پس از تفتیش اثاثیه، در گناهکار بودن او دچار تردید شده، تصمیم گرفتند به محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برگردند. در این هنگام، امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: نه، هرگز ما دروغ نمی گوئیم و پیامبر(صلی الله علیه و آله) هم به ما دروغ نگفته است و به یقین نامه همراه این زن می باشد و او دروغ می گوید و آنگاه برای وادار کردن این زن به اعتراف به حقیقت و دست برداشتن از لجاجت، شمشیر

خویش را از غلاف بیرون کشید و زن را تهدید کرد و فرمود: نامه را بیرون آور و گرنه، همین جا تو را گردن خواهم زد. زن جاسوس که به شدت تحت تأثیر این تهدید قرار گرفته بود، بی درنگ به دروغگویی خود اعتراف کرد و آن گاه دست به میان موهای بافته شده خود فرو برد و از میان آنها نامه را بیرون آورد و به آنان تسلیم کرد. آنان نامه را که سند رسوایی فرد خیانتکار و عامل نفوذی دشمن بود، به خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آوردند. (۱)

۳. تهدید به عذاب الهی

برخی انسانها چشم دل خویش را بر تمامی استدلالها و برهانها می بندند و حتی عاطفه انسانی خویش را در برابر جریانات زندگی، به فراموشی می سپرند و تبدیل به موجوداتی می شوند که تنها خویش و منافع زودگذر مادی خود را می بینند و از خدا و قضاوت تاریخ، ترسی ندارند. در این صورت، تنها شیوه ای که می تواند این گروه را از تخت تفرعن و لجاجت خویش پایین آورده، در مقابل حقیقت، به تسلیم وادار سازد، آن است که به عذاب دردناک الهی، تهدید شوند و آثار این عذاب را با چشمان خود ببینند.

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وفات یافت، عده ای برای دست یافتن به قدرت و مقام، تمامی پیمانها را زیر پا گذاشته، چشم خویش را بر تمامی برهانها و استدلالها بستند. آنان با عاطفه انسانی خویش نیز وداع کرده، با کمال جسارت به در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند تا او را نیز با خود همراه کرده، به زور از آن حضرت، بیعت بگیرند و در این راه، از هیچ جرم، جنایت و خشونت پرهیز نکردند و امیرالمؤمنان (علیه السلام) را با وضعی جانگداز، به طرف مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) بردند.

در این صورت، برای وادار کردن این گروه باطل گرا، به گردن نهادن به حقیقت و یا حداقل ستیز نکردن با مجسمه حقیقت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه باید کرد؟

ص: ۴۹

کدام شیوه می تواند در قلب سیاه این شب پرستان، کارگر افتد؟

سلمان فارسی می گوید: چون امیرمؤمنان(علیه السلام) را با آن وضعیت اسف انگیز به طرف مسجد رسول الله(صلی الله علیه و آله) بردند، فاطمه زهرا(علیها السلام) نیز از منزل خارج شد و به طرف مسجد و قبر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به راه افتاد و چون به نزدیکی قبر مطهر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسید، رو به مردم کرده، فریاد برداشت: پسر عمویم [علی(علیه السلام)] را آزاد بگذارید. سوگند به آن خدایی که محمد(صلی الله علیه و آله) را به پیامبری برگزید! اگر دست از علی برندارید، موی خویش پریشان کرده، پیراهن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را بر روی سرم خواهم افکند و آنگاه به درگاه خدا شکایت می کنم ... سلمان فارسی می گوید: هنوز سخنان و تهدید فاطمه زهرا(علیها السلام) ادامه داشت که آثار عذاب ظاهر شد و همگان متوجه این تهدید بسیار جدی و عذاب الهی شدند.

من نزد فاطمه زهرا(علیها السلام) رفتم و عرض کردم: ای سرور و مولایم! فاطمه! خداوند پدرت را رحمت برای جهانیان قرار داد تو نیز بر آنان رحمت باش و ترحم فرما و بر ایشان عذاب مخواه.

فاطمه زهرا(علیها السلام) دست از نفرین برداشت و آثار عذاب برطرف شد. (۱)

البته این تهدید، اثر مهم خویش را گذاشت و سپاه شیطان را وادار کرد که دست از علی(علیه السلام) بردارند و او را به بیعت شوم خویش، وادار نکنند. از این رو، مورخان نوشته اند که تا فاطمه س زنده بود، امیرمؤمنان(علیه السلام) با حاکمان غاصب، بیعت نکرد. (۲)

۴. تهدید سهل انگار

سهل انگاری و بیدقتی در انجام وظایف، یکی از مهمترین آفت های زندگی است. گاهی یک سهل انگاری، به ویژه در امور دینی، موجب عواقبی جبران ناپذیر می شود.

ص: ۵۰

۱- همان، ج ۴۳، ص ۴۷.

۲- الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۴.

گاهی ائمه (علیهم السلام) برخی افراد را که دچار این آفت بزرگ بودند و در امور دینی و وظایف الهی خود سهل انگاری روا می داشتند، تهدید و با این تهدید، آنان را به ترک این منکر مهم، وادار می کردند.

موسی بن بکر می گوید: امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نامه ای را به من داد؛ تا به مطالبی که در آن نگاشته بود، عمل کنم. من آن نامه را زیر سجاده خود گذاشته، در عمل به دستور امام ع، سهل انگاری کردم.

روزی به محضر امام موسی بن جعفر (علیه السلام) وارد شدم و با شگفتی تمام مشاهده کردم نامه ای را که من در خانه خود و زیر سجاده خود گذاشته بودم، دست امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است. آن حضرت با نشان دادن نامه فرمود: تو نسبت به دستورات من در نامه ای که به تو دادم، چه کردی؟ عرض کردم: من نامه را در خانه خود گذاشته ام. حضرت فرمود: ای موسی! هرگاه به تو فرمانی دادم، آن را انجام بده، و گرنه، بر تو خشم خواهم گرفت. (۱)

۵. شهروندان حق گریز

هشام بن عبدالملک، خلیفه بیدادگر اموی، امام باقر (علیه السلام) را به پایتخت امپراتوری اسلامی احضار کرد. امام باقر (علیه السلام) همراه با فرزند خود، امام صادق (علیه السلام) به دمشق رفت و با اظهار علوم و کراماتی، خواب آشفته خلیفه جائر را آشفته تر کرد. خلیفه که از استهزاء و تهدید و حبس و زندان، طرفی نبسته بود، احساس کرد که ماندن امام صادق (علیه السلام) در شهر دمشق، برای وی گران تمام خواهد شد و موجب آشنایی مردم آن دیار با اهل بیت عصمت و طهارت: خواهد شد. از این رو، به امام (علیه السلام) فرمان داد که شهر دمشق را ترک کرده، به مدینه باز گردد؛ ولی خلیفه برای اینکه کینه درونی و عقده حقارت خویش را شفا بخشد و بر آزار و اذیت خود نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیفزاید، دستور داد در مسیر بازگشت امام به مدینه، از هر گونه ارتباط

ص: ۵۱

مردم با امام باقر(علیه السلام) و همراهانش جلوگیری کنند و حتی نیازهای مادی آنان را پاسخ ندهند و هیچ گونه غذایی به آنان نروشنند. امام صادق(علیه السلام) می فرماید: وقتی به شهر مدین رسیدیم، غلامان جلوتر از ما وارد شهر شدند؛ تا جایگاهی را آماده سازند و غذایی مهیا کنند و برای چارپایان نیز آب و علفی را تهیه کنند، ولی وقتی آنان به دروازه شهر رسیدند، دروازه بانان، در را بر روی آنان بسته، شروع به ناسزاگفتن نمودند.

پدرم امام باقر(علیه السلام) پیش آمد و با لحنی آرام و سخنانی نرم و عطف آمیز، با آنان سخن گفت و فرمود از خدا، پروا کنید. ما آن گونه نیستیم که عمال حاکم برای شما بیان کردند... ولی کمتر گوشی بدهکار سخنان امام(علیه السلام) بود. حضرت بار دیگر به آنان فرمود: شما با اقوام دیگر از ادیان دیگر، معامله می کنید؛ اکنون با ما نیز آن گونه باشید که با مسیحیان و یهودیان هستید. مردم فریب خورده و ناآگاه، باز هم بر شدت عمل و رفتار ناپسند و گفتار خشن خویش افزودند و سخنان امام(علیه السلام) را نپذیرفتند.

پس امام باقر(علیه السلام) روی به امام صادق(علیه السلام) کرد و فرمود: تو از جای خویش حرکت نکن و آنگاه خود به بالای کوهی که در کنار شهر بود، رفت و انگشت خویش را بر گوش مبارک گذاشته، با صدایی بلند این آیات را قرائت کرد:

﴿وَأِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ...﴾ (۱)

آنگاه فرمود: «به خدا سوگند! ما بقیه الله در زمین هستیم...».

در این هنگام، خدا بادی سیاه و ظلمانی را برانگیخت و صدای پدرم را به گوش تمامی افراد شهر رساند و همگی به پشت بامها و مکان های مرتفع رفتند و پدرم را بالای کوه، نگریستند. پیرمردی از میان مردم، چون این منظره را دید،

ص: ۵۲

مردم را ترسانند و آنان را موعظه کرد و گفت: اگر به عناد و لجاجت با این فرد ادامه دهید، یقین داشته باشید که عذاب الهی بر شما نازل خواهد شد. مردم که از دیدن این آثار و موعظه پیرمرد، به شدت ترسیده بودند، درها را گشودند و از ما پذیرایی کردند. (۱)

ص: ۵۳

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۱۲.

اشاره

آن چه در ذهن بسیاری از افراد، نسبت به امر به معروف و نهی از منکر هست، همان برخورد خصوصی افراد با موارد خاص منکرات است؛ اما با دقت بیشتر معلوم می شود که منظور از امر به معروف و نهی از منکر، تنها برخورد با اشخاص خاص و به طور خصوصی نمی باشد؛ بلکه یکی از شیوه های مهم امر و نهی، اعلام عمومی است.

در این شیوه، مخاطب خاصی مورد نظر نیست؛ بلکه با استفاده از وسایل ارتباط جمعی و اجتماعات مذهبی و ملی و حتی فریاد کشیدن و اعلام کردن معروف ها و منکرات در کوچه و بازار، همگان به گردن نهادن به معروف ها و ترک کردن منکرات، دعوت می شوند. اهمیت این روش وقتی به خوبی روشن می شود که بدانیم علاوه بر جهالت و ناآگاهی که گاهی موجب انجام منکر و یا ترک معروف می شود، همه انسان های آگاه نیز در معرض غفلت و فراموشی هستند و نیاز به تذکر مداوم دارند.

اگر در جامعه ای این گونه تذکرها لازم و سودمند فراموش شوند و تنها به همان آگاهی اولیه انسان ها بسنده شود، بسیاری از معروف ها به بوتۀ فراموشی سپرده خواهند شد و بسیاری از منکرات، رفتار معمول و متعارف افراد خواهند شد.

اکنون نمونه های مختلفی از کاربرد این شیوه را در سیره معصومین (علیهم السّلام) ، برای واداری به معروف و بازداری از منکر، مورد توجه قرار می دهیم:

۱. رعایت حقوق اجتماعی

یکی از شرایط اولیه زندگی سالم اجتماعی، رعایت حقوق شهروندان از سوی یکدیگر است. اسلام برای افراد جامعه در برابر یکدیگر، حقوق متقابلی را بیان کرده و به رعایت آنها، اهمیت بسیاری داده است. یکی از این حقوق که در روایات بسیاری به رعایت آن سفارش شده، رعایت حق همسایه است.

گذشته از بیان حقوق همسایگان در خطبه ها و روایات و سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، گاهی آن حضرت، برخی افراد را مأمور می کرد تا در میان کوچه و بازار گردش کرده، وظیفه افراد را در مورد این فریضة مهم، به آنان یادآوری نمایند.

امام صادق (علیه السّلام) می فرماید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السّلام) و سلمان و ابوذر فرمان داد تا با بلندترین و رساترین فریاد [در شهر مدینه] اعلام کنند که «آنکس که همسایه اش از آزار او در امان نباشد، ایمان ندارد».

چهل خانه از سمت راست و چهل خانه از سمت چپ و چهل خانه از پیش رو، همسایه محسوب می شوند. (۱)

در روایتی دیگر در همین باره آمده است: به دنبال چند بار شکایت فردی از مسلمانان از همسایه اش، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السّلام) و سلمان و مقداد فرمان داد که به نواحی مختلف شهر بروند و فریاد بزنند: «لعنت خدا و فرشتگان او بر کسی باد که همسایه اش را بیازارد». (۲)

در روایتی دیگر آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هر ناحیه از شهر مدینه را به یکی از این چهار نفر، یعنی امام علی (علیه السّلام)، سلمان، ابوذر و مقداد، واگذار کرد؛ تا آنان

ص: ۵۵

۱- طبرسی، مشکاه الانوار، ص ۲۱۶.

۲- همان، ص ۲۱۵.

در این ناحیه، اهمیت این حق اجتماعی و حدود آن را بیان کنند. (۱)

۲. دعوت به پروا پیشگی

انسان مسلمان در برابر سایر انسانها، به ویژه مسلمانان و حوادثی که برای آنان رخ می دهد نمی تواند با بی تفاوتی از کنار آنها بگذرد، و در اسلام برای او مسئولیت هایی بیان شده است.

اگر چه امروزه در اجتماعات ما شاهدیم که در برابر درگیری افراد با یکدیگر، سیرین به تماشا مشغول شده یا بی اعتنا از کنار آنان می گذرند؛ ولی این رفتار، اسلامی نیست و وظیفه اسلامی اقسا می کند که به یاری مظلوم برخیزیم و در صورتی که مظلوم مشخص نیست و تحقیق لازم است، هر دو طرف را به رعایت پروا پیشگی و تقوای الهی و رعایت حقوق همدیگر، دعوت کنیم.

غیاث بن ابراهیم می گوید: امام صادق (علیه السلام) وقتی از مسیری می گذشت که افرادی به نزاع با یکدیگر مشغول بودند، از کنار آنان نمی گذشت؛ مگر این که سه بار با فریاد بلند آنان را به رعایت تقوای الهی دعوت می نمود. (۲)

۳. استفاده از اجتماعات

انجام منکرات، همیشه به علت پیروی از هوا و هوس و فرمانبری از شیطان نیست؛ بلکه گاهی ناآگاهی باعث ارتکاب گناهان می شود. در این صورت، آگاهی بخشی به صورت اعلام عمومی و فریاد زدن در مجامع عمومی، یکی از شیوه های امر به معروف و نهی از منکر است.

برخی از این روشها عبارتند از:

۳-۱. اعلام امامت؛ یکی از مهمترین مسائل اعتقادی که مبنای بسیاری از اختلافات دیگر نیز شمرده می شود، مسئله خلافت و جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد.

ص: ۵۶

۱- همان، ص ۲۱۶

۲- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، روایت ۳، ص ۳۹۴.

اهمیت این مسئله را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان معصوم (علیهم السّلام) بیان کرده اند. بنابراین، هیچ گاه تشخیص مسیر برای کسانی که در جستجوی حق بوده اند، محال نبوده است؛ اما به اقتضای شرایط زمان و مصالح اسلام و مسلمین، گاهی در اظهار این مسئله، تقیه شده و گاهی دیوار تقیه شکسته شده و آگاهی بخشی نسبت به این امر مهم، به وسیلهٔ اعلام عمومی و اظهار آن در مهمترین مراسم اسلامی، یعنی کنگرهٔ عظیم و بین المللی حج صورت گرفته است.

عمرو بن ابی المقدام می گوید: در مراسم حج و در صحرای عرفات که همهٔ حاجیان در آنجا توقف کرده بودند امام صادق (علیه السّلام) را دیدم که با رساترین فریاد اعلام می کرد: ای مردم! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امام بود و پس از او امام علی بن ابیطالب (علیه السّلام) است و بعد از وی، حسن بن علی (علیه السّلام)، امام است و پس از او، حسین بن علی (علیه السّلام) و بعد علی بن حسین (علیه السّلام) و بعد از او، محمد بن علی (علیه السّلام) و اکنون، من امام می باشم.

پس از اینکه آن حضرت سه بار این سخنان را با فریاد رسا اعلام و تکرار کرد، به افرادی که پشت سرش بودند، نگاه کرد و سه بار برای آنان این سخنان را بیان کرد و آنگاه به سمت راست برگشته، سه بار برای افراد سمت راست آن سخنان را بیان فرمود؛ سپس روی به سمت چپ نموده، برای آنان نیز سه بار این سخنان را تکرار کرد. (۱)

۲-۳. افطار روز عید؛ امیر مؤمنان (علیه السّلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به بدیل بن ورقا خزاعی مأموریت داد تا در ایام حج در منی، بر شتری بنشیند و در میان مردم این چنین اعلام کند: مردم! این روزها را روزه نگیرید؛ زیرا این روزها هنگام خوردن و آشامیدن است. (۲)

۳-۳. مزاحم بن جعفر (علیه السّلام) می گوید: همراه پدرم امام صادق (علیه السّلام) حج می گزاردم.

ص: ۵۷

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

۲- حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۹، ح ۶۶.

وقتی به منی رسیدم، مردم در کنار «جرمه عقبه» توقف کرده بودند؛ به طوریکه ازدحام بیش از حد مردم، مانع انجام وظیفه و مراسم رمی جمره شده بود. پدرم وقتی این وضعیت را مشاهده کرد، رو به غلامش سعید کرد و فرمود: ای سعید! در میان مردم فریاد زن و بگو جعفر بن محمد می گوید: اینجا جایگاه ایستادن نیست؛ سنگریزه را به جمره بزنید و از اینجا بگذرید و غلام طبق دستور آن حضرت، شروع به اعلام این مطلب نمود. (۱)

۳-۴. اعلام حکم فقهی؛ امام باقر(علیه السّلام) فرمود: امیرمؤمنان(علیه السّلام) به سخنگوی خویش در کوفه می فرمود: در ایام قربانی فریاد بزن و اعلام کن: ای مردم مسلمان! مبادا گوسفند قربانی شما را یهودیان یا مسیحیان ذبح کنند. هشدار که ذبح کننده، باید مسلمان باشد! (۲)

۳-۵. مانور عظیم هفتگی؛ نماز جمعه، مانور عظیم امت مسلمان و مراسم اعلام همبستگی و کلاس درس هفتگی آنان است. در روایات اسلامی نسبت به این فریضة الهی، سفارش بسیاری شده است. این گردهمایی مذهبی و عقیدتی در زمان حضور امام معصوم ع، واجب تعیینی است؛ یعنی همگان مکلف به شرکت در آن می باشند. در این شرایط، بازار اسلام در زمان اقامه نماز جمعه، باید به طور کامل تعطیل شود؛ به گونه ای که اگر خرید و فروشی در زمان اقامه نماز جمعه صورت گیرد، آن معامله، حرام خواهد بود. رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) برای دعوت مردم در نماز جمعه و بازداری آنان از منکر بزرگ بی اعتنایی به نماز جمعه، هر هفته فرمان می داد این حکم را به صورت عمومی اعلام نمایند. شیخ صدوق می گوید: روایت شده است که هر روز جمعه در مدینه به هنگام اذان ظهر، فریادگری اعلام می کرد که اکنون خرید و فروش حرام شد؛ زیرا خداوند فرموده است:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ

ص: ۵۸

۱- همان، ج ۲۴، ص ۹۴۵.

۲- همان، ص ۱۰۵، ح ۳۵۸.

ای کسانی که ایمان آورده اید؛ وقتی برای اقامه نماز جمعه در روز جمعه دعوت شدید، به سوی ذکر خداوند بشتابید و خرید و فروش را رها کنید. (۲)

۳-۶. اعلام زکات؛ در صدر اسلام، وقتی فرمانی از جانب خداوند متعال می رسید و فرشته وحی معروف یا منکری را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبیین می کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همه مسلمانان را به مسجد دعوت می کرد و آیات و فرامین الهی را به آنان ابلاغ می فرمود.

نکته بسیار مهم و زیبایی که در سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) به چشم می خورد، این است که آن حضرت تنها به این بیانات و خطبه ها و منبرها اکتفا نمی کرد؛ زیرا ممکن بود برخی از مردم به واسطه گرفتاری ها، در مسجد حاضر نشوند؛ حالی که قانون الهی، شامل حال آنان نیز می شد و آنان هم هیچ گونه دشمنی و عنادی نداشتند و در صورت آگاهی، مشتاقانه به دستورات الهی عمل می کردند. بنابراین، نباید تنها مسجد را جایگاه بیان احکام و معارف الهی قرار داد؛ بلکه تمامی گستره جامعه، جای این شیوه امر به معروف و نهی از منکر می باشد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: وقتی در ماه رمضان، این آیه شریفه نازل شد:

{خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ...}؛ (۳)

از اموال آنان صدقات دریافت کن؛ تا با آن صدقات، آنان را پاک و پاکیزه سازی و آنان را به دعای خیر یاد کن...

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سخن گوی خویش فرمان داد که در میان مردم چنین فریاد زند: همانا خدای تبارک و تعالی زکات را بر شما واجب کرد؛ همان گونه که نماز را واجب کرده بود.

ص: ۵۹

۱- جمعه، آیه ۹.

۲- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۸۷.

۳- توبه، آیه ۱۰۳.

پس از اعلام این فرمان الهی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مسلمانان را واگذاشت؛ تا یک سال از این اعلام گذشت.

در رمضان سال بعد، دوباره به سخنگوی خویش فرمان داد که فریاد زند: ای مسلمانان! زکات امواتان را پردازید؛ تا خدا نمازتان را بپذیرد.

پس از این دو اعلام عمومی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کارگزاران خویش را برای جمع آوری زکات، به اطراف مدینه اعزام کرد. (۱)

ص: ۶۰

۱- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳.

اشاره

همانگونه که به وسیله زور و اجبار و زدن و بستن، می توان انسانها را وادار به انجام خوبی ها و ترک بدی ها کرد، گاهی نیز می توان به وسیله چشم پوشی از خطاها و بخشیدن مجرمان، آنها را اصلاح کرد و آنان که همیشه در پی انتقام جویی و ضربه زدن به افراد خطاکارند، در برخی موارد راه به جایی نبرده، نتیجه معکوس می گیرند.

در سیره معصومین (علیهم السّلام) سازندگی های بسیاری مشاهده می شود که با استفاده از سلاح عفو و بخشش و چشم پوشی از خطاها، صورت گرفته است.

شاید دور از حقیقت نباشد اگر ادعا کنیم افرادی که با این شیوه (عفو و بخشش) اصلاح شدند و به راه آمدند، بیش از آنانند که با اعمال فشار و استفاده از زور، اصلاح شده اند. اینک چند نمونه از شخصیت هایی که با این روش ساخته شدند، به عقاید و اعمالی که اصلاح یافته اند و افکار و اندیشه هایی که بیدار شده و به راه حقیقت باز آمده اند.

۱. ناسزاگوی پر خاشگر

تبلیغات مسموم معاویه بر ضد امیر مؤمنان (علیه السّلام) و فرزندان گرامی اش (علیهم السّلام) باعث

شد که مسلمانان شام به شدت نسبت به آنان بدبین شوند و از اظهار نفرت و خشم خویش نسبت به آنان در مواقع مختلف، دریغ نورزند.

گاهی تنبیه این افراد که در محیطی غریب به سر می بردند و پشتیبان و یآوری نداشتند، مشکل به نظر نمی رسید؛ اما ائمه (علیهم السّلام) برای اصلاح آنان، راه دیگری بر می گزیدند.

مبرد می گوید: امام حسن (علیه السّلام) سواره از راهی می گذشت. مردی از اهل شام وقتی آن حضرت را مشاهده کرد، به لعن و جسارت به آن حضرت زبان گشود؛ اما امام حسن (علیه السّلام) هیچ پاسخی به او نگفت؛ تا آنکه مرد شامی از جسارت و نفرین و لعن خسته شد و از سخن باز ماند. در این هنگام، امام (علیه السّلام) رو به او کرد و به او سلام کرد و بر رویش تبسم نمود، فرمود: ای مرد بزرگ! گمان می کنم غریب هستی و شاید اشتباهی برایت رخ داده است. اکنون اگر پشیمان شوی و بخواهی رضایت ما را به دست آوری، ما از تو راضی می شویم و اگر درخواستی داشته باشی، نیازت را برآورده می سازیم. اگر از ما راهنمایی بخواهی، هدایت می کنیم و اگر به مرکب سواری نیاز داری، آنرا در اختیار خواهیم گذاشت. اگر گرسنه ای، سیرت می کنیم و اگر برهنه ای، تو را لباس می پوشانیم. اگر نیازمندی، بی نیازت می کنیم. اگر رانده شده ای، پناهت می دهیم و حاجتت را برآورده می سازیم. اگر اکنون به سرای ما در آیی و بار و بنهات را در آنجا بنهی و تا هنگام حرکت به سوی دیارت، میهمان ما باشی، به نفع توست؛ زیرا ما خانه ای وسیع و اموال بسیار داریم....

مرد شامی چون این سخنان شگفت و این بردباری عجیب را مشاهده کرد، شروع به گریه کردن کرد و گفت: گواهی می دهم تو خلیفه خدا در زمین هستی و خدا بهتر می داند رسالت خود را در کدام خانواده به ودیعت نهد. من، تو و پدرت را به شدت دشمن می داشتم؛ ولی اکنون تو را از همه مردم، بیشتر دوست دارم.

آن گاه بار و بنه خویش را به خانه امام (علیه السّلام) برد و تا هنگام حرکت به سوی شام،

میهمان آن حضرت بود و برای همیشه از سرسپردگان و دلدادگان آن حضرت شد. (۱)

۲. خویشاوند ناآگاه

یکی از شگردهای دشمنان اهل بیت (علیهم السّلام) برای مبارزه با آنان، تحریک افرادی از نزدیکان و خویشاوندان آنان، برای مبارزه و تبلیغات بر ضد آنان بود؛ تا مردم از زبان این خویشاوندان فریب خورده، اهانت و افترا نسبت به آن بزرگواران را بشنوند.

دشمن از این شیوه پلید، دو استفاده می کرد؛ اول اینکه مردم با این تصور که شاید در پس پرده خبری هست که خویشان اهل بیت با خبرند و ما بی خبریم، به آنان بدبین شوند و دوم آنکه شاید ائمه (علیهم السّلام) با این خویشاوندان بد زبان و بدگو، درگیر شوند که در این صورت نیز اختلاف در میان بنی هاشم، به نفع دشمنان تمام می شد.

پیشوایان معصوم (علیهم السّلام) با توجه کامل به این توطئه دشمن، همواره سعی می کردند این توطئه خطرناک را خنثی کنند و برای خنثی کردن این توطئه، گاهی با مبارزه منفی با این افراد بدگو و فریب خورده، آنان را به راه صلاح باز می آوردند و یا جلو زیان و تخریب آنان را می گرفتند و در اکثر موارد هم با اظهار محبت و گذشت از خطاهایشان، آنها را امر به معروف کرده، به خیر و صلاح دعوت می کردند.

محمد بن جعفر می گوید: یکی از بستگان امام سجاد (علیه السّلام) نزد آن حضرت آمد و به آن حضرت سخنان درشت و اهانت آمیز بسیاری گفت. امام (علیه السّلام) در پاسخ او، تنها سکوت کرد. فرد بدگو که منتظر بود امام (علیه السّلام) نیز مانند او به بدگویی و بدزبانی پردازند و به اصطلاح، فحاشی او را تلافی کند و او نیز به این عمل زشت و پلید خود ادامه دهد، وقتی با کمال شگفتی سکوت کامل امام (علیه السّلام) را دید، ناچار از مجلس بیرون رفت.

ص: ۶۳

وقتی این مرد فحاش از مجلس بیرون رفت، امام رو به حاضران کرد و فرمود: شما سخنان این مرد را شنیدید. اکنون دوست دارم همراهم بیاید؛ تا پاسخ مرا نیز بشنوید. حاضران با کمال خرسندی اظهار داشتند: ما با کمال اشتیاق، همراه شما می آییم، تا پاسخ شما به این مرد بدگو را بشنویم. همگی گمان می کردند آن حضرت هم همانند آن مرد، به اهانت و بدگویی از او خواهد پرداخت.

امام سجاد (علیه السلام) هنگام پوشیدن کفش خویش، این آیه را می خواند:

{...وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ}؛ (۱)

فرو برندگان خشم و درگذرندگان از مردم [اینان نیکوکارانند] و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.

همراهان امام سجاد (علیه السلام) با شنیدن این آیه، فهمیدند که آن حضرت قصد انتقام گیری و پاسخ تند و درشت ندارد.

امام سجاد (علیه السلام) به راه افتاد و حاضران نیز به همراه او حرکت کردند و به در خانهٔ مرد بدگو و خویشاوند بدزبان آن حضرت رسیدند. حضرت بر در خانه ایستاد و او را صدا زد. صاحب خانه با شنیدن صدای امام (علیه السلام) خود را برای شرارت آماده کرد و هیچ شکی نداشت که آن حضرت برای مثابه به مثل و پاسخ گویی به اهانت های او آمده است و با همین گمان و حالت از خانه بیرون آمد. امام سجاد (علیه السلام) رو به او کرده، فرمود: برادرم! تو اندکی قبل در مقابل من ایستادی و آنچه را که خواستی، گفتی. اگر به راستی آن همه بدی و زشتی در من وجود دارد، خدا مرا بیامرزد و اگر آنچه گفتم در من نیست و تو دروغ گفته ای، خدا تو را بیامرزد. مرد که از این برخورد غیرمنتظره و بسیار کریمانهٔ امام (علیه السلام) بسیار شرمند شده بود، پیش آمد و پیشانی امام (علیه السلام) را بوسید و گفت: شما از آن بدیها که گفتم، پیراسته ای و من به آنها شایسته ترم. (۲)

ص: ۶۴

۱- آل عمران، آیه ۱۳۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۴.

روزی امام سجاده (علیه السلام) با گروهی روبه رو شد که به غیبت و بدگویی از آن حضرت مشغول بودند. آن حضرت بالای سر آنها ایستاد و فرمود: اگر شما راست می گوید، خدا مرا ببخشد و اگر شما دروغ می گوید، خدا شما را بیمارزد. (۱)

۴. استاندار معزول

انسان های کم ظرفیت، به محض رسیدن به جاه و مقام، دچار خود فراموشی شده، پا از گلیم خود درازتر می نمایند و دست ستم می گشایند و پس از گذشت مدتی، چنانکه رسم روزگار است، از این منصب و قدرت کنار زده می شوند و تنها حسرت روزهای قدرت و بار سنگین آن گناهان برایشان به یادگار می ماند. آنان در چنین روزهایی از همه، ملامت می بینند و شماتت می شنوند و گرمی هیچ محبتی و آرامش هیچ عاطفه ای آنان را در نمی یابد؛ در صورتی که بسیاری از آنان در این وضعیت، به واسطه عبرت آموختن از تجربیات گذشته، آمادگی زیادی برای اصلاح شدن دارند. در این وضعیت، سرزنش و ملامت، کارگشا نیست؛ بلکه محبت و مهربانی، انسانساز است.

طبری می نویسد: هشام بن اسماعیل، امیر مدینه شد و هنگام فرمانروایی اش، امام سجاده (علیه السلام) را بسیار آزرده. پس از گذشت مدتی، این فرمانروای ستمگر، از کار برکنار شد و از چشم خلیفه اموی، ولید بن عبد الملک، افتاد و او را به زندان بردند و اعلام کردند که هر کس از او شکایتی دارد، اعلام کند و داد خود از وی بستاند.

او در تمامی ستم هایی که بر مردم روا داشته بود، برای خودش توجیه و تأویلی داشت؛ ولی در مقابل ستم های بسیاری که بر امام سجاده (علیه السلام) روا داشته بود، هیچ عذر و بهانه و توجیهی نداشت. از این رو، می گفت: من تنها از دادخواهی امام سجاده (علیه السلام) بیم دارم.

ص: ۶۵

امام سجاد(علیه السلام) که برگشت روزگار این والی مفلوک را دید و شاید امید اصلاح او را داشت، به اطرافیان خود سفارش کرد که هیچ یک از این والی معزول شکایت نکند. روزی خود امام سجاد(علیه السلام) از کنار دارالاماره عبور کرد. گروهی گمان کردند که آن حضرت برای اعلام شکایت و دادخواهی به طرف دارالاماره می رود؛ اما آن حضرت از کنار دارالاماره گذشت و فرماندار معزول دستگیر شده را نیز مشاهده کرد؛ ولی هیچ گونه اعتنایی نکرد و اظهار شکایت و اعتراضی ننمود و از آنجا گذشت. فرمانروای معزول شرمنده از این همه بزرگواری و گذشت و شکفت زده از این اخلاق الهی، این آیه را خواند:

{اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ} (۱)

خدا بهتر می داند رسالت خود را در چه خاندانی به ودیعت نهد.

ابن فیاض می گوید: تنها همین عفو و گذشت نبود؛ بلکه امام سجاد(علیه السلام) در نامه ای به هشام چنین نگاشت: اکنون که برکنار شده‌ای، ممکن است برخی اموال را از تو بخواهند و باز پس گیرند؛ در این صورت، می توانی از اموال من و کسانی که فرمان مرا می برند، بهره ببری.

هشام با دیدن این لطف و مرحمت و بزرگواری بار دیگر گفت:

{اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ} (۲) { (۳)

۵. جنگجوی پشیمان

امیر مؤمنان(علیه السلام) در دوران کوتاه حکومت خود، با سه جنگ ویران گر روبه رو شد. در جنگ جمل، کسانی که از همه بهتر حقانیت او را می دانستند و حتی از نزدیکان او به شمار می رفتند، در مقابل او قرار گرفتند و با انکار حق مسلم او و قرار دادن

ص: ۶۶

۱- انعام، آیه ۱۲۳.

۲- همان.

۳- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴ ص ۱۶.

ناآگاهان در مقابل او، بزرگترین ضربه را به حکومت عدل او وارد ساختند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) تا آنجا که حفظ دین خدا و حکومت الهی او بر آن مبتنی بود، بی هیچ ترس و سستی و تساهلی به پیش تاخت و افراد طغیانگر را هلاک ساخت، اما پس از آنکه حزب پیمان شکنان از هم گسسته شد و با شکست قطعی آنان در جبهه نبرد، پرونده سیاسی آنها برای همیشه بسته شد، امام برای اصلاح آنان و نیز عبرت آموختن و درس گرفتن دیگران، این دشمنان قسم خورده را مورد عفو و بخشش قرار داد.

یکی از اصلیت‌ترین ارکان جنگ جمل، طلحه بود که در میدان نبرد به دست همسنگر خود، مروان، به هلاکت رسید. موسی پسر طلحه که یکی از جنگاوران جنگ جمل بود، در جریان این نبرد، اسیر شد و به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آورده شد. وقتی موسی در مقابل آن حضرت قرار گرفت، حضرت به او فرمود: سه بار بگو استغفرالله و اتوب الیه. موسی طبق گفته آن حضرت، سه بار استغفار کرد و آنگاه حضرت به او فرمود: تو آزادی؛ هر کجا می خواهی برو و آنچه از سلاح و وسایل خودت در لشکرگاه می بینی، آنها را بردار؛ ولی نسبت به آینده زندگیت خدا را در نظر آور و تقوا پیشه کن و در خانهاش بنشین. (۱)

۶. آتش افروز دیگر شکست خورده

آتش افروز دیگر جنگ جمل، عایشه بود؛ مادری که هزاران فرزند خود را به کام دوزخ فرستاد؛ اما سرانجام با از دست دادن تمام جنگاوران مدافعش و قطع شدن دست و پای شتری که بر آن سوار بود، روی زمین افتاد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) کنار هودج عایشه آمد و با نیزه خود ضربه ای به هودج او وارد آورد و فرمود: ای شقیر (نام دیگر عایشه)! آیا پیامبر تو را به این کار فرمان داده بود؟ عایشه گفت: ای پسر ابوطالب! اکنون که ظفرمند گشتی، عفو و بخشش پیشه کن.

ص: ۶۷

امام (علیه السلام) با بزرگواری، هیچ سخن تندی به او نگفت و حتی او را ملامتی بیش از این نفرمود و رو به محمد بن ابی بکر (برادر عایشه و از سرداران لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام)) کرد و فرمود: تو عهده دار امور خواهرت باش و او را به خانه بنیخلف ببر؛ تا درباره اش بیندیشیم. محمد بن ابی بکر می گوید: خواهرم را که مشمول عفو و رحمت علی (علیه السلام) شده بود؛ به خانه بنی خلف بردم؛ ولی با وجود این بزرگواری و گذشت، در میان راه، مدام به علی دشنام می داد. امام علی (علیه السلام) چهل زن را برای حفاظت از او گماشت و او را با احترام کامل، به مدینه برگرداند. (۱)

ص: ۶۸

۱- شیخ مفید، کتاب الجمل، ص ۳۶۸.

اشاره

عاطفه انسان، منبع نیرومندی است که اگر در مسیری تحریک شود، انسان را با شدت به آن سمت و سوی خواهد کشاند و اقدامات جدی بعدی را به دنبال خواهد داشت. مبنای دعوت انبیا، گرچه استفاده از نیروی عقل و تحریک نیروی عقلانی انسانها بود، ولی تحریک عواطف و استفاده از سلاح عاطفه، برای دعوت مردم به طرفداری از حق و انجام معروف و یا ترک منکر و خودداری از کمک به ستمگران، یکی از شیوه های معمول در زندگی معصومین (علیهم السلام) است.

نمونه هایی از این شیوه را از نظر می گذرانیم:

۱. گریه های سیاسی

بر اساس شیوه تحریک عواطف و احساسات، در فرهنگ تشیع، گریه، یک سلاح سیاسی محسوب می شود و اهمیت بسزایی دارد.

هنگامی که همه راه های دفاع از حقیقت، بر روی خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسته شدند و دست بردن به شمشیر هم برخلاف مصلحت اسلام و مسلمین بود، حضرت زهرا (علیها السلام)، سلاح گریه را انتخاب کرد و با این سلاح، به جنگ غاصبان حاکم رفت و با کنار زدن پرده های ابهام و اتهام، به روشنگری افق نظام سیاسی

اسلام پرداخت و جایگاه حاکمان حقیقت مدار و شایسته و غاصبان زورمدار دنیا طلب را از یکدیگر باز شناساند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: فاطمه(علیها السلام) آن قدر بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گریست که اهل مدینه ناراحت شدند و گفتند: ما را به واسطه گریه های بسیار، می آزاری. پس از این اعتراض، حضرت فاطمه(علیها السلام) به کنار قبور شهدای احد می رفت و در آنجا به گریستن می پرداخت و برمی گشت. (۱)

ام سلمه به عیادت حضرت زهرا(علیها السلام) آمد و از آن حضرت سؤال کرد. حال شما چگونه است و شب را چگونه به صبح رساندی؟ حضرت زهرا(علیها السلام) فرمود: در میان غصه و اندوه و مشکلات، روزگار می گذرانم. پیامبر از میان ما رفت و وصی و جانشین او، مظلوم واقع شد. به خدا سوگند! پرده احترام او را دریدند و برخلاف آنچه خدا در قرآن فرمان داده بود و پیامبر(صلی الله علیه و آله) در سنت بیان داشته بود، امامت او را غصب کردند و علت این مظلومیت نیز همان کینه های بدر و احد است که قلب های منافق آن را در خود نهان می داشتند. (۲)

در راستای همین تحریک وجدان ها و بیدار کردن عاطفه های خفته، حضرت زهرا(علیها السلام) وصیت کرد که شب هنگام دفن شود و کسی به تشییع جنازه وی نیاید و قبرش هم برای همیشه مخفی بماند؛ تا آنها که سبب شهادت او شدند و این همه ظلم و غم و اندوه را بر او و بر جامعه بشری تحمیل کردند، رسوای تاریخ شوند.

۲. یاد آور کربلا

پس از حادثه خونبار عاشورا، حکومت اموی، امکان هر گونه اقدام و تبلیغ و حرکت را از طرفداران حق سلب کرد و تصمیم گرفت هر قیام و اقدامی را با شدت، پاسخی خونین دهد. در این جو خفقان شدید که تمامی راه های مبارزه بسته بود،

ص: ۷۰

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵.

۲- همان، ص ۱۵۶.

امام سجاد (علیه السلام) برای مبارزه با طاغوت های حاکم، دو راه را برگزید؛ دعا و گریه. او با این دو سلاح، به جنگ حکومت جائر اموی رفت و با تلطیف احساسات و تحریک عواطف، انسانها را به شناخت و طرفداری از حق فرا می خواند و به خروش بر ضد باطل وا می داشت.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: آنان که بسیار گریستند، پنج نفر بودند؛ آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه زهرا و علی بن الحسین: و اما علی بن الحسین (علیه السلام)، بیست سال بر امام حسین (علیه السلام) گریه کرد. هرگز غذا پیش او نیاوردند؛ مگر آنکه گریست؛ تا آنکه غلام آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! فدایت گردم! می ترسم به واسطه این همه گریه، از بین بروی.

حضرت فرمود: همانا من اندوه و شکایت خویش را به خدای خویش وا می گذارم و من مسائلی را می دانم که شما از آنها آگاه نیستید. هرگز شهادت فرزندان فاطمه (علیها السلام) را یاد نمی آورم؛ مگر اینکه گریه ام می گیرد. (۱)

۳. ثواب عزاداری

انبوهی از روایات اسلامی از فضیلت گریه بر امام حسین (علیه السلام) خبر می دهند و ثوابهای بسیار بزرگی را برای این عمل، بیان می کنند. بدون شک یکی از اسرار این دعوت به گریه و ناله، زنده کردن معروف بزرگ «ولایت» و رسوا نمودن منکر عظیم «غصب ولایت» است.

اگر چه گریه بر ابا عبدالله (علیه السلام)، اسرار فراوانی دارد و اصولاً استمرار اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) در گرو همین گریه ها و عزاداری ها بوده است و به واسطه همین عزاداریها، افراد بسیاری اصلاح شدند و منکرات بسیاری از بین رفتند، اما شاید مهمترین هدف این عزاداریها و گریه ها، بازنگری در تاریخ صدر اسلام و ریشه های حادثه کربلا باشد؛ تا انسانها متوجه شوند که ریشه همه این مسائل،

ص: ۷۱

غصب خلافت حق بوده است.

آنچه حادثه کربلا را آفریده، برخورد ستمگرانه برخی دنیا طلبان با جانشین بر حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و برخورد عافیت طلبانه برخی دیگر با این منکر بزرگ بود.

عزاداری و گریه، برای رسوا کردن آن غاصبان و این عافیت طلبان است و همواره پیام قیام و اقدام بر ضد مفسد اجتماعی را به گوش همه انسانهای آزاده می رساند.

چند روایت کوتاه درباره گریه بر ابا عبدالله (علیه السلام):

قال الصادق (علیه السلام): کان جدی اذا ذکره (الحسین) بکی حتی تملأ عیناه لحیته و حتی یبکی لبکائه رحمه له من رآه ... و ما من عبد یحشر الّا و عیناه باکیه الّا الباکین علی جدی الحسین (علیه السلام) فانه یحشر و عینه قریره و البشاره تتلقاه و السرور بین علی وجهه و الخلق فی الفزع و هم آمنون؛ (۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: جدم [امام سجاد (علیه السلام)] چون به یاد امام حسین (علیه السلام) می افتاد، آنقدر گریه می کرد که محاسن شریفش از اشک چشمش پر می شد و هر کس او را با آن حال و گریه می دید، بر او رحمت آورده، و گریه می نمود ... هر بنده ای از بندگان خدا، وقتی وارد محشر شود، گریان خواهد بود؛ مگر آنانکه بر جدم حسین (علیه السلام) گریه کرده اند. آنان در حالی وارد محشر می شوند که چشم روشنی و مزدگانی به استقبال آنان می شتابد و آثار خوشحالی، آشکارا در صورتشان دیده می شود. مردم همه می نالند و گرفتارند؛ ولی آنان در امان و آرامشند.

عن ابی جعفر (علیه السلام): کان علی بن الحسین (علیه السلام) یقول: ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی (علیهما السلام) دمعه حتی تسیل علی خده بواه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً؛ (۲)

ص: ۷۲

۱- ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۸۱.

۲- همان، ص ۱۰۰.

امام باقر(علیه السّلام) فرمود: امام سجّاد(علیه السّلام) همواره می فرمود: هر مؤمنی که چشمانش در شهادت حسین بن علی(علیهما السّلام) بگرید، تا اشک هایش بر صورتش جاری شود، خدا به واسطه این گریه، در بهشت جایگاه رفیع و والایی به او مرحمت کند؛ تا روزگاری بسیار طولانی در آنجا اقامت گزیند.

قال الصادق(علیه السّلام) لمسمع بن کردین: ... ما من عین بکت لنا الاّ نعمت بالنظر الی الکوثر و سقیت منه؛(۱)

امام صادق(علیه السّلام) به مسمع بن کردین فرمود: هر چشمی که بر ما بگرید، [در قیامت] به کوثر بنگرد و از آن سیراب شود.

قال ابو عبدالله(علیه السّلام): من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار؛(۲)

امام صادق(علیه السّلام) فرمود: هر کس [مصیبت‌های] ما نزد او بیان شود و اشک از چشم هایش سرازیر شود، خداوند، چهره او را بر آتش [جهنم] حرام می کند.

۴. زیارت امام حسین علیه السلام

به علت همین تحریک عواطف و احساسات است که زیارت امام حسین(علیه السّلام)، ثوابی ویژه یافته است و دستورات فراوانی نسبت به آن داده شده است.

زیارت کربلا، حضور در صحنه نبرد حق و باطل است. زیارت کربلا، پیمان بستن با شهیدان راه امر به معروف و نهی از منکر است(۳). زیارت کربلا، سوختن در آتش غم مظلومان اهل بیت(علیهم السّلام) و ساخته شدن در آتش عشق آنان است.

این گونه است که زیارت کربلا خود کلاس قیام و اقدام و صلاح و اصلاح می شود. ما از انبوه روایاتی که درباره زیارت امام حسین(علیه السّلام) آمده، تنها به روایت

ص: ۷۳

۱- همان، ص ۱۰۲.

۲- همان، ص ۱۰۴.

۳- اشاره به سخن امام حسین(علیه السّلام) که فرمود: من برای امر به معروف قیام کرده ام.

زیر بسنده می کنیم:

عن ابی عبدالله (علیه السّلام): ان الرجل لیخرج الی قبر الحسین (علیه السّلام) فله اذا خرج من اهله باول خطوه مغفره ذنوبه ثم لم یزل یقدس بکل خطوه حتی یأتیه فاذا اتاه نجاه الله تعالی فقال عبدی سلنی اعطک ادعنی اجیبک اطلب منی اعطک سلنی حاجه اقضا هالک...؛ (۱)

امام صادق (علیه السّلام) فرمود: وقتی مردی برای زیارت قبر امام حسین (علیه السّلام) خارج می شود، با اولین گام که از خانواده اش جدا می شود، گناهایش بخشیده می شوند؛ سپس در هر قدم، تقدیس می شود؛ تا اینکه در کنار قبر آن حضرت حضور یابد. در این هنگام، خدای بزرگ به مناجات و رازگویی با او می پردازد و به او می گوید: بنده من! از من بخواه! تا به تو عنایت کنم و مرا بخوان؛ تا پاسخت گویم و از من درخواست کن؛ تا آنچه را خواستی، به تو بدهم و نیازت را بازگو؛ تا برآورده سازم.

۵. گریستن بر شهیدان

اشاره

در راستای همین تحریک احساسات و عواطف و وجدان ها، برای اصلاح انسان و جامعه و زنده کردن معروف ها و از بین بردن منکرات و گناهان است که گریه بر برخی دیگر از مظلومان نیز دارای پاداشی است.

تمامی این گریه ها برای به حرکت درآوردن قدرت وجدان و عاطفه است؛ تا از این گریه ها پللی برای رسیدن به شهر آرمانی بسازیم؛ شهری که اولیای خدا در آن سکونت گزیده اند و سفری برای هجرت از پلیدی ها و ناپاکی ها آغاز کنیم و قدمی برای اصلاح خود و جامعه برداریم.

اکنون به دو نمونه از این دستورات، درباره زیارت شهیدان و گریه بر آنان توجه کنید:

ص: ۷۴

۱- همان، ص ۱۳۲.

جنگ احد با همه فراز و نشیبها و حوادث شگفتش به پایان رسید و مسلمانان پس از دفن بدن های مطهر شهیدان، به شهر مدینه بازگشتند. هر خانواده ای به یاد شهید خویش، مجلس عزایی بر پا نمود و جلسه ای تشکیل داد. یکی از این شهیدان، حمزه، عموی بزرگوار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود که کسی برای او مجلس عزایی تشکیل نداده بود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از کنار خانه های بنی اشهل و بنی ظفر عبور کرد و صدای گریه زنان آنها را در ماتم شهیدانشان شنید. چشم های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پر اشک شده، صدای گریه او بلند شد و فرمود: «و اما حمزه فلا بواکی له»؛ عمویم حمزه، گریه کننده ندارد و کسی بر او ناله نمی کند.

این گلایه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را سعد بن معاذ و اسید بن حضیر شنیدند و با شتاب به میان مردم رفته، همگی را از گریه باز داشتند و گفتند: همه به محضر فاطمه (علیها السلام) بشتابید و بر عمویم حمزه بگریید و او را تسلی دهید و پس از گرامی داشت یاد حمزه، بر شهیدان خود گریه کنید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ادامه مسیر خود، وقتی از در خانه فاطمه (علیها السلام) عبور کرد، صدای گریه زنان مدینه را شنید؛ پس آنان را دعا کرد و از این عمل آنان اظهار خرسندی کرد. (۱)

درباره زیارت حضرت حمزه (علیه السلام) نیز از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود: هر کس به زیارت من بیاید، ولی عمویم حمزه را زیارت نکند، بر من ستم روا داشته است. (۲)

حضرت زهرا (علیها السلام) برای زنده کردن این شیول نیک و سنت حسنه خود در هر هفته به زیارت شهدای احد می شتافت و در آنجا حوادث شگفت احد را برای

ص: ۷۵

۱- بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۹۸.

۲- قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۳۸.

پس از قیام سرخ عاشورا، قیامهای زیادی بر ضد حکومت خود کامه اموی صورت گرفت که همه این قیام ها با الهام از خط سرخ ترسیم شده در عاشورا، برای زنده کردن معالم دین و از بین بردن ستم و گناه، در مقابل حاکم باطل، فداکاری کردند و زمینه ساز قیام بعدی و نیز باعث روشنگری در جامعه و رسوایی حاکم ظالم و حق ستیز اموی شدند.

یکی از این قیام های خونین و نهضت های شورگستر، قیام زید بن علی بن الحسین (فرزند امام سجاد(علیه السلام)) در کوفه بود که با فرجامی خونین، به پایان رسید. زید، یکی از شهدای سرافراز این حادثه بود که بدن مطهرش نیز از شعله خشم دشمنان در امان نماند و برای مدت چهار سال بر دار باقی ماند.

امام صادق(علیه السلام) به ابی ولاد کاهلی فرمود: آیا عمویم زید بن علی را دیدی؛ ابی ولاد گفت: آری، او را در حالی که بر دار آویخته شده بود، مشاهده کردم. مردم در پای دار او، دو دسته بودند؛ گروهی او را سرزنش می کردند و برخی دیگر غمناک، در مصیبت او می سوختند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«گریه کنندگان بر او، همراه او در بهشت خواهند بود و سرزنشکنندگان، در ریختن خون او و کشتن او شریکند» (۲).

۶. نهی از منکر با گریه

برخی انسانها که به شدت تحت تاثیر شهوت قرار گرفته اند، تبدیل به شیطان هایی می شوند که درصدد فریب دیگران بر می آیند و گاهی شهوت چنان هوش و اختیار از کف آنان می ستاند که هوس می کنند اولیای خدا را نیز به طرف گناه بکشانند. در این وضعیت، در مقابل چشمی که پرده شهوت، جلو دید آن را

ص: ۷۶

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۶.

۲- همان، ج ۴۶، ص ۱۹۳.

گرفته و در برابر چراغ عقلی که به واسطه طوفان هوس خاموش شده است، تنها یک راه قرار دارد و آن، رخنه در عواطف او و تحریک احساسات پاک و انسانی اوست.

اینجاست که پای برهان، لنگ است و دست استدلال، کوتاه؛ پس باید در دل رخنه کرد و با توان گریه، نیروی عاطفه و سلاح اشک، قلب خفته را بیدار کرد و پرده های هوس و شهوت را درید.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) به نماز و راز و نیاز با خداوند مشغول بود که زنی زیبا وارد خانه شد. آن حضرت به احترام او و به گمان اینکه گرفتاری او را بدین سمت و سوی آورده، نماز را کوتاه کرده، فرمود: آیا درخواست و نیازی داری؟ زن پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: چه نیاز و چه حاجتی؟ زن با بیشرمی تمام، پرده از نیت پلید درونی خود برداشته، آن حضرت را به مقاصد شهوانی خود دعوت نمود. حضرت فرمود: از من دور شو و مرا و خویش را به آتش غضب خداوند، مسوزان. زن بر اصرار خویش افزود و خواهش خود را تکرار کرد.

امام حسن (علیه السلام) در مقابل این اصرارهای شیطانی به گریه افتاد و همراه با گریه مداوم خویش، می گفت: وای بر تو! دور شو!

اندک اندک، باران گریه امام، آتش شهوت زن را خاموش کرد و احساسات لطیف انسانی او نیز تحریک شده، در مقابل این همه خوف و خشیت الهی، او نیز به گریه درآمد. در این هنگام امام حسین (علیه السلام) وارد شد و پس از وی گروهی از یاران آن حضرت وارد شدند. تازه واردان با دیدن گریه های شدید امام (علیه السلام) و آن زن، به گریه افتادند. اندکی بعد، زن برخاسته، از خانه بیرون رفت و مردم نیز کم کم متفرق شدند. ابهت امام حسن (علیه السلام) و احترام ویژه های که امام حسین (علیه السلام) برای برادر قائل بود، مانع از آن شد که امام حسین (علیه السلام) نسبت به این گریه ها از برادرش سؤال کند. مدتی از این جریان گذشت. نیمه شبی امام حسن (علیه السلام) از خواب برخاسته، شروع به گریه کرد. امام حسین (علیه السلام) که در آنجا حضور داشت، از علت گریه آن

حضرت در این شب سؤال کرد.

امام حسن (علیه السلام) فرمود: تا زنده ام، از این خواب با دیگران سخن مگو؛ من در خواب، حضرت یوسف (علیه السلام) را دیدم و چون زیبایی رخسارش را مشاهده کردم، گریستم. حضرت یوسف به من گفت: برادرم! پدر و مادرم فدایت باد؛ چرا گریه می کنی؟ گفتم: جریان تو با زن عزیز مصر یادم آمد که در این راه چه رنج ها کشیدی و چه زندانها تحمل کردی و چقدر پدرت یعقوب بر تو گریست. از این رو، من هم می گریم. حضرت یوسف گفت: چرا از خودت تعجب نمی کنی که در مقابل خواهش آن زن آنگونه از ترس خدا گریستی. (۱)

ص: ۷۸

۱- همان، ج ۴۳، ص ۳۴۰.

اشاره

در فرهنگ اسلامی، همانگونه که اموال مردم، محترم می باشند و کسی حق ندارد بدون رضایت آنان کوچک ترین تعرضی نسبت به اموال آنها داشته باشد و همانگونه که جان های مردم، محترم مند و هیچ کس حق وارد کردن کمترین ضربه و خدشه ای بر مسلمانی دیگر (و حتی غیرمسلمانی را که در جامعه اسلامی زندگی می کند) ندارد، آبروی اجتماعی مردم نیز دارای احترام و اهمیت است و اسلام به هیچ فردی اجازه نمی دهد که آبروی اجتماعی فرد دیگری را مورد تعرض قرار دهد و با عیب جویی و بدگویی و یا حتی با بیان اعمال زشت وی، آبروی او را بریزد.

بنابراین، تهمت، غیبت، سخن چینی، بازگویی اعمال زشت دیگران، عیبجویی، تمسخر و ... حرام می باشند.

علاوه بر اینها، دین مقدس اسلام به خود شخص نیز اجازه نمی دهد که آبروی خود را بریزد و خود را ذلیل نماید.

اسلام اعتراف به گناهان را فقط در خلوت انسان با خدای خویش، مجاز می داند و به هیچ کس اجازه نمی دهد که گناهانش را برای دیگران بازگو کند و حتی در صورتیکه گناه دارای مجازات معین شرعی و حد باشد، باز هم اسلام، توبه کردن

در پنهان و عذرخواهی پنهان از خدا را بهتر می‌داند و نیازی به مراجعه به دادگاه و اعتراف به جرم و تحمل حد و شلاق را لازم نمی‌داند. (۱) در اینجا سؤال بسیار مهم زیر پیش می‌آید که توجه به آن برای آمران به معروف و ناهیان از منکر، بسیار کارساز، راهگشا و روشنگر خواهد بود: آیا اگر کسی مرتکب گناهی شده، می‌توان آبروی وی را ریخت و عمل زشت وی را افشا نمود؟

ممکن است برخی با شتاب جواب گویند: آری. گناهکار با گناه خویش، حرمت خدا را نگه نداشته است؛ پس می‌توان او را حرمت نگذاشت و آبروی وی را برد و در مقابل، ممکن است کسانی چنین پاسخ دهند: نه، هرگز؛ این کار، غیبت و سخن چینی و تشییع فاحشه و حرام است. گرچه شخص گناهکار با ارتکاب گناه، خطای بزرگی را مرتکب شده است، ولی افشای گناه و عمل ناپسند او نیز خطای بزرگ و عمل زشتی است. به نظر می‌رسد که هر دو پاسخ، ناقص می‌باشند و شاید صحیحترین پاسخ، این باشد: موقعیت‌ها و گناهان و اشخاص، مختلفند. بنابراین، درباره افشاگری یا پنهان کاری و حفظ آبروی آنان، باید به دو موضوع زیر توجه کرد:

الف. اصل کلی حفظ آبروی مسلمان و پنهان کاری و سرنگه داری.

ب. موارد لزوم افشاگری و آبرو بردن.

الف. پنهان کاری و سرنگه داری

۱. افشاگری ممنوع

در رابطه با حفظ آبروی مسلمان و اهمیت حفظ موقعیت اجتماعی انسانها، روایات مختلفی از اهل بیت عصمت و طهارت: وارد شده است که ما به دو روایت در این زمینه بسنده می‌کنیم:

عن امیرالمؤمنین ع: انه قال له النبی (صلی الله علیه و آله) لو رأیت رجلاً علی فاحشه؟

ص: ۸۰

۱- البته روشن است که اگر کسی حقی از انسان‌ها را تباه کرده باشد، باید به آنان پس داده یا خرسندی آنان را به دست آورد.

قال: استره. قال: ان رأيتَه ثانياً؟ قال استره بازاری و ردائی الی ثلاث مرات. فقال له النبی ص: لا فتی الا علی و قال (صلی الله علیه و آله) استروا علی اخوانکم؛ (۱)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: اگر مردی را در حال عمل زشتی ببینی، چه می کنی؟ گفتم: او را می پوشانم (آبرویش را حفظ می کنم). پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر او را برای بار دوم در حال گناه دیدی، چه می کنی؟ عرض کردم: او را با لباس خویش می پوشانم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای سومین بار فرمود: اگر یکبار دیگر هم او را در حال گناه مشاهده کردی، چه خواهی کرد؟ باز من پاسخ دادم: او را با لباس خویش خواهم پوشانم (آبرویش را حفظ خواهم کرد). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: جوانمردی جز علی نیست و آنگاه فرمود: برادرانتان را بپوشانید (آبرویشان را حفظ کنید).

۲. افشا نکردن شکرانه به سلامت ماندن

قال الصادق (علیه السلام) من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و سمعته اذناه فهو من الذین قال الله عزوجل: (إِنَّ الذِّينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ...) (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس درباره مؤمنی سخنی (درباره امر زشتی) بگوید که آنرا با دو چشم خویش دیده و با دو گوش خود شنیده است، او از کسانی است که خداوند در این آیه شریفه از آنان یاد کرده است؛ همانا کسانی که دوست دارند زشتی ها را درباره مؤمنان منتشر سازند، آنان را عذابی دردناک است.

بنابراین، اصل کلی در جامعه و فرهنگ اسلامی، حفظ آبروی افراد، حتی گناهکاران است و حتی گاهی افشا کردن یک چهره، نه تنها به سود مکتب و عقیده انسان نیست، بلکه ممکن است افراد را وادار به برخوردهای خونینی نماید که به ضرر و زیان مکتب و عقیده تمام شود. در اینجا تنها راه عاقلانه و

ص: ۸۱

۱- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۳۶.

۲- همان.

خداپسندانه برای انسانهای ارزشمدار، سوختن و نهان ساختن است.

عمر بن اسحاق می گوید: هنگامی که امام حسن (علیه السلام) در بستر بیماری افتاده بود و لحظات آخر عمر شریفش را می گذراند، به محضر آن حضرت مشرف شدم. در آن وقت، امام حسین (علیه السلام) در کنار بستر برادر خویش نشسته بود و از او سؤال می کرد که چه کسی را در قتل خویش متهم می دانی؟ امام حسن (علیه السلام) فرمود: چرا می پرسی؟ می خواهی او را بکشی؟ امام حسین (علیه السلام) فرمود: آری. امام حسن (علیه السلام) فرمود: اگر آنکس که من گمان می کنم، قاتل باشد، خدا عذابی شدیدتر برای او مهیا نموده است و اگر او قاتل نباشد، دوست ندارم بی گناهی گرفتار شود. (۱)

۳. افشا نکردن پدر

انسان با انتخاب عقاید سخیف و اعمال زشت، خود را از مقام و منزلت رفیع و حرمت ویژه ای که خدا به او عنایت کرده، فرو می افکند و خود را از هر گونه شایستگی احترام و حفظ آبرو، محروم می کند. در این صورت، آبروی اینگونه افراد، حرمتی ندارد؛ ولی نکته بسیار مهم، آن است که باید ملاحظه کرد و سنجید که افشاگری نسبت به این اشخاص، چه نتایج و عواقبی به بار می آورد و آیا باعث اصلاح آنان و یا اصلاح دیگران می شود و یا افشاگری، آنان را به لجاجت و عناد می کشاند و دیگران را نیز جری ساخته، حرمت گناه را در جامعه می شکند؟

بکر بن صالح می گوید: داماد من در نامه ای به امام جواد (علیه السلام) این گونه نگاشت: پدرم مردی ناصبی و دشمن اهل بیت: است و عقیده ای پلید دارد و به این جهت، من دچار ناراحتی و مشکلاتی شده ام. اکنون برای من دعا کن و وظیفه ای معین نما. آیا آبروی پدرم را بریزم و زشتی هایش را افشا کنم یا با او مدارا نمایم؟ امام جواد (علیه السلام) در پاسخ وی، چنین نوشت: نامه ات را دریافت کردم و آنچه را درباره پدرت نوشته بودی، فهمیدم و به خواست خدا، من دعا درباره تو را ترک نمی کنم و مدارا نمودن، بهتر از افشاگری است. همراه سختیها، آسانی است. صبر کن که

ص: ۸۲

همانا عاقبت از آن پروا پیشگان است. خدا تو را بر ولایت آنانکه ولایتشان را پذیرفته‌ای، ثابت بدارد. [نگران مباش که] ما و شما در پناه حفظ و حراست آن خدایی هستیم که هرگز آنچه را به او بسپرنند، ضایع و تباه نگردانند. بکر بن صالح می گوید: پس از مدتی، خداوند قلب پدر داماد مرا چنان با پسرش مهربان ساخت که در هیچ چیز با پسرش مخالفت نمی کرد.

ب. لزوم افشاگری

اشاره

آنچه در بخش نخست پیرامون لزوم حفظ آبروی افراد و پرده پوشی و پنهان سازی گناهان آمد، یک اصل کلی است و هر اصل کلی، استثنایی دارد.

در برخی موقعیت ها و درباره بعضی گناهان و برخی افراد، آن اصل کلی شکسته شده، آبروی افراد، دارای حرمت و ارزش نخواهد بود و انسان می تواند نسبت به این چهره های ناپاک و پلید، افشاگری کند و حتی گاهی این افشاگری و پرده برافکنی از چهره های ناسالم، یک وظیفه الهی، اسلامی و اجتماعی است.

در اسلام، بازگویی عیوب و زشتی های افراد، غیبت، محسوب می شود و به شدت از آن نهی شده است؛ ولی در روایات مختلفی به موارد استثنای این حکم الهی نیز اشاره شده است. اکنون سخن یکی از فقها را درباره موارد جواز غیبت بیان می کنیم و بعد به شیوه افشاگری معصومین (علیهم السلام) درباره امر به معروف و نهی از منکر می پردازیم.

شهید ثانی که یکی از فقهای بزرگ شیعه به شمار می رود، می نویسد: فقها موارد جواز غیبت و بدگویی و بیان زشتی ها و معایب دیگران را در ده مورد زیر منحصر دانسته اند:

۱. بیان عیوب و زشتیهای ستمگر توسط کسی که مورد ستم قرار گرفته است؛ برای دادخواهی.

۲. بیان زشتی ها برای تغییر منکرات و اصلاح مفاسد.

۳. برای استفتا و درخواست حکم شرعی مسئله.

۴. هشدار دادن و آگاهی بخشی به مسلمانی؛ تا دچار خطر و مصیبت نشود.

۵. بیان حال راویان احادیث که در علم رجال مورد بحث قرار می گیرد.

۶. بیان زشتیهای شخصی که به صورت آشکارا گناه می کند.

۷. ذکر کردن اسمی که شخص به آن معروف است و در عین حال، بیانگر عیب و نقصی در اوست؛ مانند لنگ بودن.

۸. شهادت دادن بر زشتی های شخص در محضر قاضی.

۹. بیان عیوب نزد شخصی که از آن عیوب آگاه است.

۱۰. شنیدن غیبت و بدگویی در صورتی که احتمال می دهیم گوینده رعایت مسائل شرعی را نموده است و بدگویی و غیبت او، از موارد جواز غیبت می باشد. (۱)

شهید ثانی در بخش دیگری از نوشته خویش دو مورد زیر را نیز به موارد دهگانه فوق افزوده است:

۱. بیان عیوب به خاطر بیان مصلحت در مشورت.

۲. بدگویی از بدعت گزاران و صاحبان اندیشه های گمراه گر. (۲)

بنابراین، اگر امر به معروف یا نهی از منکر، متوقف بر افشاگری و بیان زشتیهای شخص گناهکار باشد و راه اصلاح او یا مصلحت جامعه، منحصر در همین شیوه باشد، می توان از شیوه افشاگری استفاده کرد.

این موضوع، غیر از افشاگری نسبت به افراد غیر مؤمن است؛ زیرا در مورد آنان، اگر چه امید اصلاحشان نمی رود، ولی به واسطه مصالح جامعه، افشاگری آنان جایز و گاهی لازم و ضروری است.

در روایت نبوی، چنین آمده است:

ثلاثة لا تحرم عليك اعراضهم بالمجاهر بالفسق، و الامام الجائر، و المبتدع؛ (۳)

ص: ۸۴

۱- همان، ج ۵۰، ص ۵۵.

۲- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۴۱ و ۳۴۶.

۳- متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۵۹۵.

سه گروهند که آبروی آنان را حرمتی نیست: آنکس که آشکارا گناه می کند؛ پیشوای ستمگر و انسان بدعت گزار.

در روایتی دیگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به افشاگری برخی افراد، فرمان داد و به واسطه عدم افشاگری، مخاطبان را سرزنش کرده است.

أترعون عن ذكر الفاجر حتى يعرفه الناس فاذكروا الفاجر بما فيه يحذره الناس؛ (۱)

آیا از افشاگری چهره فاجر برای شناخت مردم، بیم دارید؟ ویژگیهای فاجر و بدیهای او را بیان کنید؛ تا مردم از او بپرهیزند.

و ... حتی متی ترعون عن ذكر الفاجر اهتكوه حتى يحذره الناس؛ (۲)

تا کی از معرفی کردن فاجر می هراسید و پرهیز می کنید؛ آبرویش را بریزید؛ تا مردم از او بپرهیزند.

۱. افشای مردم گریزان

دعوت های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به کارهای خیر و یا نهی کردن وی از منکرات در خطابه ای آن حضرت، به صورت کلی و عمومی بود؛ تا همگان خود را مخاطب آن دستورات و فرامین بدانند و در عین حال، آبروی همه، حتی خطاکاران محفوظ بماند؛ اما در برخی موقعیت ها، افرادی به دستورات اسلام، اهانت روا داشته، آنها را سبک می شمردند. در اینجا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز با بیان اسامی آنان و یادآوری خطاهایشان به صورت صریح، آنها را نصیحت کرده، به راه راست دعوت کرد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از ادای نماز صبح، رو به اصحاب کرد و یک عده از اصحاب را با اسم و مشخصات نام برد و فرمود: آیا اینها در نماز جماعت حضور دارند؟ اصحاب پاسخ دادند: نه یا رسول الله!

ص: ۸۵

۱- همان.

۲- همان، ص ۵۹۶.

پیامبرص، دوباره پرسید: آیا در مسافرت می باشند؟ اصحاب پاسخ دادند: نه یا رسول الله! آنگاه پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ نمازی مانند نماز جماعت صبح و نماز عشا، برای منافقان، مشکل و دشوار نیست. اگر این گروه می دانستند چه فضیلتی در این نمازهاست، در آنها شرکت می جستند؛ اگر چه مجبور می شدند که با زحمت خود را روی زمین بکشند؛ تا در صف جماعت حاضر شوند. (۱)

۲. افشای همسایه بد اخلاق

اسلام نه تنها به حفظ حرمت و حقوق همسایه، فرمان داده است، بلکه به تحمل بد اخلاقی و آزارهای همسایه نیز دستور داده است؛ ولی گاهی آزار و اذیت های یک همسایه از حد گذشته، زندگی را بر همسایه دیگر، تلخ و دشوار می سازد. در اینجا اگر تنها راه اصلاح و نهی از منکر این همسایه، اظهار بد اخلاقی ها و آشکار سازی بد رفتاری های او باشد، باید افشاگری نمود.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید: مردی خدمت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد و از همسایه خویش شکایت کرد. آن حضرت به او فرمود: بردباری پیشه کن. مرد از نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیرون آمد. مدتی بعد همان مرد دوباره به محضر آن حضرت آمد و از همسایه اش اظهار ناراحتی و شکایت کرد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) باز هم به او فرمان مدارا و بردباری داد. مرد باز هم نصیحت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) را پذیرفت و از محضر آن حضرت خارج شد؛ اما وی پس از گذشت چند روز، برای بار سوم به محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد و شکایت از همسایه را تکرار کرد. این بار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که مردم برای ادای نماز جمعه به طرف مسجد می روند، اثاثیه ات را به کوچه بریز؛ تا هر کس به نماز جمعه می رود، این وضعیت را بنگرد و هر کس در این باره از تو سؤال کرد، وضعیت خود و همسایه ات را برایش تشریح کن.

آن مرد، بازگشت و طبق دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله) عمل کرد. سلاح افشاگری او، آن هم در اجتماع عمومی نماز جمعه، به خوبی کارگر افتاد و همسایه خطاکار را متوجه اشتباه خود کرد. از این رو، او به سراغ این مرد آمد و گفت: اثاثیه ات را به خانه ات

ص: ۸۶

بیر و من خدا را گواه می گیرم که دیگر تو را نیازارم. (۱)

مردی می گوید خدمت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم. آن حضرت، تب داشت و صورتش را به طرف دیوار کرده بود و از برخی از نزدیکانش، بدگویی می کرد. با خود گفتم که این، بهترین انسان زمان است و ما را به نیکی دعوت می کند؛ ولی خودش از خویشاوندش بدگویی می کند. آن حضرت صورتش را به طرف من برگرداند و فرمود: این [بدگویی و افشاگری] نیز نیکی به اوست؛ زیرا هنگامی که از او بدگویی کنم، مردم سخنان [دروغ] او را باور نمی کنند؛ ولی اگر او را افشا نمایم، بدگوییهای او را نسبت به من باور خواهند کرد. (۲)

۳. افشای مدعی پرواپیشگی

انسان ها گاهی در توهم پرواپیشگی و به دست آوردن مقامات معنوی، دچار چنان عجب و خودپسندی می شوند که خود را برتر از معصومین (علیهم السلام) دانسته، حتی از اعتماد به آنان و پذیرفتن سخن آنان، خودداری می کنند.

در این صورت، برای پایین کشیدن آنان از مسندی که به ناحق از آن بالا رفته اند و از تخت بلندی که با خیال، برای خویش ساخته و پرداخته اند، لازم است گوشه ای از زشتیها و عملکرد ناپسند آنان گفته شود؛ تا متوجه خطای خود شده، به راه مستقیم بازگردند.

مردی از شیعیان که برادری جارودی مذهب (۳) داشت، به محضر امام صادق (علیه السلام) مشرف شد. امام (علیه السلام) ضمن گفت و گو با وی، از حال برادرش پرسش کرد. او پاسخ داد: برادرم، خوب و صالح است. امام بار دیگر پرسید: حال برادرت چگونه است؟ مرد جواب داد: از هر نظر، مردی شایسته و پسندیده است؛ ولی تنها عیب او این است که امامت شما را نمی پذیرد. امام فرمود: چرا؟ چه چیزی مانع شده است که

ص: ۸۷

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۶۸.

۲- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۵۰.

۳- جارودیه، یکی از فرقه های زیدیه است.

امامت ما را نپذیرد؟ مرد گفت: فدایت شوم! به علت شدت ورع و پرهیزکاری و احتیاط.

امام فرمود: هنگامی که نزد او برگشتی، به او بگو: ورع و پرهیزکاری تو در آن شب، در کنار رود بلخ کجا بود و آنجا چرا پرهیز و احتیاط نکردی؟

مرد می گوید از محضر امام صادق(علیه السلام) بیرون آمدم و به خانه رفتم و به برادرم گفتم: قصه آن شب در کنار رود بلخ چیست؟ برادرم گفت: چه کسی این قصه را به تو گفته است؟ من جریان ملاقات با امام صادق(علیه السلام) را برایش گفتم. او گفت: این سحر و کهنات است. هرگز ممکن نیست کسی این سخن را بگوید: من گفتم: وای بر تو! آیا سحر و کهنات را به آن حضرت نسبت می دهی؟ برادرم پاسخ داد: پس او این جریان را از کجا می داند. به خدا سوگند! هیچ کس جز من و آن کنیزک و خدای ما از این جریان با خبر نیست.

گفتم: قصه و جریان چیست؟ گفت: من برای تجارت به ماوراء النهر رفته بودم و وقتی از کار تجارت فارغ شدم، تصمیم گرفتم به شهر بلخ مسافرت کنم. در راه با مردی همراه شدم که کنیزکی بسیار زیبا همراه داشت. شبانه از رود بلخ عبور کردیم و در کنار نهر بلخ، توقف کردیم. همسفر من گفت: با من اموال تو را محافظت می کنم و تو به جستجوی غذا و آتش برو و یا تو نگهبان اموال من باش؛ تا من به طلب غذا و آتش بروم. من به او گفتم: من در اینجا محافظ اموال تو هستم. تو به جستجو مشغول شو. وقتی مرد همسفرم به دنبال غذا و آتش رفت، من کنیزک را به بیشه‌های در کنار رود بردم و با او به عمل گناه مشغول شدم؛ سپس به محل اولیه برگشتیم. مرد همسفر پس از گذشت اندک زمانی، برگشت و غذایی را که آورده بود، خوردیم و خوابیدیم و پس از بیدار شدن، به سوی عراق حرکت کردیم و تاکنون هیچ کس از این جریان، آگاهی نداشته است. سخنان برادرم به پایان رسید؛ اما اضطراب، تمام وجود او را فرا گرفته بود. من او را دلداری دادم؛ تا آرامش پیدا کرد؛ سپس به تفکر پیرامون این معجزه و اخبار غیبی امام(علیه السلام) پرداخت و سرانجام، به امامت امام صادق(علیه السلام) معتقد شد و مذهب باطل خود را ترک کرد.

سال بعد همراه با برادرم به حج رفتیم. او را نزد امام صادق (علیه السّلام) بردم و جریان را برای آن حضرت باز گفتم. حضرت فرمود: از خدای استغفار کن و دوباره هرگز این گناه را مرتکب مشو. پس از این ملاقات برادرم در راه حق و مذهب حقیقت استوار شد. (۱)

۴. افشا و اصلاح توطئه گر

یکی از موارد بسیار مهم که افشاگری مجرم در آن نه تنها جایز، بلکه واجب است، هنگامی است که شخصی قصد داشته باشد مسلمانی را به قتل برساند و مشغول انجام مقدمات این عمل باشد و از این مهمتر، هنگامی است که این توطئه گر، قصد کشتن یکی از اولیای الهی را داشته باشد و یا توطئه ای بر ضد نظام اسلامی به راه بیندازد. در این موارد، افشاگری چهره پلید او، چه به قصد اصلاح و چه به قصد حفظ نظامی اسلامی، لازم و واجب است و حرمتی برای افراد توطئه گر نخواهد بود.

اصبغ بن نباته می گوید: روزی نماز جماعت صبح را با امیرالمؤمنین (علیه السّلام) به جا آوردیم؛ پس مردی با لباس سفر، وارد شد. امام (علیه السّلام) از او سؤال کرد: از کجا می آیی؟ مرد پاسخ داد: از شام می آیم. امیرالمؤمنین (علیه السّلام) پرسید: برای چه هدفی به کوفه وارد شده ای؟ عرض کرد: نیازی دارم. امام فرمود: خودت هدفت را بیان می کنی یا من سرگذشت تو را افشا کنم؟ مرد گفت: ای امیرمؤمنان! تو بیان فرما.

حضرت فرمود: معاویه در فلان روز و فلان ماه و فلان سال اعلام کرد که هر کس علی را بکشد، ده هزار دینار جایزه می گیرد. فلان شخص برخاست و نامزد این کار شد؛ ولی چون به منزل خویش رفت، با خود اندیشید آیا برای کشتن پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدر دو نوه او اقدام کنم؟

سپس از این اندیشه، پشیمان شد. روز بعد معاویه اعلام کرد که آن کس که علی را بکشد، بیست هزار دینار جایزه می گیرد و شخص دیگری برخاست و او نیز

ص: ۸۹

پس از اندکی، پشیمان شد و به معاویه اظهار داشت که من این کار را انجام نخواهم داد. روز سوم معاویه اعلام کرد که هر کس علی را بکشد، سی هزار دینار جایزه می گیرد. مرد گفت: آنچه فرمودی، صحیح و درست است. حضرت به او فرمود: اکنون چه می کنی؟ آیا باز هم قصد انجام نقشه خود را داری؟ مرد گفت: نه، دیگر قصد انجام این کار را ندارم؛ بلکه می خواهم به دیار خودم برگردم. حضرت رو به قنبر کرد و فرمود: به اسب او غذا بده و زاد و توشه راه را به او بده، تا برگردد (۱).

ص: ۹۰

۱- همان، ج ۴۱، ص ۳۰۶.

اشاره

نظام های تربیتی در جوامع انسانی، مختلف و گوناگونند. در برخی نظام های تربیتی، اساس بر خشونت و شدت است و در بعضی دیگر، تنها به نرمش و محبت بسنده می شود. در نگاهی به تورات و یهودیت تحریف شده امروزی، سبک تربیتی اول و در نظری به انجیل و مسیحیت تحریف شده امروزی، شیوه تربیتی دوم را می توان مشاهده کرد. خدای تورات، همواره فرمان به قتل و غارت و نابودی می دهد و غریبه‌دیان را شایسته حیات و زنده ماندن نمی داند؛ ولی خدای مسیحیت، همیشه فرمان محبت و نرمش می دهد و حتی در برابر متجاوز و زورگو، توصیه می کند که اگر کسی به یک طرف صورتت سیلی زد، طرف دیگر را نیز پیش آر؛ تا یک سیلی هم به طرف دیگر بزند؛ اما روش دین مقدس اسلام، آمیزه ای از خشونت و نرمش و مدارا و شدت است و هر کدام در جای مناسب خود و با افراد معین و شرایط ویژه، دستور داده شده است و ما به هر کدام از این دو روش و جایگاه ویژه آنها به طور جداگانه می پردازیم:

الف. اصالت مدارا

اشاره

اسلام در مقابل افراد خطا کار و مجرم، اصل اولیه را مدارا و نرمش و محبت

می داند؛ ولی نه در حدی که از این عطوفت و مدارای اسلامی، سوء استفاده شود؛ بلکه با در نظر گرفتن مصلحت فرد و جامعه، آنجا که نیاز به شدت و خشونت است، از اعمال خشونت، پرهیز نکرده، گاهی آنرا لازم و ضروری می شمرد؛ اما این، مانع آن نیست که برخورد اولیه با خطاکاران، به ویژه انسان هایی که ندانستن و ناآگاهی، سبب خطای آنها شده، بر اساس رفق و مدارا و تحمل و محبت باشد.

۱. انبیا و مدارا

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در دنیای لبریز از کفر، شرک، خونریزی و گناه، فریاد توحید برداشت و مردم را به خدا خواهی و ارزش های والای الهی و انسانی، دعوت کرد و در کمتر از ربع قرن، توانست تمامی جزیره العرب را به دین مقدس اسلام، جذب کرده، زمینه تمدنی عظیم را پیریزی نماید. سر توفیق و راز این پیشرفت شگرف، چیست؟

قرآن یکی از اسرار موفقیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را رفق و مدارا و محبت او میدانند و آنرا رحمتی از جانب خداوند می شمارد؛

{قَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ}؛ (۱)

به واسطه رحمت خداوند، تو با اینان، نرم خو هستی و اگر تو درشتخو و سنگدل بودی، از کنار تو پراکنده می شدند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اصل اولیه دعوت انبیا را همین مدارا و رفق بر می شمارد و رعایت آنرا همسنگ انجام فرایض و واجبات می داند و می فرماید:

أَنَا أَمَرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَدَارَةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْنَا بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ؛ (۲)

ما گروه انبیا، همان گونه که به انجام واجبات مأموریم، مأموریت داریم که با مردم به مدارا رفتار کنیم.

ص: ۹۲

۱- آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۵۷.

در سیره عملی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در برخورد با خطاکاران چنین آمده است:

یکرم اهل الفضل فی اخلاقهم و یتالف اهل الشر بالبر لهم؛(۱)

کسانی را که در اخلاق برتری داشتند، گرامی می داشت و از آنان که اهل شرارت بودند، دل جویی کرده، به آنان نیکی می نمود.

به همین دلیل، گروهی به عنوان مؤلفه قلبی به وجود آمدند. آنان با اینکه ایمانی مستحکم نداشته، خطاهایی نیز داشتند، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) با نیکی کردن و مدارا با آنان، قلب هایشان را بیشتر متمایل به حق می ساخت.

۲. فرستادگان تندخو

اصولاً- برای درمان هر بیماری و مرضی؛ باید راه حل مناسب آن را پیدا کرد و اگر با شیوه درمان غلط نسبت به معالجه آن اقدام شود، ممکن است نه تنها بهبودی حاصل نشود، بلکه مرض و بیماری، بیشتر و درد و ناراحتی، شدیدتر شود. درباره آیه (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ)(۲)، از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل شده است:

منظور این آیه، فرستادگانی هستند که خداوند برای هدایت مردم شهر انطاکیه، به آنجا فرستاد؛ ولی آنان از ابتدا با عقاید و اخلاق سخیف مردم، با شدت برخورد کردند؛ به گونه ای که مردم برآشفته، آنان را دستگیر کرده، در بتخانه آنجا زندانی کردند و آنگاه خداوند، فرستاده سومی به سوی آنان فرستاد. او ابتدا از مردم درخواست کرد که او را نزد شاه انطاکیه ببرند و اظهار داشت که می خواهم خدای پادشاه را عبادت کنم. شاه از این ارادت، خرسند شد و دستور داد او را به بت کده بردند. وی در آنجا موفق شد با دو فرستاده قبلی که در آنجا زندانی بودند، ملاقات کند؛ پس به آنها گفت: آیا می خواهید با این شیوه [خشونت و تندی] عقاید مردم را تغییر دهید؟ چرا با رفق و مدارا و تحمل برخورد نکردید؟ اکنون با

ص: ۹۳

۱- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲- یس، آیه ۱۳.

من اظهار آشنایی نکنید. او مدت یک سال در بتکده ماند و به خوش نامی مشهور شد و پس از یک سال عبادت، او را نزد شاه بردند. شاه از او خواست که هر حاجتی دارد، اظهار کند؛ تا آن را برآورده سازد.

او گفت: تنها خواسته ام این است که من دو نفر را در بتکده دیدم و می خواهم بدانم آنان کیستند؟ شاه پاسخ داد: آنان آمده بودند که دین مرا باطل کنند و مرا به عبادت خدای آسمانها دعوت می کردند او گفت: خوب است آنان را از زندان بیرون آوری؛ تا با آنان مباحثه کنم؛ اگر سخن ما بر حق بود، آنان به دین ما درآیند و اگر سخن آنان حقیقت داشت، ما به دین آنها در می آییم.

شاه دستور داد آنان را آوردند. مرد رو به آنان کرد و پرسید: شما چه می گوئید؟ آن دو گفتند: ما همه را به بندگی و عبادت خدایی که خالق آسمانها و زمین است، دعوت می کنیم.

فرستادهٔ سومی پرسید: برای این سخن و دعوت خویش، چه برهان و دلیل و حجتی دارید؟ آیا می توانید کوری را شفا ببخشید؟

آن دو فرستاده گفتند: ما از خدا درخواست می کنیم؛ اگر خدا خواست، شفا می دهد.

فرستاده سوم از شاه خواست دستور دهد کوری را بیاورند. شاه فرمان داد و کور مادرزادی را آوردند. دو فرستاده به نماز ایستادند و چند رکعت نماز خواندند و پس از نماز، دست ها را به دعا برداشتند و برای شفای کور، دعا کردند. اندکی بعد، کور مادرزاد، بینایی خود را به دست آورد و همگی دچار شگفتی شدند؛ ولی فرستادهٔ سومی گفت: این کار از من هم ساخته است و این دلیلی برای ادعای شما نمی شود و آنگاه دستور داد کور مادرزاد دیگری را آوردند. پس خودش به سجده رفت و از خدا، شفای او را درخواست کرد. کور مادرزاد در یک لحظه، بینایی خود را به دست آورد و مردم غرق در شگفتی شدند.

فرستادهٔ سوم به آن دو فرستاده گفت: شما یک دلیل آوردید و من نیز دلیلی همانند شما آوردم. آیا دلیل دیگری هم دارید؟ آیا توان شفا بخشیدن به بیماری

آن دو فرستاده باز پاسخ دادند: ما دعا می کنیم؛ اگر خدا بخواهد، شفا می دهد. فرستاده سوم درخواست کرد که مردی زمین گیر را حاضر کنند. با درخواست وی، بیماری زمین گیر و فلج را وارد جلسه کردند. دو فرستاده دوباره به نماز ایستادند و پس از پایان نماز، دستها را به دعا برداشتند. با دعای آنان، مرد زمین گیر به نحو معجزه آسایی شفا یافت و سلامت کامل خویش را باز یافت.

فرستاده سوم گفت: این کار شگفت، از من نیز ساخته است. اکنون فرد زمین گیر دیگری را بیاورید. با فرمان او، فرد زمین گیر دیگری را به جلسه آوردند. مرد به سجده رفت و دعا کرد و در میان شگفتی حاضران، فرد زمین گیر از جای برخاسته، سلامت خود را باز یافت.

فرستاده سوم به آن دو فرستاده گفت: اینک دو دلیل در مقابل دو دلیل شما آوردم. آیا دلیل دیگری نیز دارید؟ آن گاه رو به پادشاه کرد و گفت: من اینک از اینان درخواستی می کنم که اگر آن را انجام دهند، من به دین ایشان درخواهم آمد و بعد گفت: شنیده ام که پادشاه پسری داشته که از دنیا رفته است. اکنون از اینان می خواهم او را دوباره به زندگی برگردانند. اگر اینها بتوانند او را دوباره زنده کنند، من به دین آنان درمی آیم.

شاه گفت: اگر آنان این کار را انجام دهند، من نیز به درستی آنان شهادت داده، به دین آنان درمی آیم.

آن دو فرستاده برای سومین بار به نماز مشغول شدند و پس از نماز، از خدا درخواست کردند و خداوند حیات و زندگی را به آن جوان برگرداند و آنگاه به حاضران گفتند: اکنون به گورستان بروید؛ اگر خدا بخواهد، آن جوان زنده شده، از قبر برخواهد خاست.

مردم با شگفتی رو به سوی قبرستان نهادند و با کمال تعجب مشاهده کردند که فرزند شاه زنده شده و از قبر برخاسته است و گرد و خاک قبر را از سر و روی خود می زداید. او را به حضور شاه آوردند. شاه رو به پسر خویش کرد و پرسید: چه

روی داد و چگونه دوباره زندگی را به دست آوردی؟

فرزند شاه گفت: من مرده بودم؛ ولی دو نفر بزرگوار به سجده رفته، از خدا درخواست کردند که من دوباره به زندگی برگردم و خداوند، دعای آن دو را مستجاب کرد و مرا به زندگی بازگرداند.

شاه گفت: اگر آن دو نفر را ببینی، آنها را می شناسی؟ پسر پاسخ داد: آری. شاه فرمان داد: همه مردم و آن دو فرستاده به صحرا روند و فرستاده ها در میان مردم جای گیرند. فرمان شاه، اجرا شد و آنگاه پسر را به میان جمعیت فرستاد و یکی یکی افراد را به وی نشان می داد و می گفت: آیا این بود که برای زنده شدن تو دعا کرد و او، جواب منفی می داد؛ تا اینکه به اولین فرستاده رسیدند. پسر پادشاه، او را شناخت و گفت: آری، این مرد یکی از آن دو نفر می باشد و وقتی فرستاده دوم را دید، او را شناخت و گفت: این مرد نیز دومین فرد دعا کننده بوده است.

در این هنگام سومین فرستاده گفت: دیگر جای شک و شبهه ای نیست و من به صداقت اینان ایمان آوردم و به دین آنان درآمدم. شاه نیز به صداقت آنان اعتراف کرد و به دین آنان درآمد و مردم که شاهد این وقایع شگفت بودند نیز به دین آن فرستادگان درآمدند. (۱)

۳. درخواست گر پرخاشجو

معمولا افرادی که نیاز دارند، برای درخواست خود، زبانی ملایم و روشی متواضعانه در پیش می گیرند، از این رو گفته‌اند:

تواضع زگردن فرازان نکوست

گدا گر تواضع کند، خوی اوست

با این حال، برخی افراد در حال نیازمندی و درخواست نیز پرخاشگر و تندخویند و همراه با زبانی پراز خواسته و آرزو، دهانی پراز تندگویی و بدزبانی دارند. درد فقر چنان جانشان را سوخته و تابشان را از کف برده که عنان اختیار از

ص: ۹۶

کف داده و مهار زبان را به دست عواطف مهار گسیخته داده اند.

آشکار است که زبان تند، آنهم از طرف نیازمندی بینوا، سر سرخ می دهد بر باد؛ مگر این که طرف مقابل او در مکتبی الهی درس آموخته و شیوه مدارا کردن را آموخته باشد. روزی مردی بیابان گرد به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و از آن حضرت درخواست کمک کرد. حضرت نیز مقداری به او کمک کرد و بعد، از او پرسید: آیا به تو احسان کردم؟ مرد پاسخ داد: نه، هرگز احسان نکردی و نیکی روا نداشتی. مسلمانان خشمگین شدند و خواستند او را مجازات کنند؛ ولی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از این کار جلوگیری کرد و آن گاه برخاست و مرد بیابان گرد را به منزل خود برد و مقداری دیگر بر کمک پیشین خود افزود و دوباره از او پرسید: آیا به تو احسان نمودم؟ مرد که وضعیت زندگی ساده رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را از نزدیک مشاهده کرد، این بار پاسخ داد: آری، خدا تو را پاداش خیر دهد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تو چند لحظه پیش نزد اصحاب من سخنانی گفتی که آنان از تو رنجیدند؛ اکنون اگر دوست داری، نزد آنان برو و همین جمله را که اکنون بر زبان راندى، نزد آنان نیز بازگو؛ تا قلب آنان به تو خوشین شود. مرد، پذیرفت و همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسجد رفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به اصحاب کرد و فرمود: این مرد آنچه را که می دانید، گفت؛ ولی من بر کمک خودم نسبت به او افزودم و گویا اکنون راضی شده است و آنگاه رو به مرد بیابان گرد کرد و فرمود: آیا این گونه است؟ مرد پاسخ داد: آری، خدا تو را پاداش خیر دهد. آنگاه پیامبر ص بار دیگر فرمود: مثل من و این مرد، همانند کسی است که شترش رمیده است و مردم به دنبال شتر به راه افتاده اند؛ تا او را باز آوردند؛ ولی هر لحظه بر وحشت حیوان افزوده و حیوان، دورتر می شود. در این هنگام، صاحب شتر فریاد می زند: ای مردم! من و شترم را رها کنید من بهتر با او مدارا می کنم و بهتر می دانم با شترم چگونه رفتار کنم و بعد، از پیش رو به طرف شتر رفته، ریسمان آن را از روی زمین برداشته، آن را به جایگاه خود برمی گرداند و روی زمین خوابانده، بر آن سوار می شود.

هنگامی که این مرد آن سخنان تند را گفت، اگر شما را رها می کردم، او را می کشتید و او به جهنم وارد می شد. (۱)

۴. رفق و مدارا در هدایت گری

شیوه رفق و مدارا تنها ویژه پیامبران الهی نیست؛ بلکه تمامی کسانی که در مسیر انبیا حرکت می کنند، موظفند با الگوگیری از این اسوه های بشریت، با همین شیوه به اصلاح افراد اقدام نمایند.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

لا ینبغی للرجل ان یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر حتی یکون فیه خصال ثلاث: رفیق بما یأمر، رفیق بما ینهی، عالم بما ینهی، عدل فیما ینهی؛ (۲)

شایسته نیست که انسان امر به معروف و نهی از منکر کند؛ مگر اینکه سه خصلت در او باشد؛ مدارا و رفق هنگام امر به معروف. مدارا و نهی از منکر، دانش و علم نسبت به چیزی که از آن نهی می کند و عدالت نسبت به آن چه از آن باز می دارد.

در روایات وارده از معصومین (علیهم السّلام) دستورات زیادی درباره مدارا و رفق و دل جوایی به هنگام امر به معروف و نهی از منکر وارد شده است و حتی در برخی روایات، تفاوت عمده دو خط علوی و اموی همین شدت و رفق دانسته شده و آمده است: ولایت و امارت ما [معصومین (علیهم السّلام)] بر اساس مدارا و محبت و برخورد نیکوست و امارت امویان، بر اساس زور و شلاق است.

عمار بن الاحوص می گوید به محضر امام صادق (علیه السّلام) مشرف شدم و عرض کردم: در منطقه ما گروهی هستند که امیرمؤمنان (علیه السّلام) را دوست دارند و او را بر همه کس مقدم می شمارند؛ ولی شما [و بقیه ائمه (علیهم السّلام)] را باور ندارند و آنچه را که ما

ص: ۹۸

۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۷۴.

نسبت به شما ایمان داریم، نمی پذیرند. آیا آنان را دوست بداریم و با آنان رابطه داشته باشیم؟

حضرت فرمود: آری، تا حدودی. آیا مرتبه ای از فضیلت و عظمت نزد خدا نیست که آنرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دارا نباشد و آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارای فضیلت و مرتبه ای نیست که آن عظمت و مرتبه را ما دارا نیستیم و آیا نزد ما مرتبه ای از عظمت و فضیلت نیست که شما آنرا ندارید؟ همین گونه نزد شما مرتبه و عظمتی است که دیگران آنرا ندارند، خداوند، اسلام را هفت سهم قرار داده است... آنکس که تمام هفت سهم را دارا باشد، کامل است؛ ولی برخی مردم یک سهم و برخی دو سهم و گروهی سه سهم را دارا می باشند... پس آنکس را که خداوند یک سهم از اسلام عنایت فرمود، بار و تکلیف دو سهم را بر دوش او مگذارید و آنکه دو سهم دارد، بار سه سهم را به او وامنهد و نیز بار چهار سهم را بر دوش صاحبان سه سهم مگذارید و آنرا که چهار سهم است، بار پنج سهم را بر دوشش ننهد و نیز بار شش سهم را بر دوش صاحبان پنج سهم و بار هفت سهم بر عهده صاحبان شش سهم، منهد و گرنه، بر آنان سنگین آمده، آنانرا متنفر و فراری خواهید نمود؛ بلکه با آنان رفق و مدارا ورزید و راه ورود را بر ایشان آسان نمایید.

آنگاه امام صادق (علیه السلام) چنین ادامه داد: اکنون برای تو مثالی می زنم؛ تا از آن عبرت گیری؛ مرد مسلمانی با کافری همسایه بود و با یکدیگر معاشرت و رفت و آمد داشتند. مسلمان به طور مرتب، همسایه اش را به دین اسلام دعوت می کرد و از خوبی های اسلام برای او می گفت؛ تا اینکه این سخنان تاثیر کرد و کافر به دین اسلام درآمد. فردای آنروز هنگام سپیده دم مرد مسلمان به در خانه کافر تازه مسلمان شده رفت و از او خواست تا همراهش به مسجد بیاید و نماز صبح بگزارد.

[آن دو با هم به مسجد رفتند] و چون نماز صبح گزاردند، مرد مسلمان به کافر تازه مسلمان پیشنهاد کرد که بعد از نماز بنشینند و به ذکر خدا مشغول شوند؛ تا آفتاب برآید. تازه مسلمان هم اطاعت کرد؛ ولی مسلمان پس از طلوع آفتاب هم او را رها نکرد و گفت: تو قرآن نیاموخته ای؛ اکنون تا ظهر بنشین؛ تا قرآن را فراگیری

و امروز نیت روزه مستحبی کن که دارای فضیلت بسیار است و همین گونه وی را تا ظهر نگه داشت. وقتی ظهر فرا رسید و نماز ظهر و عصر را خواندند، مرد مسلمان دوباره پیشنهاد کرد که تا هنگام نماز مغرب و عشا، در مسجد بمانند؛ زیرا فضیلت نماز خواندن در مسجد، بسیار است.

مرد تازه مسلمان این پیشنهاد را پذیرفت و تا نماز عشا صبر کرد و آنگاه برخاستند؛ ولی دیگر طاقت تازه مسلمان طاق شد و باری که بدو تحمیل شده بود، سنگینتر از توان او بود. فردا صبح سپیده دمان باز مسلمان به سراغ همسایه تازه مسلمان رفت؛ تا مانند دیروز وی را به نماز صبح دعوت کند؛ ولی چون در خانه او را کوبید، تازه مسلمان پاسخ داد: برگرد؛ زیرا دین تو، دینی سخت و مشکل است و مرا تاب آن نیست.

در روایتی دیگر آمده است که تازه مسلمان گفت: برو برای این دین، آدم بیکارتی را پیدا کن؛ زیرا من آدمی مسکین و کم درآمد و دارای زن و فرزندم. (۱)

آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: بر آنان سخت نگیر؛ آیا نمی دانی که امارت و حکومت بنی امیه بر اساس شمشیر و زور و ستم بود و امامت ما بر اساس مدارا و مهربانی و وقار و تقیه و برخورد نیک و پرهیزکاری و تلاش است. مردم را با میل و علاقه، به دین و عقیده خود متمایل سازید. (۲)

۵. آسان گیری در نماز جماعت

اسلام، اهمیت زیادی به نماز داده و در برگزاری آن دستورات فراوان داده و مستحبات زیادی را نیز برای آن بیان کرده است؛ ولی به هنگام اقامه آن به صورت جماعت، فرمان به آسانگیری و رعایت اختصار داده است. در روایات بسیاری توصیه شده که در نماز جماعت، حال ضعیف ترین مأمومین رعایت شود، تا بدین وسیله آنان از این معروف، روی گردان نشده، بلکه اهل این معروف شوند

ص: ۱۰۰

۱- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۶.

۲- همان، ص ۴۲۹.

و به طور مستمر در آن حضور یابند.

معاذ در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در مسجدی امام جماعت بود. وی نماز جماعت را بسیار طولانی برگزار می کرد و در نماز، سوره های بلند قرآن را قرائت می کرد. مردی به نماز جماعت وی حاضر شد و به وی اقتدا کرد؛ ولی چون دید معاذ سوره ای بسیار طولانی را شروع کرد، از نیت نماز جماعت پشیمان شده، نماز را تبدیل به فرادا نمود و آنرا جدای از جماعت به پایان رساند و سوار بر مرکب خود شده، به دنبال کار خود رفت.

وقتی این جریان به گوش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسید، آن حضرت معاذ را خواست و به او فرمود: ای معاذ! پرهیز از اینکه فتنه انگیز باشی [مردم را از نماز جماعت فراری بدهی با به واسطه قرائت طولانی، حواسشان را پرت کنی] و همواره سوره های کوتاهی چون سوره شمس و امثال آنرا قرائت کن. (۱)

عن معاویه بن عمار عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال اذا كنت اماماً اجزائك تکبیره واحده لان معک ذا الحاجه و الضعیف و الکبیر؛ (۲)

معاویه بن عمار می گوید: امام صادق(علیه السلام) فرمود: چون امام جماعت شدی، یک تکبیر کافی است [و لازم نیست در ابتدای نماز، تکبیرات افتتاحیه را بگویی]؛ زیرا همراه تو افرادی هستند که کار دارند یا ضعیفند یا افرادی بزرگ [سنگین وزن یا بزرگسال] هستند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نماز ظهر و عصر را خواند و در دو رکعت آخرین، زودتر نماز را به پایان برد. پس از نماز، مردم از آن حضرت سؤال کردند: آیا در نماز مسئله تازه ای رخ داده است. فرمود: چرا این سؤال را می کنید؟ گفتند: دو رکعت آخر را به سرعت برگزار کردید. فرمود: آیا شما صدای کودکی را

ص: ۱۰۱

۱- همان، ج ۵، ص ۴۷۰.

۲- همان، ج ۴، ص ۷۱۴.

نشیدید [یعنی به واسطه گریه بچه و رعایت حال او، نماز را کوتاه نمودم]. (۱)

۶. مدارا با خویشان

این مدارا و رفق و نرم خویی، تنها نسبت به دیگران نیست؛ بلکه در واداری خودمان به معروف ها و بازداری از منکرات نیز باید با خویشان مدارا ورزیم و با لطافت و ملایمت با نفس خویش برخورد کنیم.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه ای به حارث همدانی چنین می نگارد:

وَ خَادِعَ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ، وَارْفُقْ بِهَا وَ لَمَّا تَقَهَّرَهَا، وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا، إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ، فَإِنَّهُ لَا يُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا؛ (۲)

نفس خود را فریب ده و به عبادتش وادار و با آن مدارا کن و تحت فشار بیش از اندازه قرارش مده و بر او آسان گیر و به هنگام نشاط و فراغت، به عبادت روی آور؛ جز در واجبات که باید آنها را به جا آوری و در وقت آنها را ادا کنی.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من در هنگام جوانی در عبادت، تلاش بسیار می کردم. پدرم امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: فرزندم، کمتر از آنچه اکنون از تو می بینم، عبادت به جای آور؛ زیرا خداوند عزوجل هر گاه بندهای را دوست داشته باشد، از عمل اندک او نیز خرسند می شود. (۳)

ب. شدت و خشونت

اشاره

انبیا که برای اصلاح روح و جان انسانها آمده اند، خود جانی اصلاح شده و قلبی شسته از کینه ها و روانی مالا مال از عواطف انسانی و شفقت بر بندگان خدا داشته اند؛ به طوری که انسان با مطالعه رفتار و سیره آنان شکفت زده می شود و حیران می ماند که آنان چگونه در مقابل آن همه عناد و لجاجت و آزار و اذیت، با

ص: ۱۰۲

۱- همان، ج ۵.

۲- نهج البلاغه، نامه ۶۹.

۳- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۶۰.

دلی خونین، لبی پر خنده داشته اند و تا بدین پایه در هدایت خواهی و نجاب بخش انسانها، تلاش مستمر می نموده اند؛ اما با تمامی این عواطف، محبت ها و شفقت ها، گاهی انسان لجوجی را که بر گمراهی و فساد خویش اصرار می ورزید و قصد تباهی خود و جامعه را داشت، با گزند شلاق و یا تیزی شمشیر، کیفر می دادند.

آن روحهای لطیف و جانهای مهربان که نمودار جمال و رحمت الهی بودند، به هنگام لزوم، جلوه ای از خشم الهی و جلال خداوندی می شدند و دستی به دعا برداشته، عذاب خداوند را درخواست می کردند و ناسپاسان را غرق آب می کردند و یا لشکری فراهم کرده، با شمشیری آخته بر گروه حق ناشناسان می تاختند و یا برای اصلاح فرد و عبرت دیگران، شلاقی را بر بدن برهنه خطاکار می نواختند و این، شیوه همه افراد صالح و پروا پیشه بوده است و در آینده نیز باید چنین باشد.

دین، تنها با محبت، نوازش و سخن نرم، استوار و پایدار نمی ماند و مجرمان همیشه با نرم خوئی و رفق و مدارا دست از خطاکاری بر نمی دارند و به راه صلاح باز نمی آیند. از این رو، امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

فانكروا بقولبكم و الفظو بالسنتكم و صكوا بها جباهم و لاتخافوا فی الله لومه لائم؛ (۱)

با قلبهایتان به انکار [خطاپیشگان] برخیزید و با زبانتان بر ضد آنان سخن گوید و پیشانی آنان را در هم بکوبید و در راه خدا از ملامت ملامت گران نهراسید.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) به هنگام معرفی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) او را طیبی معرفی می کند که به هنگام، درد را درمان می کند و به هنگام لزوم نیز زخم کهنه را می سوزاند.

آن حضرت درباره رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود:

طیب دوار بطبه قداحکم مراهمه و احمی مواسمه یضع من ذلك

ص: ۱۰۳

حيث الحاجه اليه من قلوب عمى و اذان صم و ألسنه بكم؛ (۱)

او [پيامبر اکرم (صلی الله عليه و آله)] طبيبی است همواره در گردش، مرهم های خویش را استوار و آماده ساخته و ابزار داغ نهادن خویش را تافته است. این مرهم ها و این ابزار داغ نهادن و سوختن را در جایی که ضروری و لازم است، بر دل‌های کور و گوشه ای کر و زبانه ای لای می نهد.

۱. خشونت در راه خدا

پيامبر اکرم (صلی الله عليه و آله) نیز امام علی (عليه السلام) را در اجرای اوامر الهی فردی سختگیر و خشن معرفی کرده است. مرحوم مجلسی به نقل از تاریخ طبری می نویسد: وقتی امیرالمؤمنین (عليه السلام) به فرمان پيامبر اکرم (صلی الله عليه و آله) به یمن رفت. هنگام بازگشت از یمن، با خبر شد که رسول خدا (صلی الله عليه و آله) به حج مشرف شده است و او نیز آهنگ حج نمود و از شدت علاقه ای که به رسول خدا (صلی الله عليه و آله) داشت، شخصی دیگر را به جای خویش در کاروان منصوب کرد و خود با شتاب، به محضر رسول خدا (صلی الله عليه و آله) شتافت و پس از ملاقات با آن حضرت به بیرون شهر رفت؛ تا از کاروان همراهانش استقبال نماید. با نزدیک شدن کاروان، امیرالمؤمنین (عليه السلام) مشاهده کرد که جانشین وی لباس های مربوط به بیت المال را بین افراد تقسیم کرده و به هر کدام یک لباس کتانی یا پنبه ای داده است؛ تا هنگام ورود به مکه، آنها لباس مناسب و زیبایی داشته باشند. حضرت نزد او رفت و فرمود: وای بر تو! این چه کاری است؟ او گفت: من این لباسها را به آنها دادم؛ تا در این مراسم آنها خوش لباس و زیبا باشند. مولی (عليه السلام) فرمود: وای بر تو! قبل از آنکه اموال به محضر رسول خدا (صلی الله عليه و آله) برده شوند، آنها را تقسیم کردی [و در بیت المال مسلمین تصرف نمودی].

آن گاه همه لباس ها را از تن افراد بیرون آورد و به جای خود بازگرداند.

ص: ۱۰۴

برخی همراهان که با لباسهای نو دلخوش بودند، از رفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار آزرده شدند و وقتی محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مشرف شدند، از این رفتار تند، زبان به شکایت گشودند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برخاست و بر بالای منبر قرار گرفت و فرمود:

ایها الناس! لا تشکوا علیاً فوالله انه لخصن فی ذات الله؛ (۱)

ای مردم! از علی (علیه السلام) شکایت نکنید. به خدا سوگند! او برای خدا و در راه خدا، خشن و سختگیر است.

۲. خشونت با فتنه گران

هنگامی که خوارج بر ضد امام علی (علیه السلام) قیام کردند، آن حضرت در حد بسیار شگفتی با آنان مدارا نمود و بر همه اهانتها و حرکات ایدایی ایشان صبر نمود؛ اما آنگاه که فتنه کرده، دست به اسلحه بردند و نظام الهی او را مورد تهاجم قرار دادند، دیگر نرمش را صلاح ندانست و به شدت عمل دست زد و تمامی آنانرا به جز توبه کنندگان، از دم شمشیر گذراند و خود با افتخار در توصیف شدت عمل خویش، چنین فرمود:

ایها الناس فأنا فقأت عین الفتنه و لم یکن لیجتری علیها احد غیری بعدان ماج عیبهها و اشدت کلبها؛ (۲)

ای مردم! همانا من چشم این فتنه را در آوردم و غیر از من هیچکس جرأت چنین کاری را نداشت؛ پس از آنکه موج دریای تاریکی و شبهه افکنی آنان بالا گرفته بود و هاری آنان فزونی یافته بود.

۳. عاشقان گمراه

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: گروهی نزد علی (علیه السلام) آمدند و هنگام روبه رو شدن با

ص: ۱۰۵

۱- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

آن حضرت گفتند: سلام بر تو ای پروردگار ما!

حضرت این دوستان گمراه و عاشقان مرتد را به توبه از این عقیده کفرآمیز فراخواند؛ ولی اصرار مولی (علیه السّلام) کارگر نیفتاد و آنان از این عقیده، دست برداشتند. اینجاست که باید برخورد شدید مولی (علیه السّلام) با این گروه گمراه، درس عبرتی برای تمامی تاریخ شود و تاریخ در دل خود ضبط کند که چگونه پیشوایی به خاطر خدا و حقیقت، عاشقانه ترین افراد نسبت به خود را اینگونه به هلاکت می رساند.

امیرالمؤمنین (علیه السّلام) فرمان داد که دو گودال حفر کردند و به وسیله کانالی هر دو را به هم متصل کردند و آنگاه این افراد در یکی از این گودال ها قرار داده، در گودال دیگر آتش افروخت؛ تا به وسیله دود از بین رفتند.

۴. گناهکاران بی پروا

روزی امیر مؤمنان (علیه السّلام) در مسجد کوفه نشسته بود که گروهی را به خدمت آن حضرت آوردند و گفتند که اینها در روز ماه مبارک رمضان، روزه خواری می کردند. حضرت ابتدا راه های عذر را بر ایشان بیان کرد و خواستار آن شد که عذر خود را درباره روزه خواری باز گویند؛ پس به آنان فرمود: آیا شما یهودی هستید؟ گفتند: نه. فرمود: آیا از مسیحیان می باشید؟ پاسخ دادند: نه. فرمود: آیا پیرو دین دیگری غیر از اسلام هستید. پاسخ دادند: نه، ما مسلمانییم. فرمود: پس شما مسافر می باشید و چون روزه بر مسافر واجب نیست، روزه خواری کردید؟ جواب دادند: نه. فرمود: خداوند می گوید: انسان نسبت به خودش آگاه است؛ پس شاید شما دچار بیماری و مرضی هستید که ما از آن آگاه نیستیم و شما به آن جهت روزه نمی گیرید؟ گفتند: نه، ما هیچ بیماری نداریم. فرمود: آیا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) می دهید. گفتند: ما به وحدانیت خدا شهادت می دهیم؛ ولی رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) را باور نداریم. فرمود: اکنون یا به رسالت او ایمان آورید و یا شما را از بین می بریم. [زیرا جزای انسان مسلمانی که از عقیده خود بازگردد و مرتد شود و توبه ننماید، مرگ است]؛ اما آنان بر ارتداد خود اصرار ورزیدند و آنگاه حضرت آنان

ص: ۱۰۶

را به دست مأموران حکومتی سپرد و فرمود: آنان را از شهر خارج کنید و در خارج شهر گودال هایی حفر کنید و آن گودال ها را به وسیله کانالی به یکدیگر متصل کنید و آنگاه رو به این افراد منحرف کرد و فرمود: اگر دست از ادعای باطل خود برندارید، شما را خواهم کشت؛ ولی آنها گفتند: هر چه می خواهی بکن؛ ما تصمیم خود را گرفته ایم.

پس از این اصرار لجوجانه و عنادآمیز، امام فرمان داد آنان را داخل گودال ببرند و پس از قرار گرفتن این افراد در داخل گودال، باز امام (علیه السلام) به سراغشان آمد و آنان را به توبه فراخواند؛ ولی آنان پاسخ دادند: هر چه می خواهی انجام ده. پس امام (علیه السلام) دستور داد که در گودال کناری آتش برافروختند؛ ولی پس از چند لحظه ای باز امام به سراغ آنها آمد و به هدایت آنان پرداخت و از آنان خواست که از افکار ناشایست خود دست بردارند؛ ولی آنان باز هم بر افکار غلط و ناشایست خود پای فشردند؛ تا از دنیا رفتند. (۱)

۵. تسامح در عقیده هرگز

سوره شریفه کافرون با شدت و تاکید، هر گونه همراهی و هماهنگی با کفار و تساهل و تسامح در عقاید را رد میکند. در شأن نزول این سوره شریفه چنین آمده است:

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به صورت پیگیر به هدایت مردم و امر به معروف و نهی از منکر مشغول شد، گروهی از سران قریش نزد او آمدند و پیشنهاد سازش دادند و این بار - بر خلاف سایر پیشنهادها که از آن حضرت میخواستند دست از دعوت و رسالت خود بردارد - گفتند: ما خدای تو را میپرستیم و تو نیز خدایان ما را پرستش کن؛ اگر تو بر حق باشی، ما بهره ای از حقیقت تو برده ایم و اگر عقیده و افکار ما نیک و صحیح باشد، تو از خوبی و نیکی اعمال و عقاید ما بهره مند خواهی شد؛ اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نپذیرفت.

ص: ۱۰۷

ابن عباس می گوید: کافران حاضر شدند که پیامبر فقط خدایان آنها را لمس کند؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در همین حد بسیار اندک هم حاضر به سازش با آنان نشد و تسامح در عقیده توحیدی خویش را نپذیرفت.

کافران پس از این جریان، مأیوس شدند و بر شدت اذیت و آزار خویش افزودند. مدتی گذشت؛ ولی باز کافران از در سازش درآمدند و به آن حضرت پیشنهاد کردند که ما آن قدر به تو مال می دهیم که ثروتمندترین مرد مکه باشی و هر دوشیزه ای را بخواهی، به همسری تو درمی آوریم و ما نیز همگی پیرو تو می شویم و تو را به رهبری می پذیریم؛ تنها به این شرط که دست از اهانت به خدایان ما برداری و اگر این پیشنهاد را نپذیری، راه حل دیگری پیشنهاد می کنیم که هم صلاح تو در آن است و هم کار ما به صلاح می آید و آن، این است که تو یک سال بت های ما - لات و عزی - را پرستش کنی و ما نیز یک سال خدای یگانه تو را عبادت می کنیم.

در این حال، جبرئیل نازل شد و سوره شریفه کافرون را این گونه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرود آورد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَإِلَىٰ دِينِ؛

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. بگو ای کافران! من هرگز آنچه را شما می پرستید، نمی پرستم و شما نیز معبود مرا پرستش نخواهید کرد و هرگز من پرستشگر معبود شما نخواهم شد و شما نیز پرستش گر معبود من نخواهید شد. برای شما است شیوه و روش و مذهب خودتان و برای من است دین و شیوه خودم. (۱)

بدینسان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا آخرین لحظه و با نهایت شدت و اصرار، به دعوت

ص: ۱۰۸

الهی خویش و هدایت مردم و نهی از منکر خود ادامه داد و در این راه، کوچکترین نرمش و سستی به خرج نداد.

۶. خشونت با اهانت گر

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) همواره سعی داشت با تکریم و احترام امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)، جایگاه و منزلت والای آنها را به مردم بشاساند. رفتار بسیار محترمانه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با این دو کودک و سخنانی که درباره مقام والای آن دو بیان می کرد، موجب شد این دو بزرگوار در ذهن و حافظه امت اسلامی، جایگاه بسیار بلند و رفیعی به دست آورند.

امویان همواره در آتش حسد این همه والایی و احترام و عظمت می سوختند و آنها را بزرگترین مانع بر سر راه اهداف سیاسی شوم و پلید خود می دانستند. از این رو، سعی می کردند با شیوه های مختلف و متنوعی این منزلت والا را مخدوش کرده، آنان را از این قله رفیع منزلت و عظمت، پایین آورند. آنان با اهانت های علنی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندانش، سعی می کردند ضمن تحقق این هدف، راه را برای مقاصد شوم خود هموار کنند و نیز عقده های شخصیتی خود را ارضا نمایند و به همین جهت، گاه و بیگاه و به بهانه های گوناگون، سعی در اهانت و تحقیر آنان می نمودند.

روزی حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) با مروان روبه رو شد. مروان رو به حضرت امام حسین (علیه السلام) کرد و گفت: تنها افتخار شما آن است که دختر زاده پیامبرید و اگر همین افتخار نبود، دیگر شما به چه چیز فخر می فروختید.

حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) که از بازوانی قوی و نیرومند برخوردار بود، جلو رفته، گلوی مروان را گرفت و با شدت فشرد و آن گاه دستار وی را به گردن انداخته، آن را محکم به گردنش پیچید، به گونه ای که مروان از شدت فشار و ترس از هوش رفت و آن گاه او را رها کرد و بعد رو به حاضران کرد و گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که اگر من راست می گویم، مرا تصدیق کنید. آیا کسی از من و

برادرانم نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) محبوبتر بود؟ همگی گفتند: نه. آنگاه فرمود: من روی زمین، لعنت شده و فرزند لعنت شده ای که به دست رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تبعید شده باشد، غیر از مروان و پدرش نمی شناسم. (۱)

ص: ۱۱۰

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۶.

اشاره

موقعیت های مختلف و وضعیت های گوناگون اجتماعات، گاهی موجب می شود که برخی نتوانند به امر به معروف و نهی از منکر پردازند؛ مثل اینکه منکر در مکانی دور از دسترس افراد قرار داشته باشد و به واسطه دوری جغرافیایی، افراد نمی توانند در آن مکان حضور یافته، امر و نهی کنند و یا اینکه افراد دارای موقعیت اجتماعی هستند و مداخله آنان در نهی و امر نسبت به برخی گناهان، موجب مشکلات مهمتری می شود و به ناچار سکوت کرده، از امر و نهی خودداری می کنند؛ همانگونه که برای مدتهای طولانی، ائمه (علیهم السلام) در چنین موقعیتی قرار داشتند و گاهی انسان به واسطه ناآشنایی با زبان جامعه و آداب و شیوه های آن و یا دخالت نداشتن در مراکز تبلیغ و اعلام و یا ناآشنایی با شیوه های نگارش و بیان و تبلیغ، توان امر به معروف و نهی از منکر را به صورت شایسته آن ندارد.

آیا در این موارد، وظیفه انسان پایان یافته، دیگر موظف به امر به معروف و نهی از منکر نمی باشد؟

خیر، هنگامی که تمامی درهای امر به معروف و نهی از منکر به صورت مستقیم بر روی افراد بسته شده است و آنها توان دخالت مستقیم در مسائل را ندارند، باز هم وظیفه امر و نهی بر دوش انسانها باقی است و تنها شیوه آن، تغییر

یافته است.

در این حال، این افراد باید با طرفداری از کسانی که توان امر به معروف و نهی از منکر را دارند و با پشتیبانی مالی و اعتباری و اجتماعی از آنان، وظیفه سترگ خویش را به انجام رسانند.

از سوی دیگر، انسانهایی که اقدام به امر به معروف و نهی از منکر می کنند، به طور طبیعی مورد اعتراض و نفرت افراد سودجو، فرصتطلب و خطاکار قرار می گیرند؛ پس باید از طرف انسان های صالح نیز مورد دلگرمی، تشویق و حمایت همه جانبه قرار گیرند؛ تا از انجام این وظیفه سنگین، خسته نشوند و آنرا رها نکنند.

گاهی برخی افراد با چهره های متفکرانه و آزاد منشانه از لفظ زیبای آزادی سوء استفاده کرده، می گویند: انسانها آزادند و عقیده هر کس برای خودش محترم است و قانون باید برخورد کند و ... و گاهی چهره ای دلسوزانه به خود گرفته، می گویند: خودت را اذیت نکن. این وضعیت اصلاح شدنی نیست. او را که در قبر تو نمی گذارند. چرا اعصابت را خورد می کنی و زمانی هم از مؤدب بودن و بهنجاری در رفتار اجتماعی سخن می گویند و برخی هم بی اعتنا به جنجال دیگران، راه خود را می روند؛ نه طرفداری از حق می کنند و نه اعتراضی به باطل. این شیوه ها هیچ مبنای دینی ندارند و با سیره معصومین (علیهم السلام)، مخالف می باشند.

۱. ارزش گذاری نهی از منکر

هنگامی که خطاکار و گناهکار از افراد خویشاوند و نزدیکان انسان باشد، بسیاری از افراد در انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی می کنند و اگر کسی هم با وجود رابطه خویشاوندی، اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کند، گروهی دیگر بروی می تازند که چرا باعث سردی کانون خانوادگی و از هم پاشیدن رابطه خویشاوندی شده است و به اصطلاح، آبروی قوم و قبیله خود را برده است؛ در حالیکه وظیفه الهی امر به معروف و نهی از منکر، در هیچ حالتی، تعطیل

ص: ۱۱۲

بردار نیست و در جایی که حفظ نظام اسلامی متوقف بر آن، باشد، انجام این وظیفه بر تمامی روابط خویشاوندی، مقدم است.

در این موارد، هنگامی که شخصی شجاعت به خرج داده، با نزدیکان خود برای خاطر خدا، در افتاده است، انسانهای آگاه و غیرتمند، باید با تشویق و ترغیب او، این حماسه و غیرتمندی او را ارج نهند و با طرفداری از او، از دلسرد شدن او جلوگیری کنند.

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید: مسلمانان وقتی که می خواستند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بگویند به سخن ما گوش بده، لفظ «راعنا» را به کار می بردند. این لفظ در میان مسلمانان به معنی «به ما توجه کن یا به سخن ما گوش کن» بود؛ ولی این لفظ در میان یهودیان، معنی زشت داشت و منظور آنان از این لفظ، این بود: «سخن ما را بشنو؛ اگر چه نمی فهمی و نمی شنوی». یهودیان در نهان با خود گفتند: ما تاکنون در خلوت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توهین می کردیم؛ ولی با این لفظ، می توانیم در حضور مسلمانان به پیامبر توهین کنیم و آنان هم متوجه مقصود ما نمی شوند. از این رو، تصمیم گرفتند که لفظ «راعنا» را در رابطه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کار ببرند و این کار را هم انجام دادند.

سعد بن معاذ، متوجه نیت شوم آنان شد و به آنان گفت: ای دشمنان خدا! خدا شما را لعنت کند. شما رسول خداص را ناسزا می گوید و به خیال خود همانند ما با او سخن می گوید. به خدا سوگند! اگر این کلمه را یک بار دیگر از شما بشنوم، گردن گوینده را با شمشیر قطع خواهم کرد و الان نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) که نایب اوست، اجازه ندارم و گرنه، همین الان این کار را می کردم. در این هنگام، آیه ای (۱) نازل شد و ضمن خبر دادن از این توطئه یهودیان، از مسلمانان خواست که آنان نیز از به کار بردن این لفظ خودداری کنند و راه را بر سوء استفاده دشمنان ببندند.

ص: ۱۱۳

پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از اعلام این آیه، فرمود: ای بندگان خدا! سعد بن معاذ از بندگان نیک خداست. او خرسندی خدا را به خشم نزدیکان یهودی خود ترجیح داد و امر به معروف و نهی از منکر نمود و به خاطر خدا و رسول خدا و علی بن ابیطالب(علیه السلام)، وصی و جانشین پیامبر، خشمگین شد. خداوند این خشم او را در مورد احترام به پیامبر و وصی او مورد تشکر قرار داد و نعمتهای گستردهای را برای او آماده نموده که زبانها از بیان آن ناتوان و قلبها از اندیشه و توهم آن عاجزند و یک رشته از یکی از دستمال های او در بهشت بهتر از تمام دنیا و جواهرات و زینت ها و اموال و نعمتهای آناست. پس هر کسی می خواهد در بهشت همراه و دوست او باشد، باید خشم نزدیکان و خویشان خود را تحمل کند و رضایت خدا را بر خشم آنان ترجیح دهد و به احترام پیامبر، خشم گیرد و چون حقی را پایمال بیند و باطلی را رایج بیابد، خشمگین شود.

پس پرهیزید از سستی کردن در انجام این وظیفه؛ در صورتی که توان داشته باشید و تقیه ای در کار نباشد و در این وضعیت [اگر این وظیفه را انجام ندادید]، خدا عذر شما را نخواهد پذیرفت.

۲. پشتیبانی از تبعیدی آزاده

اشاره

ابوذر، صحابی بزرگ پیامبرص که بخشش ها و اسراف های فراوان خلیفه سوم عثمان را می دید و انحرافات بسیار دیگر او را مشاهده می کرد، بانگ اعتراض و انتقاد برآورد و به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت.

روزی ابوذر مریض بود؛ اما به زحمت و در حالی که به عصایش تکیه کرده بود، نزد عثمان آمد. ابوذر مشاهده کرد که صد هزار درهم در جلو عثمان انباشته شده است و عدهای هم در انتظار تقسیم آن ایستاده اند.

ابوذر پرسید: این اموال چیست؟ عثمان پاسخ داد: صد هزار درهم و منتظرم تا مقدار دیگری هم برسد؛ تا هر گونه صلاح بدانم، تصمیم بگیرم.

ابوذر گفت: چهار دهم بیشتر است یا صد هزار درهم؟

عثمان پاسخ داد: البته صد هزار درهم بیشتر است.

ابوذر گفت: ای عثمان! به یاد داری شبی به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مشرف شدیم؛ آنقدر آن حضرت غمناک و اندوهگین بود که به درستی جواب سلام ما را نداد و فردا صبح او را خرسند و خندان دیدیم و از اندوه شب و خرسندی صبح سؤال کردیم و آن حضرت فرمود: چهار دینار از بیت المال نزد من باقی مانده بود؛ ترسیدم بمیرم و این مال تلف شود؛ اما اکنون آن را در جایگاه شایسته‌اش مصرف نمودم و خرسندم؟

عثمان رو به کعب الاحبار کرد و گفت: اگر انسان زکات اموالش را پردازد، آیا باز هم بدهکار است؟

کعب الاحبار پاسخ داد: هرگز بدهکار نیست؛ اگر چه خانه اش را از یک خشت طلا و یک خشت نقره بسازد.

ابوذر عصای خود را بلند کرد و بر سر کعب الاحبار کوبید و گفت: ای یهودی زاده! تو را چه رسد به نظریه دادن درباره احکام اسلام. سخن خدا، مقدم بر سخن توست که می فرماید:

{وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ} (۱)

آنان را که طلا و نقره می اندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذاب دردناک الهی بشارت ده.

عثمان گفت: ای ابوذر! پیر و خرفت شده ای. اگر از صحابه پیامبر نبودی، تو را می کشتم. ابوذر گفت: دوستم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من خبر داد که نمی توانید مرا بفریبید و نه بکشید و هنوز آن قدر هوش و عقل دارم که سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به یاد آورم.

عثمان پرسید: چه سخنی؟

ابوذر گفت: از پیامبرص شنیدم که فرمود: هر گاه تعداد خاندان ابی العاص به

ص: ۱۱۵

سر نفر برسند، مال خدا را از آن خود شمارند و قرآن را وسیله فریب قرار داده، بندگان خدا را برده خود خواهند پنداشت و فاسقان را جزء حزب خود خواهند دانست و به نبرد صالحان برخوانند خاست. عثمان رو به حاضران کرد و به عنوان تکذیب ابوذر از آنان پرسید: آیا شما این حدیث را از پیامبر شنیده اید؟

حاضران پاسخ دادند: ما نشنیده ایم.

عثمان گفت: علی را بیاورید! مأموران خلیفه به سرعت به سراغ امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتند و آن حضرت را آوردند. عثمان رو به آن حضرت کرد و پرسید: آیا تو این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده ای؟ بین این ابوذر کذاب چه می گوید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دفاع از این پیرمرد آزاده و آمر به معروف و ناهی از منکر برخاست و رو به عثمان کرد و فرمود: ای عثمان! درباره ابوذر این گونه سخن مگو؛ زیرا خودم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: آسمان بر مردی راستگوتر از ابوذر، سایه نیفکنده و زمین پای مردی راستگوتر از ابوذر را لمس نکرده است.

عثمان باز هم انتظار داشت که اطرافیانش این سخن را تکذیب کنند. از این رو، از آنان سؤال کرد؛ ولی همگی پاسخ دادند: علی راست می گوید. ما این روایت را از رسول خداص شنیده ایم. (۱)

ابوذر که با پشتیبانی علی (علیه السلام) احساس قدرت می کرد، هرگز از نهی از منکر دست بردار نداشت و زبان برنده خویش را در کام نکشید.

روزی عثمان در جلسه ای که جمعیت بسیاری حاضر بودند، از حاضران سؤال کرد: آیا خلیفه می تواند از بیت المال وام بگیرد؟ کعب الاحبار پاسخ داد: آری. ابوذر رو به کعب الاحبار کرد و گفت: ای یهودی زاده! تو می خواهی اسلام را به ما بیاموزی. عثمان بر آشفت و گفت: ابوذر! تو ما را بسیار می آزاری و یاران مرا ناسزا می گویی و شماتت می کنی. دیگر حق نداری در مدینه بمانی و باید به شام بروی و

ص: ۱۱۶

بدین گونه، صحابی بزرگ رسول خداص به شام تبعید شد.

ابوذر در شام

ابوذر با ورود به شام، با حکومت فاسد معاویه روبه‌رو شد و باز لبه تیز اعتراضات و انتقادات خود را متوجه معاویه کرد و با به جان خریدن تمامی خطرات و مشکلات، به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت. روزی معاویه سیصد سکه طلا برای ابوذر فرستاد. ابوذر به فرستاده معاویه گفت: اگر این پولها حقوق من است و تاکنون آنرا به من نپرداخته اید می پذیرم؛ ولی اگر هدیه معاویه است، آنها را نخواهم پذیرفت و آنگاه آن سکه ها را نپذیرفته، برگرداند.

معاویه در دمشق به ساختن قصر معروف خود، قصر «خضرا» پرداخت. ابوذر با دیدن این منکر بزرگ، گفت: ای معاویه! اگر این قصر را از اموال خدا (بیت المال) بنا کرده ای، خیانت نموده ای و اگر از اموال شخصی خویش ساخته ای، اسراف ورزیده ای.

به خدا سوگند! اعمالی می بینم که اثری از آنها در کتاب خدا و سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیست. حقی را می بینم که فرو می میرد و باطلی را می نگرم که جان می گیرد. راستگویان، تکذیب می شوند و افراد بی تقوا، برگزیده می شوند و شایستگان، عقب افتاده، نالایقها بر آنها ترجیح داده می شوند.

یاران معاویه به او گفتند: اگر شهر شام را می خواهی، به فکر باش که ابوذر شام را بر ضد تو تحریک می کند. (۱)

روزی ابوذر با مشاهده شترانی که اموال بیت المال را به بارگاه معاویه می بردند، فریاد کشید و گفت: اکنون شتران با بارهای آتش به سوی شما آمدند. خدایا! لعنت کن آنانرا که نهی از منکر می کنند و خود مرتکب آن می شوند و لعنت کن آنها را که امر به معروف می کنند و خود از انجام معروف، سر باز می زنند.

یکی از فرمانروایان معاویه که در محضر او بود و این سخنان را شنید، می گوید:

ص: ۱۱۷

با این سخن ها، رنگ از صورت معاویه پرید و رو به من کرده، پرسید: می دانی این گوینده کیست؟ گفتم: نه. گفت: چه کسی مرا از دست ابوذر می رهاند؟ او هر روز به در قصر من می آید و این سخنان را تکرار می کند و بعد به مأمورانش گفت: ابوذر را بیاورید. مأموران او را کشان کشان وارد جلسه کردند. معاویه رو به او کرد و گفت: ای دشمن خدا و پیامبر! چرا هر روز می آیی و این سخنان را می گویی؟ اگر بنا بود یکی از اصحاب پیامبر را بدون اجازه خلیفه به قتل برسانم، تو را می کشتم؛ ولی ناچارم درباره تو از خلیفه اجازه بگیرم.

ابوذر که مردی سبزه رو و دارای رشی تنک بود و اندکی خمیده می نمود، در پاسخ معاویه گفت: من دشمن خدا و پیامبر او نیستم؛ بلکه تو و پدرت ابوسفیان، دو دشمن خدا و رسول او هستید. شما اظهار اسلام کردید و کفر را در نهان خود پنهان کردید. بارها پیامبر تو را لعن و نفرین کرد و امت را از فرمانروایی تو برحذر داشت و از جهنمی بودن تو سخن گفت.

معاویه دستور داد ابوذر را بازداشت کردند و آنگاه به عثمان نامه نگاشت و از او درباره ابوذر درخواست دستور کرد.

عثمان در پاسخ معاویه چنین نوشت: ابوذر را بر مرکبی خشن و غیرراهوار بنشان و کسی را همراه او کن که روز و شب او را براند؛ تا او را به مدینه بیاورد. معاویه این دستور را اطاعت کرد. وقتی ابوذر به مدینه وارد شد، بر اثر مشکلات این سفر و اذیت های بین راه، گوشت های پاهایش از بین رفته بود. عثمان او را خواست و از او پرسید: می خواهی به کجا تبعید شوی؟ ابوذر گفت: به مکه. عثمان پاسخ داد: نه. ابوذر گفت: پس بیت المقدس و باز عثمان جواب منفی داد. ابوذر گفت: پس به یکی از دو شهر بزرگ؛ اما عثمان نپذیرفت و گفت: من تو را به ربه تبعید خواهم کرد. (۱)

ص: ۱۱۸

فرمان تبعید قهرمان آزاده، به سرزمین خشک و بیاب و علف ریزه، صادر شد. عثمان دستور داد اعلان کنند که هیچ کس نباید به بدرقه ابوذر بیاید و با وی سخن بگوید و آنگاه مروان بن حکم را مأمور اجرای این دستور کرد.

مردم مدینه از ترس دستگاه حکومتی عثمان در خانه نشستند و از هر گونه اظهار همدردی و پشتیبانی با این آزاده تبعیدی، خودداری نمودند؛ امّا امیر مؤمنان (علیه السّلام) و امام حسن و امام حسین (علیهما السّلام) و عقیل و عمار و برخی بنی هاشم، فرمان خلیفه را نادیده گرفته، به عنوان پشتیبانی و اظهار هم بستگی و بدرقه، تا بیرون مدینه، وی را بدرقه کردند.

در بیرون مدینه، امیر مؤمنان (علیه السّلام) و امام حسن و امام حسین (علیهما السّلام) هر کدام سخنرانی بلندی ایراد کرده، به تشجیع و تقویت روحیه ابوذر پرداختند.

مروان که شاهد صحنه بود، هنگامی سخنرانی امام علی (علیه السّلام) جرأت صحبت نداشت؛ امّا چون امام حسن (علیه السّلام) سخن می گفت: فریاد زد: ای حسن! مگر نشنیده‌های که خلیفه حرف زدن با ابوذر را ممنوع کرده است.

مولی (علیه السّلام) به مروان حمله کرد و با تازیانه بر سر اسب او کوبید و فرمود: دور شو! خدا تو را هلاک کند! آنان ابوذر را در آغوش گرفته، به سختی گریه کردند. مروان که به شدت از این جریان ناراحت بود، به عثمان شکایت برد. برخی مردم نیز به سراغ امیرالمؤمنین (علیه السّلام) آمدند و اظهار داشتند: عثمان از این دفاع و پشتیبانی شما از ابوذر، بسیار خشمگین شده است. امیرالمؤمنین (علیه السّلام) با بیان یک مثل فرمود: کاری نمی توانند بکنند.

عثمان، آن حضرت را خواست و از اینکه حضرت از ابوذر دفاع کرده است، اظهار ناراحتی کرد. حضرت فرمود: مگر بناست هر چه بگویی، اگر چه معصیت و گناه باشد، ما سختت را بپذیریم و اطاعت کنیم؟

مدتی از تبعید ابوذر گذشت. ابوذر دوباره به مدینه آمد و حقوق خود را از بیت

المال درخواست کرد. در این هنگام، امیرمؤمنان (علیه السلام) وارد مجلس شد. عثمان رو به آن حضرت گفت: ای علی! این مرد سفیه و نادان را از ما دور کن. امام علی (علیه السلام) پرسید: سفیه کیست؟ عثمان پاسخ داد: ابوذر. امام علی (علیه السلام) فرمود: هرگز او سفیه نیست. او کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره اش فرمود: زیر آسمان و روی زمین، راستگوتر از او نیست. او چون مؤمن آل فرعون است. اگر دروغ گوید، دروغش به عهده خود اوست و اگر راست گوید، بعضی از آن عذابها که به شما وعده می دهد، شما را فرا خواهد گرفت. (۱)

۳. طرفداری از قیام آمران به معروف

ائمه (علیهم السلام) برای حفظ اساس اسلام و بر طبق فرمانی که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به آنها رسیده بود، در تمامی مدت عمر، تقیه می نمودند و جز امیرمؤمنان (علیه السلام) در مدت کوتاه حکومتش و حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) که برای امر به معروف و نهی از منکر قیام نمود، همه ائمه (علیهم السلام) مأمور به صبر و تقیه بودند؛ بدین معنی که شرایط زمان و مردم به آنها اجازه قیام بر ضد حکومت وقت را نمی داد و آنان در پناه این سپر الهی (تقیه)، پایه های دین خدا را محکم کرده، احکام الهی را بیان می کردند و معارف آسمانی را به انسانها می آموختند.

البته روشن است که این صبر سبز برای آنان، بسیار مشکلتر و تلختر از قیام سرخ و خونین بود؛ ولی با این همه، اگر چه ائمه (علیهم السلام) خود قیام بر ضد حکومت ستمگر وقت ننمودند، ولی به صورت های گوناگون از افراد و گروه هایی که قیام و اقدام برای امر به معروف و نهی از منکر می نمودند، پشتیبانی مالی و معنوی کردند.

امام صادق (علیه السلام) اعلام می فرمود: هر کس از خاندان رسالت (بنی هاشم) قیام کند، من سرپرستی خانواده و فرزندان او را به عهده می گیرم.

وقتی در محضر امام صادق (علیه السلام) سخن از قیامهای فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد،

ص: ۱۲۰

امام صادق (علیه السلام) فرمود: تا آن هنگام که این قیامها وجود داشته باشد، من و شیعیانم در خیر و نیکی به سر می بریم. همانا من دوست دارم این قیام کنندگان قیام کنند و من، فرزندان و خانواده هایشان را از جهت اقتصادی اداره کنم. (۱)

۴. پشتیبانی از قیام زید

زید، فرزند امام سجاد (علیه السلام) از کسانی بود که در راه خدا و برای زنده کردن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، قیام کرد و در این راه، به شهادت رسید. شیخ مفید درباره قیام زید، چنین نگاشته است:

زید پس از امام باقر (علیه السلام) از تمامی فرزندان امام سجاد ع، برتر و افضل بود. او پرستشگری بخشنده و پرهیزگاری شجاع بود. با شمشیر، قیام کرد؛ تا امر به معروف و نهی از منکر نماید. خونخواهی امام حسین ع، یکی از اهداف قیام زید بود.

وقتی خبر شهادت او را برای امام صادق (علیه السلام) بردند، آن حضرت بی نهایت محزون و ناراحت شد؛ به گونه‌ای که این غم و اندوه سترگ، در تمامی حالات و حرکات آن حضرت، آشکار شد. امام صادق (علیه السلام) هزار دینار به ابو خالد واسطی داد؛ تا آنها را به خانواده زید و خانواده های کسانی که در قیام او شهید شدند، برساند. (۲)

ابن سیابه، یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) می گوید: آن حضرت هزار دینار به من داد و فرمود این را بین خانواده زید و خانواده های کسانی که همراه او به شهادت رسیدند، قسمت نما و من نیز این کار را انجام دادم. (۳)

۵. روحیه بخشی به قیام گران

فضیل می گوید: من در قیام زید، جزء یاران او بودم و وقتی او به شهادت رسید،

ص: ۱۲۱

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲.

۲- ارشاد مفید، ص ۵۳۲.

۳- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۰.

خود را به مدینه رساندم و به محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم؛ ولی با خود گفتم که من خیر شهادت زید را به آن حضرت نمی دهم؛ تا اندوهگین نشود. وقتی وارد شدم، آن حضرت فرمود: عمویم زید چه کرد و کار او به کجا کشید؟ من گریه ام گرفت و عقده گلو، راه سخن را بر من بست. حضرت فرمود: او را کشتند؟ گفتم: آری، به خدا سوگند! او را کشتند. حضرت فرمود: آیا او را به دار آویختند؟ گفتم: آری. سوگند به خدا! او را به دار آویختند.

امام صادق (علیه السلام) شروع به گریه کرد و دانه های زلال اشک چون گوهر بر چهره زیبایش می غلطید و به دامانش فرو می افتاد و آنگاه حضرت رو به من کرد و فرمود: آیا تو با عمویم در قیامش شرکت داشتی؟ گفتم: آری، فرمود: چند نفر از دشمن را از پای درآوری؟ عرض کردم: شش نفر را کشتم. فرمود: آیا در صحت این قیام شک داشتی؟ گفتم: اگر شک داشتم، کسی را نمی کشتم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا مرا هم در ثواب این کشتنها شریک کند. به خدا سوگند! عمویم و اصحاب شهید او به آن راهی رفتند که علی بن ابیطالب (علیه السلام) و اصحابش به آن راه رفتند. (۱)

بعد از شکست هر قیام و انقلابی، افراد باقی مانده قیام، دچار سرخوردگی، ناامیدی و یأس می شوند و در صحیح بودن مسیر خویش، دچار شک و تردید می شوند. امام صادق (علیه السلام) با اینگونه پشتیبانی ها و تقویت روحیه ها، آنان را به صحت و درستی قیام آنان مطمئن می ساخت و از یأس و سرخوردگی آنان جلوگیری می کرد.

عبدالله بن سیابه می گوید: من با هفت نفر از کوفه به مدینه آمدم و وقتی به خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدیم. آن حضرت فرمود: آیا شما از عمویم خبری دارید؟ گفتیم: او یا قیام کرده است و یا به زودی دست به قیام خواهد زد.

امام فرمود: هر گاه خبر تازه ای شد، مرا با خبر کنید. پس از مدتی خبر قیام و

ص: ۱۲۲

سرانجام حزن انگیز آن و شهادت زید به ما رسید و ما به محضر امام صادق (علیه السلام) رفتیم و نامه ای را که از کوفه رسیده بود و حاوی خبر شهادت زید بود، به امام صادق (علیه السلام) دادیم. حضرت نامه را خواند و گریست و بعد فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون». من اجر عمل آنان را نزد خدا محفوظ می دانم. زید، عموی نیکی بود. او برای دنیا و آخرت ما مفید بود. به خدا سوگند! عمویم شهید شد، همانند شهیدانی که در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در محضر امام حسن و امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند. (۱)

۶. رفع اتهام

معمولاً انسان های خطاکار برای توجیه اعمال زشت خویش افرادی را که در مقابل زشتکاریها آنان می ایستند، متهم می کنند و اینگونه است که درباره قیام های گوناگونی که در سراسر عمر پرافتخار و سرشار از عزت شیعه صورت گرفته اند، اتهام ها، دشنام ها و سخنان ناروایی از طرف دشمنان، بیان شده است و قیام گران به انواع و اقسام تهمت ها و دروغها متهم شده اند. در برابر این تبلیغات، تهمت ها و فحاشی ها، ائمه (علیهم السلام) سعی می کردند با رفع اتهام از این آمران به معروف و ناهیان از منکر، اثرات سوء تبلیغات دشمن را از ذهن جامعه بزدایند، اهمیت و ارزش قیام آنان را معرفی و تبیین نمایند. در زمان مأمون، فرزند امام موسی بن جعفر (علیه السلام) قیام کرد و برخی کارهای ناشایست انجام داد. او را دستگیر کرده، به حضور مأمون بردند. مأمون فرمان داد وی را به محضر امام رضا (علیه السلام) ببرند. در این میان مأمون سعی می کرد با مقایسه این فرد خطاکار با حضرت زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)، او را نیز متهم سازد و قیامش را بی اعتبار جلوه دهد و بدین وسیله، هر گونه قیام و اقدام اجتماعی بر ضد حکومت را غیرمشروع جلوه دهد.

از این رو، به امام رضا (علیه السلام) گفت: اگر برادرتان قیام کرد و کارهای ناشایستی

ص: ۱۲۳

۱- همان، ص ۱۷۴.

انجام داد، امری طبیعی است؛ زیرا قبل از او نیز زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) قیام کرده بود و اکنون هم قصد داشتم او را بکشم؛ زیرا کار کوچکی نکرده است؛ ولی به خاطر شما از کشتن او صرف نظر کردم.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: این شخص را با زید بن علی مقایسه نکن؛ او برای خدا خشم گرفت و برای خرسندی خدا قیام کرد و به جنگ با دشمنانش برخاست و در راه خدا کشته شد. پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرد که امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا رحمت کند عمویم زید را که مردم را به رضایت و خشنودی آل محمد ص، فرا می خواند و اگر پیروز می شد، طبق رضایت آل محمد (صلی الله علیه و آله) رفتار می نمود. او، درباره قیام با من مشورت کرد و من به او گفتم که اگر دوست داری کشته شوی و در کناسه کوفه به دار آویخته شوی، خود می دانی ... ولی وقتی زید خواست از محضر امام صادق (علیه السلام) بیرون رود، امام صادق (علیه السلام) فرمود: وای بر آنان که صدای یاری خواهی زید را بشنوند و به یاری او پاسخ مثبت نگویند!

مأمون به امام رضا (علیه السلام) عرض کرد: مگر درباره نفی کسانی که به ناحق مدعی امامت شوند، روایات زیادی وارد نشده است؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: زید هرگز مدعی باطل نبود. او پرهیزکارتر از آن بود که ادعای امامت کند. او مردم را به رضایت آل محمد (صلی الله علیه و آله) می خواند. زید از کسانی است که مشمول این آیه شریفه است:

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾؛ (۱)

در راه خدا چنانکه شایسته اوست، جهاد کنید. خدا شما را برگزیده است .

۷. پشتیبانی از معترضان بر ضد تباهی

دوران سیاه حکومت معاویه، یکی از سخت ترین و جانکاه ترین دورانها برای مسلمانان آگاه و طرفداران اهل بیت عصمت و طهارت: بود. از یک طرف سوء

ص: ۱۲۴

استفاده گسترده معاویه و اطرافیانش از بیت المال و از سوی دیگر، تهاجم شدید فرهنگی بر ضد مبانی ارزشی و شخصیت های عقیدتی، به ویژه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از جهتی دیگر، ستم بیش از حد نسبت به حق طلبان و حقیقت جوینان، شرایط دشواری را به وجود آورده بود.

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) با توجه به شرایط زمان و برخورد ناجوانمردانه مردم آن روزگار و یاری نکردن آنها از قیامهای حق طلبانه، ناچار به سکوت و پذیرش سلطه سیاه معاویه شده بودند.

در میان این ظلمت وحشت آور و تاریکی دهشتناک، گه گاهی سوسوی یک ستاره هدایت، چشم ها را نوازش می داد و خبر از بیداری هر چند اندک مردم در جای جای میهن بزرگ اسلامی می داد؛ اما افسوس و صد افسوس که هر گونه قیامی قبل از آنکه حتی به اهداف کوتاه مدت و اولیه خویش برسد با سکوت مرگبار مردم، توسط دستهای جنایتکار، سرکوب و نابود می شد؛ امّا این قیامها با تمامی این ناکامی ها، یک سود بزرگ داشت و آن اینکه از مردن روح عزت و شرافت و فسردن شعله آزادی خواهی و حق طلبی در کالبد بزرگ امت اسلامی، جلوگیری می کرد و انسان های بیدار زمان و نسلهای آینده تاریخ را آموزگار حقیقت جویی و ایثار و فداکاری بود.

معاویه و یاران تبهکارهش سعی بسیار می نمودند که این قیامها و اقدامها را تحریف کرده، بر ضد آنان جوسازی کنند؛ ولی در این میان، معصومین (علیهم السلام) با وجود خفقان حاکم و سلطه ستم، به طرفداری از این قیامگران برخاسته، آنانرا تایید می کردند. حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی، از این قیام گران بوده اند.

این دو بزرگوار از برترین اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفتند و در فضیلت و عبادت شهره بودند، و در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز از باوفاترین یاران آن حضرت به شمار می آمدند و در تمامی نبردهای آن بزرگوار، حضور مؤثر و شایسته داشتند.

هنگامی که معاویه خلافت اسلامی را تبدیل به حکومت سلطنتی کرد، اینان

برای نهی از منکر، قیام نمودند. فرماندار کوفه، مغیره بن شعبه که از طرف معاویه منصوب شده بود، هر هفته در نماز جمعه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ناسزا می گفت و امویان، به ویژه معاویه را ستایش می کرد و هر بار پس از سخنان او، فریاد رسا و کوبنده حجر بن عدی برمی خاست که می گفت: گواهی می دهم کسانی که شما آنان را مذمت کرده، به بدی یاد می کنید، شایسته ستایش و تعظیم و تکریم می باشند و آنان را که شما می ستایید، سزاوار نکوهش و ملامتند و گاهی می گفت: خدا شما را لعنت کرده و از شما به بدی یاد کرده است.

حاکم کوفه در جواب این سخنان تند و آتشین حجر، تنها او را تهدید می کرد و چون اطرافیان حاکم او را بر این تحمل و بردباری نکوهش می کردند، پاسخ می داد: اینک آخر عمر من است. دوست ندارم اخیار و نیکان این شهر، به دست من کشته شوند؛ تا عزت دنیایی آن برای معاویه باشد و شقاوت و شوربختی آخرتی آن را من تحمل کنم.

مغیره در سال ۵۱ هجری از دنیا رفت و معاویه به جای وی زیاد بن ابیه را به عنوان حاکم کوفه، منصوب نمود.

زیاد بن ابیه، مردی سفاک و ستمگر بود و در ریختن خون دوستان امیرالمؤمنین ع، پرونده‌های بس تاریک و سیاه دارد.

زیاد بن ابیه با مشاهده نهی از منکر حجر، تاب نیاورد و مأموران خود را به سراغ وی فرستاد؛ ولی چون جمعیت بسیاری از مردم به دفاع از حجر برخاستند، مأموران بیهوده بازگشتند.

زیاد با تطمیع و تهدید شدید رؤسای قبایل، موفق شد بسیاری از یاران حجر را از گرد او پراکنده سازد و پس از آن دوباره دستور حمله به جایگاه حجر را صادر کرد. در این حمله، یکی از یاران حجر، به نام عمرو بن حمق خزاعی مجروح شد. او را به قبیله «ازد» بردند و در آنجا نهان ساختند؛ ولی هنوز هم مدافعان حجر بسیار بودند و دسترسی به حجر، ممکن نبود.

بار دیگر رؤسای قبائل احضار شدند و حاکم برای پراکنده کردن یاران باقی

ماندهٔ حجر، دست به دامن آنان شد و بدین گونه، اطراف حجر خالی شد و حجر مجبور به پنهان شدن شد.

زیاد بن ابیه افرادی را تهدید کرد که اگر حجر را تحویل ندهید، خانه و نخلستان هایتان را به آتش خواهم کشید. در این گیر و دار، سران کوفه نزد زیاد آمده، برای حجر امان خواستند و با گرفتن پیمانی مؤکد از زیاد، حجر را به حضور وی آورده، او را تسلیم حاکم کردند و بدینسان، حجر روانهٔ زندان شد.

زیاد به جستجوی یاران حجر برخاست و مأموران خویش را برای تعقیب و دستگیری آنان گسیل داشت. در این میان، عمرو بن حمق به کوه های موصل گریخته بود. مأموران در تعقیب او بدان سمت شتافتند و سرانجام، عمرو بن حمق را در حالتی که مار او را گزیده بود و توان دفاع از خویش را نداشت، دستگیر کردند و به شهر موصل بردند. حاکم موصل به معاویه نامه‌های نگاشت و دربارهٔ عمرو از او دستور خواست و معاویه به قتل عمرو فرمان داد. دژخیمان او را به شهادت رساندند و سر وی را قطع کرده، برای معاویه، به شهر دمشق فرستادند و این، اولین سرِ سرافرازی بود که از آغاز اسلام، از شهری به شهر دیگر فرستاده شد و برای همیشه بر بالای نیزهٔ عظمت و فرازمندی، استوار ماند. (۱)

پس از گذشت مدتی، زیاد بن ابیه به توطئه بر ضد حجر بن عدی که در زندان به سر می برد، مشغول شد و به پرونده سازی و شهادت دروغ گرفتن بر ضد وی دست یازید و پس از گرفتن امضاهای بسیار، حجر را با سیزده تن به سوی شام گسیل داشت. چون این گروه به سرزمینی به نام مرج عذرا رسیدند، سه دژخیم با فرمانی از معاویه، به استقبال این کاروان شتافتند. از میان این گروه، شش نفر با شفاعت و درخواست خویشان و دوستانشان در دربار معاویه، آزاد شدند و به بقیه یک شب مهلت دادند. در طول این شب تاریخی، حجر و یارانش به راز و نیاز و مناجات با خدا پرداختند و هنگامی که سپیده دمید، صحرای مرج عذرا از خون حجر و پنج نفر از یارانش به خون نشست و رنگی به گلگونی شفق سرخ و

ص: ۱۲۷

دو نفر از یاران حجر درخواست کردند ه به حضور معاویه برده شوند؛ تا او خود سخنان آنها را شنیده، درباره آنان حکم کند. وقتی این دو نفر به حضور معاویه رسیدند، معاویه از نظر آنان نسبت به امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) پرسش کرد. یکی از این دو گفت: نظر من چون نظر توست و بهتر است بیش از این پرسش نکنی. معاویه بیشتر پرسش نکرد و از کشتن او صرف نظر کرد؛ ولی برای همه عمر، او را از کوفه تبعید کرد.

وقتی نوبت پاسخ به نفر دوم رسید، او با نهایت شجاعت و شهامت، فضائل امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) را باز گفت و عقیده پاک خویش را اظهار کرد. معاویه او را به کوفه فرستاد و به زیاد بن ابیه دستور داد که او را به بدترین وجه ممکن، به قتل برساند و بدین سان، زیاد به فرمان معاویه، این بزرگمرد شجاع را زنده زنده به خاک سپرد. (۱) با این گمان باطل که خاک می تواند صدای حقگوی او را خفه سازد.

امام حسین (علیه السلام) در دفاع از این آمران به معروف و ناهیان از منکر، نامهای بسیار تند و کوبنده برای معاویه نگاشت. وی در این نامه با تمام توان از این شهیدان راه نهی از منکر، دفاع کرد. در قسمتی از این نامه آمده است:

آیا تو قاتل حجر بن عدی و نماز گزاران عبادت پیشهای نیستی که بر ستم می شوریدند و بدعت ها را بزرگ انگاشته، بر ضد آنها قیام می نمودند و در این راه از هیچ سرزنشگری، بیم به دل راه نمی دادند تو آنها را با ستمگری و تجاوزطلبی، کشتی؛ با اینکه به آنان امان دادی و عهد و پیمان های مؤکد بستى که متعرض آنان نشوی و کینه های درونیات را رها کنی. آیا تو قاتل عمرو بن حمق، دوست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیستی؛ آن بنده شایسته خدا که عبادت او را کاسته، جسمش را فرسوده و رنگ او را زرد کرده بود؟

آیا تو نبودى که چون ابن سمیه [زیاد بن ابیه، حاکم کوفه] درباره گروه حضر میان از تو سؤال کرد که آنان به دین علی (علیه السلام) معتقدند، با آنان چه کنم،

ص: ۱۲۸

به او نوشتی: هر کس را بر دین علی است، بکش و او نیز به فرمان تو آنها را کشت و گوش و زبان بریدی؟ مگر دین علی، جز آن دینی است که به خاطر آن با تو و پدرت ابوسفیان [که کافر بودید] می جنگید و امروز هم تو به اسم همان دین [اسلام] بر اریکه خلافت تکیه زده ای... اکنون تو پیمان خویش را شکسته‌ای. پس ای معاویه! بشارت باد تو را به قصاص [الهی] و یقین داشته باش به محاسبه خداوند و بدان که خدا را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را وانمی گذارد. (۱)

ص: ۱۲۹

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۸.

اشاره

از دید افراد کوتاهاندیش و سطحی نگر، امر به معروف و نهی از منکر، دستوری خشک و بیروح و خشن است که توسط یک یا چند نفر به صورت مستقیم صورت می گیرد و گاهی حتی به تأثیر و عواقب آن توجه نمی شود و انتظاری هم بیش از تأثیر در زمان حال از آن نمی رود و به عبارت دیگر، این کار، یک درمان لحظه ای، آن هم با شدیدترین بیان و خشن ترین برخورد تلقی می شود؛ اما در یک نگاه ژرف و شایسته، امر به معروف و نهی از منکر، دقیقاً به اندازه درجه تأثیر و برد زمانی و مکانی آن، قابل ارزشگذاری و ارج نهادن است.

اگر چه امر و نهی مستقیم با یک یا چند مخاطب معین، وظیفه ای الهی و در جای خود شایسته تقدیر است، ولی تفاوت ارزش میان این گونه امر و نهی ها با ندهایی که زمانها را در می نوردد و در طول تاریخ، طنین و تأثیر آن باقی می ماند و در چهار چوب مکان مشخصی قرار نمی گیرد و مرزهای جغرافیایی را پشت سر می گذارد و تنها به ایجاد دلهره ای در دل گنه کار بسنده نمی کند، بلکه درون و روان او را دگرگون می سازد، تفاوت از زمین تا آسمان است و به عبارت دیگر، می توان گفت که ارجمندترین و والاترین امر به معروف و نهی از منکر، آن است که از سه مرز زیر بگذرد:

۱. مرز زمان.

۲. مرز مکان.

۳. مرز ظاهر.

آنچه می تواند به امر به معروف و نهی از منکر این سه خصوصیت مهم و اساسی را ببخشد، کیمیایی به نام «هنر» است.

هنر، توانایی آن را دارد که سخنی را در تاریخ بشری جاودان سازد. اگر به سبعه معلقه بنگرید، می بینید که از تاریخ عرب جاهلی جز همین آثار شعری و جلوه های هنری آن، چیزی ماندگار نشده است و شاهنامه فردوسی نیز به راستی عجم زنده کرده است بدین پارسی و در نقشهای کاشیها و آجر چینیها و سرامیک های بناهای باستانی نیز معجزات هنر را در جاودانه سازی فرهنگ، مشاهده می کنید و با این که بنا و معمار و صاحبان عمارت و حتی قوم و قبیله و تمدن آنها منقرض شده است، اما جلوه های هنری آنها بیرون از مرز زبان، ماندگار شده است و هر روز بر ارزش آنها افزوده می شود.

در نگاهی دیگر، می توان به اشعار حافظ اشاره کرد که به دهها زبان زنده دنیا ترجمه شده اند.

خصوصیت اثرگذاری هنر، اعجابانگیز و شگفت آور است، به طوری که گاهی یک مصرع شعر چنان هیجان روح انسان می آفریند که صدها صفحه مطلب نمی تواند آن چنان روح را برآشوبد و گاهی یک سطر نثر قوی و هنرمندانه به گونه ای دریای روان انسان را متلاطم می کند که کوه هایی از برهان و استدلال چنین موج و طوفانی ایجاد نمی کند.

با توجه به این مقدمه، روشن و آشکار است که در عرصه امر به معروف و نهی از منکر، نمی توان به نقش هنر بیتوجه بود و یا بهایی اندک برای آن قائل بود و این، نکته ای است که در عرصه دین مورد کم توجهی قرار گرفته است. ما در امر به معروف و نهی از منکر، تنها به صورت های خشک و تند و خشن آن توجه کرده ایم و کمتر به این مهم اندیشیده ایم که تمامی عرصه های هنر، مانند معماری،

ص: ۱۳۱

صورت‌گری و نقاشی، نمایش و تئاتر، فیلم و تصویر، داستان‌نویسی، طنز و طراحی، سلاح‌هایی هستند که می‌توان با آنها پیام توحید و انسانیت را در لایه‌های عمیق شخصیت انسان، جایگزین کرد.

آنانکه در پی امر به معروف و نهی از منکرند، باید بدانند که هدف از امر به معروف و نهی از منکر، تنها ادای یک تکلیف و بیان یک سخن به هر صورت و به هر شکل نیست؛ بلکه، هدف از بین بردن منکر و ایجاد معروف است. پس باید این سخن و پیام را در لفافه‌ای از هنر پیچید؛ تا جان و ذهن مخاطب را در اختیار گیرد و ریشه درخت تباهی را در مزرعه جان وی بخشکاند. پیامی که در نهایت صحت و استحکام باشد، اگر با بی‌هنری ادا شود، نه تنها منکری را برطرف و معرفی ایجاد نمی‌کند، بلکه منکر می‌آفریند و معروف می‌برد، اینگونه امر به معروف و نهی از منکرهای بیگانه از لطافت و ظرافت هنری، انسان را به یاد این داستان می‌اندازد که مولوی در مثنوی خویش آورده است:

یک مؤذن داشت بس آواز بد

در میان کافرستان بانگ زد

چند گفتندش مگو بانگ نماز

که شود جنگ و عداوت‌ها دراز

او ستیزه کرد و پس بی‌احتراز

گفت در کافرستان بانگ نماز

خلق خائف شد زفته عامه‌ای

خود بیامد کافری با جامه‌ای

شمع و حلوا با چنان جامه لطیف

هدیه آورد و بیامد چون الیف

پرس پرسان کین مؤذن کو کجاست

که صلا و بانگ او راحت فراست

هین چه راحت بود ز آن آواز زشت

گفت کاوازش فتاد اندر کنشت

دختری دارم لطیف و بس سنی

آرزو می بود او را مؤمنی

هیچ این سودا نمیرفت از سرش

پندها می داد چندین کافرش

در دل او مهر ایمان رسته بود

همچو مجمه بود این غم من چو عود

در عذاب و درد و شکنجه برم

که بجنبند سلسله او دمبدم

هیچ چاره می ندانستم در آن

تا فرو خواند این مؤذن آن اذان

گفت دختر چیست این مکروه بانگ

که بگوشم آمد این دوچار دانگ

ص: ۱۳۲

من همه عمر اینچنین آواز زشت
هیچ نشنیدم در این دیر و کشت
خواهرش گفتش که این بانگ اذان
هست اعلام و شعار مؤمنان
باورش نآمد پرسید از دگر
آند گره گفت آری ای پدر
چون یقین گشتش رخ او زرد شد
از مسلمانی دل او سرد شد
باز من رستم ز تشویش و عذاب
دوش خوش خفتم در آنبی خوف خواب(۱)

الف. هنر در راه هدایت

اشاره

در سیره معصومین (علیهم السلام) استفاده از سلاح هنر را به صورت بسیار گسترده می بینیم و حتی خدای زیبا و هنر آفرین نیز در بیان هدف خویش از هنر استفاده می کند و فصاحت و بلاغت قرآن خود جلوه‌های از این حقیقت والاست. آیات شگفت انگیز و دلربای قرآن به هنگام دعوت به سوی خدا، نمونه‌هایی از کاربرد هنر در راه دعوت به معروف است. برخی از این آیات عبارتند از:

۱. (یا عِبَادِی الذِّینَ اسْرَفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ). (۲)

۲. (وَ اِذَا سَاَلْتَکَ عِبَادِیْ عَنِّیْ فَاِنِّیْ قَرِیْبٌ اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا). (۳)

۳. (اَلَمْ یَاۡنِ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لِذِکْرِ اللّٰهِ). (۴)

این آیات همه سرشار از لطافتی اعجاز‌آمیز و روح انگیز و دل رباست و صدها لطیفه هنری و ذوقی در آنها به کار رفته است.

در آیات دیگری که بیانگر خشم و عذاب الهی است، چنین آمده است:

۱. (يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا). (۵)

ص: ۱۳۳

۱- مشنوی، دفتر پنجم، ص ۱۰۰۵.

۲- زمر، آیه ۵۳.

۳- بقره، آیه ۱۸۶.

۴- حدید، آیه ۱۶.

۵- مزمل، آیه ۱۷.

۲. (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ). (۱).

۳. (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا). (۲).

۴. (مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَزِدُّ إِلَيْهِمْ ظَرْفُهُمْ وَأَفْنِدُتْهُمْ هَوَاءً). (۳).

استفاده از سلاح هنر و بهره گیری از لطائف هنری در این آیات موج می زند و این موضوع در ایجاد خوف و ترس و برحذر داشتن مخاطب از گناه، تاثیری شگرف دارد.

نمونه های تأثیر قرآن

هنگامی که آیات سوره غافر (الم سجده) بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شدند، آن حضرت به مسجد الحرام آمد و مشغول نماز شد و ولید بن مغیره، مرد سرشناس قریش که همگان به عقل و درایت او اعتراف داشتند و او نیز خود را یگانه دوران می خواند، در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضور داشت و وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آیات سوره غافر را که تازه نازل شده بودند، می خواند، ولید به تلاوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوش می داد. در آیات آغازین این سوره چنین آمده است:

(حَم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

این آیات به گونه ای ولید را دگرگون کرد و پریشان ساخت که به مجلس بنی مخزوم (قبیله خودش) رفت و گفت:

والله لقد سمعت منه كلاماً ما هو من كلام الانس ولا من كلام الجن وان له لحلاوه وان عليه لطلاوه وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وانه ليعلو

ص: ۱۳۴

۱- عبس، آیه ۳۶.

۲- فرقان، آیه ۲۷.

۳- ابراهیم، آیه ۴۳.

به خدا سوگند! سخنی از محمد شنیدم که سخن آدمیان و جنیان نبود؛ گفتار او شیرینی خاصی داشت و زیبایی و طراوت مخصوصی؛ شاخه هایش پر میوه و ریشه هایش قوی و نیرومند و بر هر سخنی برتری دارد و هیچ سخنی بر آن برتری نمی یابد.

آنگاه به خانه خویش رفته، در بر روی خود بست و به تفکر پرداخت. قریشیان گفتند: ولید نیز به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و اگر او به این دین بگردد، تمامی قریش منحرف خواهند شد؛ زیرا او را گل سر سبد قبیله می گویند.

ابوجهل گفت: من این مشکل را حل می کنم؛ سپس به سراغ ولید رفت و با چهرهای درهم کشیده و ناراحت در کنار او نشست. ولید گفت: چرا ناراحت و غمگینی؟ ابوجهل گفت: چگونه غمگین باشم؛ در صورتی که قریشیان گرد آمده اند و برای تو پول و ثروت جمع می کنند؛ زیرا شایع شده که تو به طمع ثروت مسلمانان به آنان گرویده ای؛ تا از زیادی غذای آنها چیزی هم به تو برسد و به همین جهت از سخنان محمد تعریف کردی؟

این سخنان به شدت ولید را خشمگین کرد و تکبر و غرور وی را جریحه دار ساخت و فریاد کشید: آیا من نیازمند محمد و یارانش هستم؟ آیا من با این ثروتی که خود می دانید، به دنبال پاره نان مسلمانانم؟ هرگز، به بت لات و عزی سوگند! هیچگاه نیازمند آنان نبوده ام. آنگاه به میان جمعیت آمد و گفت: شما که می گوئید محمد دیوانه است، آیا هرگز آثار جنون را در او مشاهده کرده اید؟ همگی پاسخ دادند: نه. ولید گفت: شما که می پندارید محمد شاعر است، آیا هرگز شعری از او شنیده اید؟ باز همگان پاسخ منفی دادند و ولید ادامه داد: شما که می گوئید او دروغگوست، آیا هرگز سخن دروغی از وی به یاد می آورید؟ همگی جواب دادند: نه، هرگز. ولید گفت: شما که به او می گوئید کاهن است، آیا در محمد و آثار و افعال او کهانت وجود دارد؟ همگی گفتند: نه، ابداً؛ او به صداقت و امانت نزد همگان زبانزد و صادق امین نام گرفته است.

در این حال، قریشیان سخن آغاز کردند و گفتند: ای ولید! پس تو بگو که او کیست؟ ولید به فکری شیطانی فرو رفت؛ سپس چهره خویش را درهم کشید و گفت: آری، محمد ساحر است؛ زیرا ساحران میان خانواده‌ها اختلاف و جدایی می‌افکنند... آری، سخن او سحری است که دلها را می‌رباید و جذب می‌کند. (۱)

درباره تأثیر شگفت قرآن در دل‌های مؤمنان، جای شگفتی نیست؛ ولی شگفت آناست که این کلام الهی از دل‌های سیاهی چون ولید و کفار قریش دلربایی کند.

در تاریخ آمده است که سران قریش مخفیانه و به صورت فردی، شبانه به محل اقامت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و یارانش می‌آمدند و به نوای دلنشین قرآن گوش می‌دادند و چون یکدیگر را در آن حال مشاهده می‌کردند، به سرزنش یکدیگر می‌پرداختند و با هم پیمان می‌بستند که این کار را تکرار نکنند؛ ولی چون شب فرا می‌رسید، باز جاذبه قوی قرآن آنها را به خود جذب می‌کرد و بدین سان دوباره دور از چشم یکدیگر به سراغ صدای دلنشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌رفتند و صبح گاهان که یکدیگر را می‌دیدند، باز به سرزنش یکدیگر می‌پرداختند و تعهد عدم تکرار می‌سپردند و این کار چندین بار تکرار شد. (۲)

این موضوع، بیانگر جاذبه شگفت هنری قرآن است. آری، قرآن همان گونه که در تمام سطوح علمی از کلام، حقوق، سیاست، اخلاق و... برترین سخن است، در جنبه هنری نیز فرا دست تمامی انسان‌هاست و جلوه‌ای از زیبایی صاحب کلام و آیتی از اعجاز آورنده آن و آموزنده درس به کارگیری هنر در اصلاح انسانهاست.

ب. معصومین و استفاده از هنر

در موارد بسیاری معصومان (علیهم السلام) از سلاح هنر برای بیان اهداف خویش استفاده کرده‌اند. فصاحت و بلاغت خطبات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و غوغای زیبایی در

ص: ۱۳۶

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۷۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۲۱.

۲- محمد تقی شریعتی، تفسیر نوین، ص ۱۳۷.

نهج البلاغه امام علی (علیه السلام) و اوج هنر آفرینی و شورگستری در خطبه حضرت فاطمه (علیها السلام) و دخترش زینب (علیها السلام)، بهترین درس برای آمران به معروف و شاهد صدق بر سخن ماست.

آنان همواره در هدایت افراد سعی در بهره جویی از هنرمندی و حس زیباگرایی و تحریک احساسات لطیف انسانی داشته اند و در این راستا، شعرهای مختلفی از آنان به یادگار مانده است. کلام منظوم، به گونه ای غریب در دل می نشیند و به خوبی در حافظه، جای می گیرد. از این رو، حکومتها همواره برای تبلیغات خود از این سلاح بهره می جستند و همانگونه که از این سلاح بسیار برنده برای تباهی و زشتی و پلیدی استفاده شده، شایسته است که در مسیر صحیح و امر به ارزش های الهی و انسانی و بازداشت از گناه و تباهی نیز از آن استفاده شود. از این رو، تمامی معصومین (علیهم السلام) به جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مناسبت های گوناگون، اشعاری سروده یا خوانده اند.

شعر نگفتن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز به این علت بود که یکی از اتهاماتی که مشرکان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت می دادند، این بود که او شاعر است و از این راه می خواستند اعجاز قرآن را بی اهمیت جلوه دهند و چون شعر در ذهن و زبان عرب جاهلی، آمیزه ای از خیال و دروغ بود، این نکته باعث می شد که خداوند، مقام والای رسالت را از این اتهام پیراسته سازد و به او چنین خطاب کند: «و ما هو بشاعر».

با این حال، در کلمات دیگر معصومین (علیهم السلام) اشعار فراوانی یافت می شود که حقیقاً شعر را آبرو بخشیده و مایه افتخار شاعران شده است و بر خلاف آنچه در آن روزگار مشهور بود که نیکوترین شعر، دروغ ترین آن است، آنان با اشعاری سرشار از حقیقت، اثبات نمودند که شعر می تواند وسیله ای رسا و توانمند برای بیان حقیقت و باطل ستیزی باشد. آنان با اشعار خویش، اتهام زشت دروغگویی و افتراپراکنی را از دامان شعر متعهد و والا، ستردند.

اشعار امام هادی (علیه السلام) در مجلس بزم متوکل، نمونه های گویا از این نوع شعر است.

روزی متوکل، خلیفه مغرور و بیشرم، بر بزم شراب و رباب نشسته است و گروهی از اطرافیان فاسدش نیز با او همدمی و همراهی می کردند و در این حال دروغگویان و سخن چینان به متوکل گفته اند: امام هادی (علیه السلام) در خانه خود سلاحی بسیار و پولی انبوه انباشته، فکر قیام در سر دارد. متوکل در اوج غرور و مستی شبانه فرمان داد که به خانه امام هادی (علیه السلام) یورش برند و آن حضرت را در هر حالی که هست، دستگیر کرده، با همان وضعیت نزد او بیاورند. سربازان بی پروای او، شبانه به خانه امام هجوم بردند؛ ولی آنچه را که به دنبال آن بودند، به دست نیاوردند و امام (علیه السلام) را دیدند که تنها در خانه نشسته است و در خانه فرشی جز شن و ریگ وجود ندارد و امام (علیه السلام) لباسی موین بر تن کرده و پارچه‌های پشمین روی سرافکنده است و با نهایت توجه، آیات قرآن را آرام آرام زمزمه می کند. آنان مأموریت خود را به آن حضرت اعلام کردند و امام به همراه آنان به قصر متوکل آمد. وقتی نگاه متوکل به امام افتاد، به شدت تحت تأثیر هیبت و عظمت امام قرار گرفت و قتل امام (علیه السلام) را فراموش کرد و آن حضرت را مورد احترام قرار داد و لحظاتی بعد از روی بدمستی و بی شرمی، جام شراب را به آن حضرت تعارف کرد. حضرت آنرا رد کرد و فرمود: هرگز به این گونه امور، خود را نیالوده ام. متوکل معذرت خواست و اظهار کرد: پس اکنون برای ما شعری بخوان. آن حضرت عذری آورد؛ ولی چون او اصرار کرد، این اشعار را خواند:

باتواعلی قتل الاجبال تحرسهم

و استنزلوا بعد عزّ عن معاقلمهم

ناداهم صارخ من بعد ما قبروا

این الوجوه التی کانت منعمه

فافصح القبر عنهم حین سائلهم

قد طال ما اکلوا دهرأ و ما شربوا

و طالماً کتروا الاموال و ادّخروا

اضحت منازلهم قفراً معطله

غلب الرجال فما اغتتمهم القلل

و اودعوا حفراً یا بئس ما نزلوا

این الاسره و التیجان و الحلل

من دونها تضرب الاستار و الکلل

تلک الوجوه علیها الدود یقتتل

فاصبحوا بعد طول الاکل قد أکلوا

فخلفوها علی الاعداء و وار تجلوا

وساکنوها الی الاجداث قد رحلوا

ص: ۱۳۸

بر ستیغ قله های برکشیده، منزل گزیدند؛ تا در امان باشند؛ اما این مردان قله نشین، شکست خورده، بالا نشینیها سودشان نبخشید.

پس از روزگاری عزت و عظمت، از جایگاه خویش فرو افکنده شدند و در مگاک خاک، پنهان شدند و چه بد جایگاهی فرو آمدند!

فریادگری پس از دفن آنان صدایشان زد و گفت: اکنون آن خاندانها و تاجها و شکوه و جلالها کجایند؟

آخرهای ناز پرورده و غوطهور در نعمت که همواره در پس پرده [محفوظ و راحت] زندگی می کردند، کجا رفتند؟

قبر به این پرسش با صدایی رسا و آشکار پاسخ داد و گفت: اکنون بر آن صورتها، کرم ها به جدال برخاسته، بر سر خوردن آنها با یکدیگر می جنگند.

روزگاری دراز به خوردن و نوشیدن گذراندند؛ اما امروز خود خوراک دیگران [مار و مور] گشته اند.

دیر زمانی اموال گرد آوردند و گنج می نهادند؛ اما تمامی آن گنجها و ثروتها را به دشمنان خود واگذارند و رفتند.

منازل آنان خالی و خراب گشته است و ساکنان آنها به گورستان کوچیده اند.

امام با خواندن این اشعار، فضای جلسه عیش و نوش و خوشگذرانی متوکل را به هم ریخت و تمامی آن بساط را واژگون کرد. حاضران ترسیدند که متوکل به خشم آید و امام را آسیبی برساند؛ ولی لحن مؤثر امام و معانی نغزی که در قالب گیرا و جذاب شعر ریخته بود، حتی قلب سیاه و روان آلوده متوکل را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

همه مجلسیان گریستند و متوکل نیز گریست و آنقدر گریه کرد که صورتش از اشک چشمش خیس شد. لحظاتی به سکوت گذشت و آنگاه متوکل برخاسته، از امام عذرخواهی کرد و چهار هزار دینار به آن حضرت تقدیم کرد و او را با احترام فراوان به خانه برگردانید. (۱)

ص: ۱۳۹

اشاره

دین به همان اندازه که از فرورفته گان در وادی لذت و غرق شدگان در گرداب بی خودی و تباهی دور است، از غافلان از جلوه های محبت و عاطفه و ذوق و زیبایی نیز بیگانه است.

خداوند، زیباست و زیبایی را دوست دارد و تمامی دستورات خود را در هاله ای از زیبایی و ذوق و لطافت، عرضه کرده است. بنابراین، اولیای او نیز که آینه خدا می باشند، به زیباگویان و زیبانویسانی که در مسیر زیبایی مطلق و زدودن زشتی ها باشند، علاقه مندند و آنها را مورد لطف و تشویق قرار می دهند.

۱. کوبنده تر از هر سلاح

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد مکه شد تا عمره القضا را انجام دهد، مسلمانی [عبدالله بن رواحه یا کعب بن مالک] در محضر آن حضرت شروع به شعر خواندن کرد و با زبان شعر، از اسلام و شخصیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دفاع کرد.

عمر بن الخطاب پیش آمد و به وی اعتراض کرد و گفت: آیا در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در حرم امن الهی، شعر می گویی؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رو به عمر کرد و فرمود: او را واگذار. سوگند به آن خدایی که جانم در اختیار اوست! سخن او بر ضد کفار، از انداختن تیر، شدیدتر و سخت تر است و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: سخن او، شدیدتر و سختتر از ضربات شمشیر است. (۱)

۲. جنگ هنری

نبرد در راه خدا در دین مقدس اسلام، دارای ارزش فراوان و ارج بسیار است؛ تا آنجا که آن را شرط نجات انسان مسلمان در قیامت دانسته و فرموده اند: آنکس که جهاد نکند و یا خود را برای جهاد آماده نسازد، منافق می میرد.

به راستی آیا این جهاد، تنها نبرد با شمشیر و تیر و سایر سلاحهاست و مجاهد، تنها به کسی گفته می شود که سلاح برداشته، با افراد مسلحی همانند خود در

ص: ۱۴۰

جبهه نبرد، روبه رو شود و بکشد یا کشته شود؟

دقت در آیات و روایات، بیانگر این نکته است که دایره جهاد، بسی وسیع تر از نبرد رویاروی و مسلحانه است.

در اسلام، جهاد با مال نیز نوعی جهاد خوانده شده است و نبرد با سلاح هنر و تبلیغ نیز از اقسام جهاد فی سبیل الله شمرده شده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حسان بن ثابت که شاعری چیره دست بود، فرمود:

یا حسان اهج المشرکین وجبرئیل معک اذا حارب اصحابی بالسلاح فحارب انت باللسان؛

ای حسان! مشرکین را بدگوی که جبرئیل، تو را مدد می رساند و وقتی یاران من با سلاح می جنگند، تو با زبان خود نبرد کن
(۱).

۳. دادخواهی با زبان هنر

خداوند در آیاتی از سوره شعرا، شاعران را مذمت کرده و آنها را افرادی بیثبات و گویندگانی بیعمل، معرفی کرده است؛ اما گروهی را استثنا کرده و فرموده است:

«آنان که ایمان آورده، عمل صالح به جا می آورند و خدا را بسیار یاد می کنند و چون مورد ستم قرار گیرند، دادخواهی و نصرت طلبی می نمایند». (۲)

هنگام نزول این آیات شاعران مسلمان به هراس افتادند. حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه، گریان به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شتافتند و عرض کردند: ای پیامبر! خدا این آیات را نازل فرموده و او می داند که ما شاعریم. حضرت فرمود: آخر این آیات را بخوانید که می گوید: مگر آنان که ایمان و عمل صالح داشته باشند و خدا را بسیار یاد کنند و نصرت طلبی و دادخواهی کنند. اکنون شما [با شعرتان] دادخواهی کنید؛ ولی جز سخن حق بر زبان مرانید و پدران و مادران را به زشتی یاد نکنید.

شاعری دیگر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: خداوند درباره شعر این آیات را

ص: ۱۴۱

۱- متقی الهندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۹۹۵.

۲- شعرا، آیه ۲۲۵ - ۲۲۷.

فرستاد؛ اکنون نظر شما در این باره چیست؟ حضرت فرمود: به درستی که مؤمن با جان و شمشیر و زبانش نبرد می کند. به خدایی که جانم در اختیار اوست! اشعار شما درباره دشمنان مانند تیرهایی هستند که به سوی آنها می افکنید. (۱)

۴. شعری کوبنده در کنار کعبه

هشام بن عبد الملک قبل از رسیدن به خلافت و آن هنگام که ولیعهد امپراتوری بزرگ اسلامی بود، به مکه رفت، تا اعمال حج را انجام دهد. وقتی طواف را تمام کرد و خواست حجرالاسود را بوسد و استلام نماید، بسیاری جمعیت، مانع آن شد که دست ولیعهد به حجرالاسود برسد و حتی نتوانست به آنجا نزدیک شود.

از این رو، ناچار در گوشه مسجد الحرام به انتظار خلوت شدن اطراف کعبه ایستاد و بزرگان شام که همراه او بودند، گردش حلقه زدند و همگی انبوه جمعیت طواف کننده و حجگزار را می نگریستند.

در همین حال مشاهده کردند مردی زیبا و جذاب که آثار سجده بر پیشانی او آشکار بود، به حلقه طواف کنندگان وارد شد و وقتی به نزدیک حجرالاسود رسید، حاجیان راه را گشودند و او به راحتی به سوی حجرالاسود رفت و آن را استلام کرد و بوسید.

شگفتا این کیست؟ در این غوغا که متشخص ترین افراد نیز در دریای انسانهای طواف کننده و عبادت گر غرقند و هیچکس بر دیگری تقدم ندارد و حتی ولیعهد و همراهان بسیاریش را کسی به رسمیت نمی شناسد، این مرد تنها که این گونه افراد به او احترام می گذارند، کیست؟

یکی از همراهان ولیعهد با کمال شگفتی پرسید: این مرد کیست؟

هشام که به خوبی امام زین العابدین (علیه السلام) را می شناخت، برای اینکه مبدا دلهای شامیان به او تمایل پیدا کند، گفت: من او را نمی شناسم.

ص: ۱۴۲

در این جمع شاعری توانمند و هنرمندی چیره‌دست، به نام فرزندق حضور داشت. شور ایمان و شرار تعهد او را برانگیخت و دریای درون او را متلاطم کرد. او از تجاهل ولیعهد مغرور، سخت برافروخته گشت و انکار نابه جای هشام را برنتابید؛ پس رو به هشام کرد و با فریادی رسا گفت: ای امیر! آیا تو او را نمی‌شناسی؟ اگر تو او را نمی‌شناسی، من به خوبی او را می‌شناسم و اکنون او را معرفی می‌کنم؛ تا دیگران نیز او را بشناسند.

آنگاه بدون اندیشه و بیدرنگ، چهل بیت شعر ناب در اوج هنر و زیبایی و فصاحت و بلاغت سرود که برخی از آنها عبارتند از:

یا سائلی این حلّ الجود و الکرّم

هذا الذی تعرف البطحاء و طأته

هذا ابن خیر عباد الله کلّهم

لو یعلم الرکن من قد جا یلثمه

یکاد یمسکه عرفان راحته

و لیس قولک من هذا بضائره

یغضی حیاء و یغضی من مهابته

هذا ابن فاطمه ان كنت جاهله

ما قال لا قَطُّ الا فی تشهده

عندی بیان اذا طلابه قدموا

و الیبت یعرفه و الحلّ و الحرم

هذا التقی النقی الطاهر العلم

لخریلتهم منه ما وطی القدم

رکن الحطیم اذا ما جائئ یستلم

العرب تعرف من انکرت و العجم

فما يكلم الا حين يتبسم

بجده انبياء الله قد ختموا

لولا الشهد كانت لاءه نعم

ای پرسش گر که از کان جود و کرم سراغ می گیری! پاسخ پرسش تو نزد من است؛ اگر جویندگان و پرسش گران نزد من آیند.

این مرد، کسی است که سرزمین مکه گام های او را می شناسد و بیت الله و منطقه آزاد و حرم به عظمت وی آگاهند.

این مرد، فرزند بهترین همه بندگان خداست. او پرهیزگار وارسته و پاکیزه و شهیر و برجسته است.

اگر رکن کعبه می فهمید که چه کسی به سوی او آمده تا او را ببوسد، همانا

ص: ۱۴۳

بر روی پای او می افتاد و گام های او را غرق بوسه می ساخت.

چون دست بر حجرالاسود می گذارد تا آن را استلام کند، نزدیک است که حجرالاسود دست او را به خود جذب کند و آن را نگه دارد. زیرا این دست را می شناسد و ارج و عظمت آن را درک می کند.

[آنگاه رو به هشام کرد و گفت:] سخن تو که جاهلانه انکار کردی و گفתי وی را نمی شناسی، او را زیانی نمی رساند؛ زیرا عرب و عجم این مرد را به خوبی می شناسند.

او چشم خویش را از غایت حیا بر هم می نهد و چشم مردم در برابر او از هیبت بسته می شود و بدون تبسم او، کسی سخنی نمی گوید.

او فرزند فاطمه (علیها السلام) است و اگر تو نسبت به او شناخت نداری، [بدان] این همان کسی است که جدّ او خاتم پیامبران الهی است.

این مرد هرگز در پاسخ هیچ درخواستگر و نیازمندی، «نه» بر زبان نرانده است. او کلمه «نه» را فقط در تشهد به کار می برد و اگر تشهد نبود، این «نه» هم تبدیل به «بلی» می شد.

این هنر نمایی فوق العاده، همراه با این شجاعت و شهامت بیاندازه، چنان بر روح و روان جمع اثر گذاشت که طنین زیبا و دل نشین و خردزا و محبت گستر آن را هنوز در فضای مسجد الحرام می توان احساس کرد.

این اشعار به همان اندازه که بر دل دوستان و حتی ناآگاهان، تأثیر مثبت داشت، در قلب تیره دشمنان، بغض و کینه آفرید و گویی هزاران تیر زهر آگین به سوی ولیعهد پرتاب شد.

هشام لبریز از خشم، فریاد کشید: چرا درباره ما اینگونه شعر نمی سرایی؟ فرزدق با کمال شهامت پاسخ داد: تو نیز پدری چون پدر او و نیاکانی چون نیاکان بزرگوار او و مادری بسان مادر او داشته باش؛ تا تو را همانند وی بستایم و درباره ات شعر بگوییم.

این جواب کوبنده، سنگیتر از تمامی آن قصیده بود و بر هشام سخت گران

آمد و دستور داد حقوق فرزددق را قطع کردند و او را به زندانی بین مکه و مدینه منتقل کردند.

امام سجاد(علیه السلام) فردی را به سراغ این هنرمند متعهد فرستاد و دوازده هزار درهم هدیه برایش فرستاد و فرمود: به او بگو عذر ما را بپذیرد که اگر بیش از این نزد ما بود، بیش از این به او هدیه می دادیم و هر ساله به اندازه حقوق دریافتی او که اکنون قطع شده، برای او خواهیم فرستاد.

فرزدق، پولها را نپذیرفت و گفت: من این اشعار را به خاطر خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) گفتم. این کلمات، شعله خشم درونی من بود که به واسطه بی احترامی به خدا و رسول او شعله کشید بنابراین، حاضر نیستم در مقابل این اشعار، چیزی بستانم.

امام زین العابدین(علیه السلام) دوباره پول را برای فرزدق پس فرستاد و فرمود: خدا از اندیشه تو آگاه است و عمل پسندیده تو را پذیرفته است. اکنون تو را به حق خودم سوگند می دهم که این پولها را بپذیری. فرزدق پس از این سوگند امام، هدیه آن حضرت را پذیرفت. (۱)

۵. هنرمندترین شاعر عرب

کمیت بن زید اسدی، شاعر شیعی است که تمامی زندگی خود را وقف بیان اسلام راستین، یعنی «تشیع» کرد و سرانجام پاداش این جهاد مستمر را با شهادت در راه خدا دریافت کرد. هنر و شعر او یکی از نمونه های والای امر به معروف و نهی از منکر با سلاح مؤثر هنر است.

کمیت، شاعری است که به گفته علامه سید محسن امین، شعر شیعی را از حالت مدح و مرثیه، به شعری عقلی و اندیشه ای سوق داد و استدلال های محکم و براهین استوار تشیع را در جامه لطیف و پوشش زیبای هنر، به جامعه عرضه کرد. او شاعری است که بر اساس عقیده دینی خود، مبارزه و تفکر سیاسی مشخص را دنبال می کرد و به نبرد با حکومت ستمگر معاصرش پرداخت. او اولین کسی است

ص: ۱۴۵

که استدلال و برهان و مناظره را در دفاع از علویین، در حوزه شعر وارد کرد و از حق پایمال شده و غضب شده آنان دفاع و سخن خود را با منطقی استوار و پشتوانه ای از آیات الهی، عرضه کرد. او با تمامی اشعار دیگر شیعی به مخالفت برخاست؛ زیرا دیگران بر گریه و عزاداری و اظهار ناراحتی و ناله تکیه می کردند و تنها عاطفه ها را مخاطب قرار می دادند و گاهی از انقلاب و قیام سخن می گفتند؛ ولی او شعر را در بستری قوی از تعقل و اندیشه و احتجاج قرار داد. (۱)

این هنرمند والا مقام، خرد گستر و شور آفرین، همواره مورد تایید معصومین (علیهم السّلام) قرار گرفت و آنان مقام بزرگ این آمر به معروف و ناهی از منکر را ارج می نهادند و وی را می ستودند.

صاعد، دوست کمیت می گوید: همراه او به محضر امام زین العابدین (علیه السّلام) وارد شدیم. کمیت به امام سجاده (علیه السّلام) عرضه داشت: در عشق به شما و در راه ثنا گستری شما شعر گفته ام و آن را ذخیره خویش نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می دانم و آنگاه قصیده معروف خویش را خواند.

وقتی سخن و قصیده کمیت به پایان رسید، امام سجاده (علیه السّلام) فرمود: ما از پاداش دادن به تو عاجزیم؛ ولی خداوند از پاداش دادن ناتوان نیست. آنگاه امام خواست هدیه ای به کمیت بدهد. کمیت عرض کرد: اگر بنا دارید به من هدیه ای بدهید، برخی لباس هایتان را که با بدن شریف شما تماس داشته، به من هدیه کنید؛ تا به آنها تبرک جویم.

آن حضرت بی درنگ لباس خود را از تن درآورد و به او هدیه کرد و دست به دعا برداشته، فرمود: خدایا! در روزگاری که مردم از خاندان پیامبرت دامن فرا چیده، نسبت به آنان بخل ورزیدند، کمیت به آنها نزدیک شد و از جان خویش در راه آنان مایه گذاشت و حقایقی را که دیگران کتمان کردند، او اظهار نمود. او را با سعادت، زنده بدار و شهادت را روزی او فرما و او را پاداش دنیایی نیز عنایت فرما که ما از

ص: ۱۴۶

پاداش دادن به او ناتوانیم.

بعدها کمیت می گفت: همواره برکت دعای امام سجاد(علیه السلام) را در زندگی خویش می یابم. (۱)

۶. امام باقر(علیه السلام) و شاعر حق گرا

کمیت به محضر امام باقر(علیه السلام) بار یافت و قصیده ای پیشین را در محضر آن حضرت نیز قرائت کرد. امام فرمود: همواره مورد تأیید روح القدس هستی؛ تا آن هنگام که درباره ما شعر می گویی؛ سپس رو به سوی قبله آورد و سه بار فرمود: خدایا! کمیت را بیامرزد.

آنگاه فرمود: این صد هزار درهم پول را از میان خویشان خود برای تو گرد آورده ام. کمیت سوگند یاد کرد آنها را نخواهد پذیرفت و اظهار داشت: می خواهم خدا خود پاداش شعرم را به من عطا کند! ولی اگر می خواهید مرا اکرامی کنید، پیراهنی از لباس هایتان را به من عطا کنید. امام باقر(علیه السلام) نیز به کمیت پیراهنی هدیه داد. (۲)

۷. امام صادق(علیه السلام) و تشویق شاعر

در ایام حج در صحرای منی، کمیت به حضور امام صادق(علیه السلام) رسید و از آن حضرت خواست که به شعر او گوش دهد. امام ابتدا فرمود: این ایام، زمان ذکر خدا و عبادت است؛ ولی گویا کمیت خود فهمیده بود که مانعی در کار است که اکنون امام به شعر او گوش نمی دهد. از این رو، پس از گذشت زمان اندکی، دوباره به حضرت پیشنهاد کرد که شعرش را قرائت کند. امام صادق(علیه السلام) کسی را فرستاد؛ تا خانواده و خویشانش را گرد آورد و چون خانواده امام صادق(علیه السلام) گرد آمدند، به کمیت فرمود: بخوان.

شعر سرشار از ایمان، عاطفه و حقیقت کمیت، خردها را برانگیخت و عاطفه ها

ص: ۱۴۷

۱- همان، ص ۳۴.

۲- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۴۱.

را تحریک کرد و صدای گریه از مجلس بلند شد و وقتی کمیت این بیت را قرائت کرد:

یصیب به الرامون عن قوس غیرهم فیا آخراً اسدی له الغی اولاً.

امام صادق(علیه السلام) دستها را به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا! کمیت را بیمارز. (۱)

در جلسهای دیگر، کمیت شعری را در محضر امام صادق(علیه السلام) قرائت کرد و آن حضرت به آن گوش داده، سپس آنرا اصلاح کرد و چون کمیت اصلاح امام را دید، عرض کرد: مولای من! شما نسبت به شعر از من آشناتر هستید.

۸. نجات دادن کمیت

کمیت در زندگی سراسر مبارزه خود، به واسطه نهی از منکر، همواره تحت تعقیب حکومتهای جور بود. در زمان امام باقر(علیه السلام) این تعقیب شدیدتر شد. و در برهه ای که حکومت با تمام قوا قصد از بین بردن این هنرمند ناهی از منکر را داشت، امام باقر(علیه السلام) برای نجات او دست به دعا برداشت و کمیت ناچار شب هنگام از خانه خارج شد؛ تا از دست دشمن بگریزد. او در دل شب، مسیری را انتخاب کرد و با شتاب پیش رفت؛ ولی ناگاه شیری درنده را مشاهده کرد که در مسیر نشسته و راه را بسته است. کمیت راه را تغییر داد و از مسیری دیگر به راه خود ادامه داد؛ ولی با کمال شگفتی در این مسیر هم شیری را مشاهده کرد که مانع حرکت او می شد. کمیت مسیر دیگری را انتخاب کرد و شیر هم او را تعقیب نمود. کمیت از ترس جان، مسیری ناخواسته را در پیش گرفت و با سرعت از شیر درنده فرار کرد؛ تا اینکه مسیری طولانی را پیمود و پس از طی این مسیر طولانی، از شر دشمن و شیر خلاصی یافت و بعد اطلاع یافت که دشمنان در تمامی مسیرهای قبلی، کمین کرده، در انتظار او بوده‌اند و خداوند به واسطه دعای امام باقر(علیه السلام)، با نشان دادن شیر، او را از راه های خطر، باز داشته و به مسیر سلامت، هدایت کرده است. (۲)

ص: ۱۴۸

۱- اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۱۹.

سرانجام، این شاعر غیرت مند، خردورز و حق گو، در سال ۱۲۶ قمری در حالیکه میراثی هنری بالغ بر پنج هزار و دویست و هشتاد و نه بیت شعر به یادگار گذاشته بود، با شمشیر دشمنان به شهادت رسید و آخرین سخنی که شاعرانه ترین و عاشقانه ترین کلام او بود و آنرا باید بیت الغزل و شاه بیت تمامی اشعار او دانست، بر گوشه لبانش شکوفه زد و به یادگار ماند؛

اللهم آل محمد اللهم آل محمد اللهم آل محمد (۱)

د. هنر داستان در خدمت امر به معروف

اشاره

جلوه دیگر هنر، داستان گویی و قصه نویسی است. به طور کلی، این هنر را می توان به سه قسم زیر تقسیم کرد.

۱. قصه های تاریخی. ۲. قصه های راهبردی. ۳. قصه های خیالی.

۱. قصه های تاریخی، بیان حوادث گوناگون تاریخی، به صورت به هم پیوسته و بر اساس کیفیت وقوع خارجی آنهاست. در این قسم داستان سرایی، آنچه مهم است، تبیین گوشه های حوادث و همراهی با قهرمان داستان، در تمامی لحظات داستان است و اوج و فرود آن نه از نظر ارزشی، بلکه از نظر تاریخی و تحریکی، مورد توجه قرار می گیرد. در این نوع داستان، قهرمان داستان با تمامی خصوصیات زشت و زیبا، آموزنده و بدآموز، سودمند و بیفایده و حتی زیانآور مورد توجه قرار می گیرد و به عبارتی دیگر، همانگونه که هست، بی کم و کاست، مطرح می شود و هدفی جز بیان تاریخ یا سرگرمی ندارد.

۲. قصه های راهبردی، بیان حوادث تاریخی هستند؛ اما نه در یک تسلسل تاریخی؛ بلکه در یک نظم هدفمند و چهارچوب های هدف گرا.

در این گونه داستان و قصه، گوینده به دنبال ایجاد تأثیر مثبت در روح و روان شنونده و خواننده است و آنچه را در این مسیر، مفید و سودمند است، بیان می کند و از گفتن و نوشتن حوادث همراه و همزاد که در هدف تأثیری ندارند، می گریزد و

ص: ۱۴۹

به تسلسل تاریخی و ترتیب وقوع آنها، چندان اهمیت نمی دهد.

۳. قصه های خیالی، قصه هایی هستند که به تاریخ و واقعیت کاری ندارند و اصولاً در دنیای خارج، تحقق نیافته اند؛ بلکه آفریده ذهن گوینده اند و او برای بیان سخن خویش و دنبال کردن هدف خود، قالب داستان را برگزیده است؛ تا تأثیر سخنش بیشتر شود.

در حقیقت، این داستانها تمثیل هایی از واقعیت خارجند؛ نه خود واقعیت و سمبلی از تاریخ بشری هستند؛ نه تاریخ بشری.

قسم اول را ما در کتاب و سنت سراغ نداریم؛ زیرا نه قرآن و نه سنت، رسالتشان تاریخ نگاری و قصه نویسی نبوده است و داستانهای قرآن نیز هیچ یک در این چارچوب نمی گنجد؛ اما قسم دوم و سوم را می توان در کتاب و سنت جست.

استفاده قرآن از قصه به قدری زیاد است که ما تنها به فهرستی از آنچه به صورت مفصل یا گذرا در چند سوره قرآن آمده، اشاره می کنیم.

در سوره بقره این داستانها بیان شده اند:

۱. قصه حضرت آدم (علیه السلام)، آیات ۳۰ تا ۳۸

۲. قصه گاو بنی اسرائیل و زنده شدن مقتول، آیات ۶۶ تا ۷۳

۳. قصه قیام موسی (علیه السلام) و فرعون و سرگذشت بنی اسرائیل، آیات ۴۹ تا ۶۱

۴. قصه نبرد طالوت و جالوت، آیات ۲۴۵ تا ۲۵۱

۵. قصه مناظره ابراهیم (علیه السلام) با نمرود، آیات ۲۵۷ و ۲۵۸

۶. قصه مردن و زنده شدن عزیز، آیات ۲۵۸ و ۲۵۹

۷. قصه زنده شدن مرغها برای حضرت ابراهیم (علیه السلام)، آیات ۲۵۹ و ۲۶۰

در سوره آل عمران نیز این قصه ها بیان شده اند:

۱. قصه همسر عمران و نذر دختر او، آیات ۳۴ تا ۳۷

۲. قصه حضرت زکریا و همسر او و نازائی آنها، آیات ۳۸ تا ۴۱

۳. قصه برگزیده شدن مریم و تولد عیسی (علیه السلام)، آیات ۴۱ تا ۵۰

۴. قصه حضرت عیسی و حواریون، آیات ۵۱ تا ۵۵

ص: ۱۵۰

۵. قصه مباحله نصارای نجران با پیامبر(صلی الله علیه و آله)، آیات ۶۱ تا ۶۳

۶. قصه نبرد بدر و تأثیرات الهی، آیات ۱۲۲ تا ۱۲۸

۷. قصه نبرد احد و امتحان الهی، آیات ۱۳۹ تا ۱۴۴

سوره کهف نیز داستان های زیر بیان شده اند:

۱. قصه اصحاب کهف، آیات ۹ تا ۲۶

۲. قصه باغی که در آتش سوخت، آیات ۳۱ تا ۴۴

۳. قصه ملاقات حضرت خضر و موسی(علیه السلام)، آیات ۶۰ تا ۸۲

۴. قصه ذی القرنین، آیات ۸۳ تا ۹۹

قرآن در اهمیت قصه های خود، دو تعبیر جالب زیر را بیان کرده است:

۱. {فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ}؛

قصه ها را بر ایشان بازگو کن؛ شاید بیندیشند. (۱)

۲. {لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ}؛

همانا در قصه های ایشان، صاحبان خرد را عبرت و پندپذیری است. این سخنی نیست که به دروغ بافته شده باشد؛ بلکه تصدیق چیزهای پیش رو [معرفی کتابهایی است که پیش از قرآن] بوده است و تفصیل هر چیز و هدایت و رحمت برای گروه مؤمنان است.

در قسم سوم داستانها، می توان به داستان آدم و سجده ملائکه و تمرد شیطان اشاره کرد که برخی از مفسران آنرا بیان نمادین حقایق دانسته اند. روشن است که اینجا سخن از خیال پردازی نیست؛ بلکه منظور، بیان هنرمندانه و سمبلیک معارف و حقایق هستی است.

ص: ۱۵۱

در احادیث نیز می توان به داستان بسیار مفصل بلوهر و یوذاسف اشاره کرد که از امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است. (۱)

شیوه های هنری دیگری که در قرآن از آنها استفاده شده، عبارتند از: تشبیهات، استعارات، کنایات، تمثیل ها، حقیقت و مجاز و ...

بنابراین، خدا در قرآن و معصومان: در سنت، برای وادار کردن انسانها به معروف ها و بازداري آنان از منکرات از بهترین شیوه های هنری سود جستته اند و آنان که برای خدا و بر اساس شیوه های الهی می خواهند بدین مهم پردازند، باید در این راه بهترین شیوه ها را انتخاب کنند.

دو گونه قصه

گاهی قصه گویی برای اتلاف وقت و بطالت و غفلت است که در این صورت قصه گویی می شود و حتی گاهی مورد تعزیر قرار می گیرد.

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) قصه گویی را در مسجد مشاهده کرد و او را زد و از مسجد بیرون کرد. (۲)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت قصه گوینان را لعنت کرد.

نسبت به سخنرانی که شعبه ای دیگر از هنر است نیز موضوع همین گونه است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنَّ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ؛

آنکس که به سراغ گوینده و سخنرانی برود، او را پرستش کرده است. اگر سخن گو از خدا سخن می گوید، خدا را پرستش کرده است و اگر از ابلیس سخن می گوید، ابلیس را پرستش کرده است. (۳)

این نوع سرزنش ها مربوط به قصه ها و مطالب لهو و باطل است؛ ولی

ص: ۱۵۲

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۸۳-۴۴۴.

۲- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۱

۳- همان.

قصه گویی و سخنرانی متعهدانه، ارزشی والا و جایگاهی ارجمند دارد.

امام عسکری (علیه السلام) فرمود: خداوند، سنت خود را بر این قرار داده که هر کس انسانی در مانده در اعتقادات و وامانده در بحث عقیدتی را یاری دهد، تا بر دشمن پیروز شود، خداوند آنچه ثواب و درجه برای او مقرر کرده، یک میلیون برابر می کند (۱).

در احادیث آمده است که دانشمندی که با علم خویش، افرادی را از ظلمت جهل و ضلالت نجات دهد، در روز قیامت می ایستد و تمامی کسانی را که از او استفاده علمی برده‌اند، شفاعت می کند و با خود به بهشت می برد (۲).

و. دو گونه هنر

نکته ای که هرگز نباید پنهان بماند، آن است که همواره هنر با یک تقسیم ضروری و اساسی روبه رو بوده است و آن این که تمامی سلاحها را هم می توان در خدمت ستم و بیداد و شکم و شهوت و آدم کشی و فساد و نسل سوزی و فرهنگ زدایی قرار داد و هم می توان از آنها برای ستم سوزی و انسان سازی و گشودن مرزهای عدالت و رفاه به روی بندگان خدا مورد استفاده قرار داد و هنر نیز یک سلاح است. بنابراین، سلاح هنر نیز می تواند در خدمت ایمان، تعهد و انسانیت قرار گیرد و نیز می تواند ضد این جبهه به کار گرفته شود.

هنری مورد تأیید است و بر استفاده از آن در هدایت مردم و امر به معروف و نهی از منکر تأیید می شود که سالم و متعهد و شور آفرین و شعور افزا باشد؛ نه هنری غفلت زا، شهوت آفرین و فسادانگیز.

ه. شعر متعهد و غیر متعهد

هنگامی که سخن از شعر به میان می آید، با کمال صراحت میان شعر فسادانگیز و در خدمت شهوات آلودگی ها یا در خدمت بیدادگران و شاهان و

ص: ۱۵۳

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۸.

۲- همان، ص ۲.

درباره‌ها، با شعر متعهد، شورآفرین، شعورساز و در خدمت ارزش‌های متعالی انسانی تفاوتی آشکار گذاشته می‌شود.

شعر نوع اول به چرک و آلودگی و کثافات و بلکه بدتر از آن، تشبیه شده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: اگر درون مرد از چرک انباشته شود، بهتر از آن است که از شعر پر شود. در روایتی دیگر از احترام کردن و سلام کردن به شش گروه نهی شده یکی از آنها شاعرانی هستند که زنان پاک دامن را مورد هجوم ادبی خود قرار می‌دهند (۱)؛ اما شاعران شعر متعهد، آنقدر قدر می‌بیند و بر صدر می‌نشیند که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتاً فی الجنة؛

آنکس که یک بیت شعر درباره‌ ما بسراید، خدا در بهشت خانه‌ای برای او بنا کند. (۲)

در برخی روایات، ثواب بزرگتری برای این گروه وعده داده شده است که شاید این اختلاف ثواب، به علت اختلاف درجات شعر و موفقیت شعر و شاعر باشد.

امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: هیچ مؤمنی درباره‌ ستایش ما شعر نمی‌سراید؛ مگر آنکه خداوند در بهشت شهری برای او بنا می‌کند که از هفت برابر این دنیا گسترده تر است و در آن شهر همه فرشتگان مقرب و انبیای مرسل به دیدار او می‌آیند (۳).

ی. هنرهای صوتی

صدای زیبا، گوش نواز و روح پرور، هنری والا است و به تعبیری، بهار گوش و آرامش روح است؛ امّا این هنر را نیز تیغ تیز واقعیت، به دو بخش زیر تقسیم می‌کند:

۱. صدای خوشی که در خدمت مادیت و شهوات و گناه قرار دارد و غفلت آور و

ص: ۱۵۴

۱- همان، ج ۷۹، ص ۲۹۲.

۲- همان، ص ۲۹۱.

۳- همان.

لهوی است و بعنوان غنا شناخته می شود.

۲. صدای خوشی که در خدمت کرامت والای انسانی و پرورش روح و بیدار کردن عاطفه و احساس زیبا دوستی معنوی است.

درباره نوع اول این هنر چنین آمده است:

الغناء یورث النفاق؛

غنا، موجب نفاق می شود. (۱)

در حدیث دیگری چنین نقل شده است:

والغناء رقیه الزنا؛

غنا، سوق دهنده به سوی ناپاکدامنی هاست. (۲)

در حدیثی دیگر، غنا، شاخهای از درخت زقوم دانسته شده است که در جهنم رشد می کند و هر کس به آن چنگ زند، او را به سوی خود خواهد کشید (۳)؛ اما درباره صدای خوشی که در خدمت تعهد و ایمان است، چنین آمده است:

لیس منّا من لم یتغنّ بالقرآن؛

آنکس که قرآن را با صدای خویش تلاوت نکند؛ از ما نیست. (۴)

در حدیثی دیگر، چنین آمده است:

حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القرآن حسناً؛ (۵)

قرآن را با صدای نیکو زینت بخشید؛ زیرا صدای زیبا بر زیبایی قرآن می افزاید.

امام سجاد (علیه السلام) آنقدر زیبا قرآن می خواند که سقایان مشک بر دوش، در معابر می ایستادند و به صدای دلنواز او گوش می دادند و گاهی از زیبایی آن بیهوش

ص: ۱۵۵

۱- همان، ص ۲۴۱.

۲- همان، ص ۲۴۷.

۳- همان، ص ۲۶۲.

۴- همان، ص ۲۵۵.

۵- همان؛ برخی روایت را این گونه معنی کرده اند: آن کس که با قرآن خود را بی نیاز نبیند، از مانیت.

می شدند.

نظیر این صوت خوش و زیبایی قرائت، درباره امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۱)

درباره امام باقر (علیه السلام) نیز نقل شده که آن حضرت از بهترین و خوش صداترین قاریان قرآن بود. (۲)

ص: ۱۵۶

۱- همان، ص ۲۵۴.

۲- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۳.

قرآن کریم

نهج البلاغه، فیض الاسلام

الاحتجاج (طبرسی)

اعیان الشیعه (امین)، دارالتعارف، بیروت

بحار الانوار (مجلسی)، دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۲ ه. ش.

تهذیب الاحکام (طوسی)، دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۵ ه. ش.

تفسیر البرهان (البحرانی)، مؤسسه اسماعیلیان قم

تفسیر الجامع لاحکام القرآن (قرطبی)، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه. ق.

تنقیح المقال (مامقانی)، چاپ سنگی تهران، ۱۳۴۸ ه. ق.

حیاه الصحابه (کاهلونندی)، دارالفکر بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق.

زندگانی سیاسی امام رضا (علیه السلام) (جعفر مرتضی عاملی)، کنگره جهانی امام رضا (علیه السلام)

السیره النبویه (ابن هشام)، البانی - مصر، ۱۳۵۵ ه. ق.

فساد سلاح تهاجم فرهنگی (مدنی)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۳۷۴ ه. ش.

قرب الاسناد (حمیری)، مؤسسه آل البيت قم، ۱۴۱۱ ه. ق.

الکافی (کلینی)، دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۳ ه. ش.

کنز العمال (هندی)

میزان الحکمه (ری شهری)، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۲ ه. ش.

معجم رجال الحدیث (خوئی)، مدینه العلم قم

موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام) (پژوهشکده باقرالعلوم)، دارالمعروف قم، ۱۳۷۳ ه. ش.

مشكاه الانوار (طبرسى)، مؤسسه الاعلمى بيروت، ١٤١١ هـ. ق.

وسائل الشيعه (حرّ عاملى)، دارالكتب الاسلاميه تهران، ١٣٧٦ هـ. ق.

ص: ١٥٧

از آثار نشر معروف:

نام کتاب مولف صفحه قطع قیمت

فرهنگنامه عاشورا جواد محدثی ۲۱۶ پالتونی ۲۰۰۰

اعتکاف مهدی مویدی ۱۷۶ پالتونی ۱۵۰۰

عطر باران ناصر صبا ۳۲۴ پالتونی ۲۰۰۰

ندای صبا در عتبات ناصر صبا ۳۰۰ پالتونی ۳۰۰۰

بانوی حجاز جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

نگین قم جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

صدف عصمت جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

آینه علی نما جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

چهارده معصوم ع جواد محدثی ۱۶۸ پالتونی ۱۵۰۰

رواق روشنی جواد محدثی ۱۲۸ رقی ۵۰۰

روشها جواد محدثی ۲۵۶ رقی ۴۰۰۰

احکام فقهی درسفرهای خارجی محمدحسین فلاح زاده ۱۶۰ رقی ۱۵۰۰

سلام بر مهدی جواد محدثی ۶۴ رقی ۱۵۰۰

سه هزار مستحب برای یک نماز شهید اول ۱۰۴ رقی ۶۰۰

مسجد گوهر بی همتا عباس عرشی نیاسر ۱۸۴ رقی ۱۸۰۰

القبای انقلاب جواد محدثی ۷۲ خستی ۷۰۰

چند گام تا ظهور جواد محدثی ۱۱۰ رقی ۱۲۰۰

فرهنگنامه دینی جواد محدثی ۲۵۶ رقی ۳۸۰۰

از سری چهل حدیث ها:

نام کتاب مولف صفحه قطع قیمت

انتظار محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

روزه محمدحسین فلاح زاده ۸۰ جیبی ۴۰۰

ازدواج رحیم بیگ محمدی ۶۴ جیبی ۴۰۰

تریت عبدالرحیم موگهی ۸۰ جیبی ۴۰۰

نماز شب و نوافل محمود شریفی ۸۰ جیبی ۴۰۰

قم و حضرت معصومه س محمود شریفی ۶۴ جیبی ۳۰۰

نشانه ها جواد محدثی ۶۴ جیبی ۴۰۰

مروت و جوانمردی جعفر عباس حائری ۶۴ جیبی ۴۰۰

امر بمعروف و نهی از منکر محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

کربلا محمد صحتی ۸۰ جیبی ۴۰۰

حلال و حرام محمود شریفی ۸۰ جیبی ۴۰۰

محبت و مهرورزی محمود شریفی ۸۰ جیبی ۴۰۰

معاشرت محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

کارگشایی محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

جوان و نوجوان محمد صحتی ۶۴ جیبی ۴۰۰

اذان محمدجواد فرقانی ۸۰ جیبی ۴۰۰

قرآن محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

والدین محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

نام کتاب مولف صفحه قطع قیمت

فرهنگ غدیر جواد محدثی ۶۵۶ وزیری ۷۰۰۰

فرهنگ عاشورا جواد محدثی ۴۸۰ وزیری ۸۰۰۰

آموزش فقه محمدحسین فلاح زاده ۴۵۴ وزیری ۱۰۰۰

احکام ویژه بانوان محمدحسین فلاحزاده ۲۳۲ وزیری ۸۰۰۰

مقتل معصومین ع ج ۱ پژوهشکده باقر العلوم (ع) ۹۸۰ وزیری ۱۰۰۰۰

مقتل معصومین ع ج ۲ پژوهشکده باقر العلوم (ع) ۶۹۶ وزیری ۷۰۰۰

مقتل معصومین ع ج ۳ پژوهشکده باقر العلوم (ع) ۷۱۲ وزیری ۷۰۰۰

فروع حدیث ۲ جلد محمود شریفی ۵۳۶ وزیری ۴۰۰۰

فرهنگ جامع سخنان امام هادی پژوهشکده باقر العلوم (ع) ۵۶۰ وزیری ۶۰۰۰

راهنمای مصور سفر زیارتی عراق سید احمد علوی ۵۸۸ خشتی ۸۰۰۰

کامل مزارات اهل البیت (ع) فی العراق سیدقاسم جلالی

و سید احمد علوی ۴۸۸ وزیری ۲۰۰۰۰

گل‌های باغ آسمان - ۱۴ جلد محمد مهاجرانی ۲۴ خشتی ۱۱۴۰۰

گهرهای معصومین (ع) دوره ۱۶ جلدی ۶۴-۸۰ جیبی ۶۴۰۰

سیره معصومین (ع) دوره ۱۵ جلدی ۶۴-۸۰ جیبی ۹۰۰۰

ص: ۱۶۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

